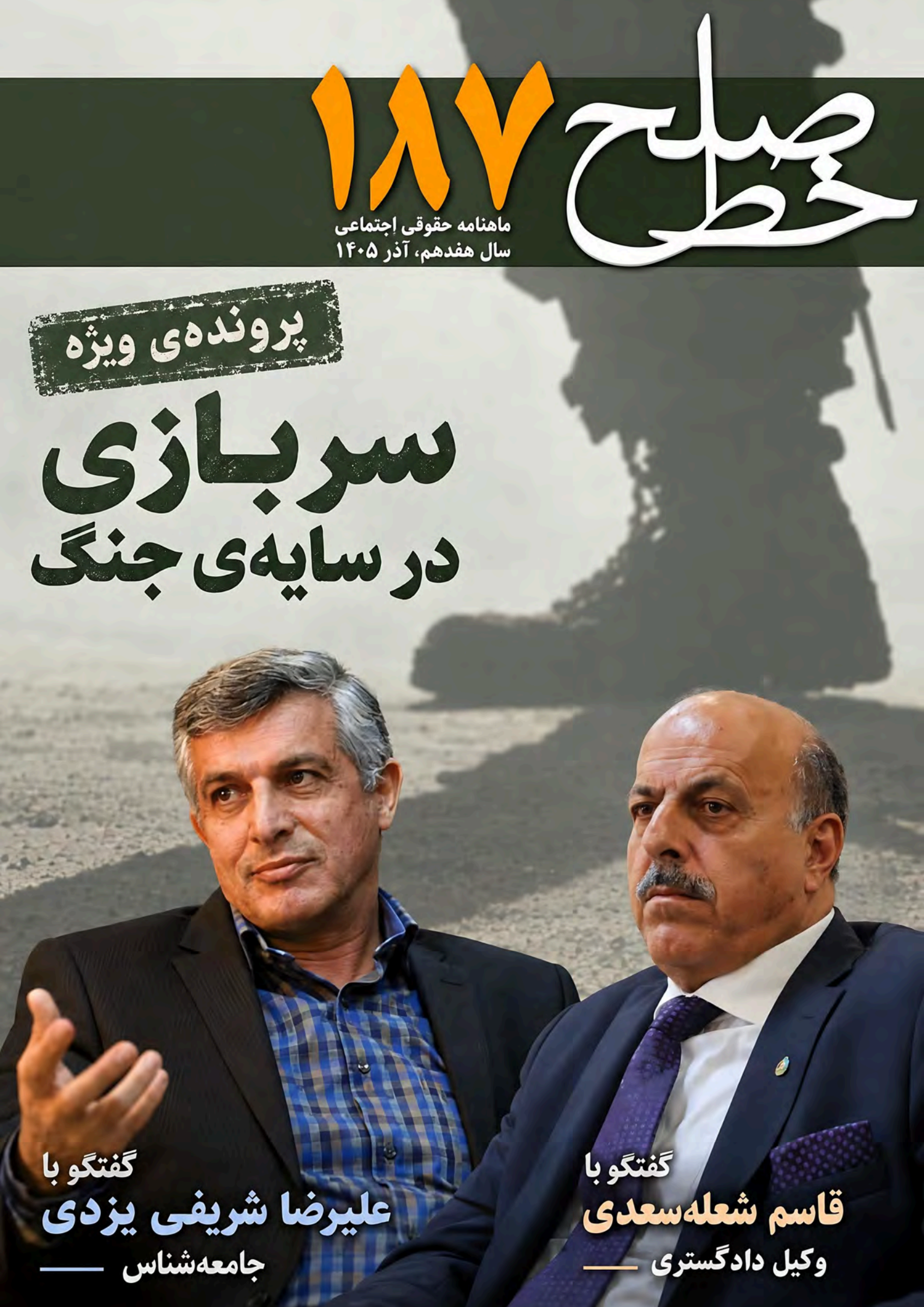
خط صلح

۱۸۷
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵

پرونده‌ی ویژه

سربازی در سایه‌ی جنگ

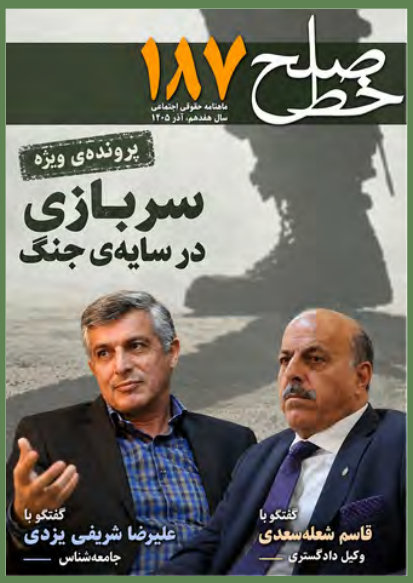


گفتگو با
قاسم شعله‌سعدی
وکیل دادگستری

گفتگو با
علیرضا شریفی یزدی
جامعه‌شناس

ماهنامه حقوقی اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلائی
دبیر حقوقی: سینا یوسفی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی
صفحه‌آرایی: بهاره داوری
طراح جلد: ایمان نوری



همکاران این شماره: مینا جوانی، پردیس پارسا، لهراسب کوهستانی، مریم عابدی، مجید شیعه‌علی، پدرام زنگویی، مصطفی داننده، هرمینه هورداد، فرشته گلی، مهتاب علینژاد، مرتضی هامونیان، دیاکو مرادی، اعظم کاشی، آرش کوهی، پدرام تحسینی

اطلاعات تماس با ما:

Address: 12210 Fairfax Towne Center, Unit 911, Fairfax VA 22033, United States
Phone: +1 (833) 233-7900 & +1 (833) 236-7222
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه‌ی خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطالب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

» شما چه گفته‌اید / ۳
» برگزیده‌ی اخبار آبان‌ماه / ۴
» در ایران، هر روز ۲۵ نوامبر است / الهه امانی / ۶
» تقویم‌های موازی؛ از هالووین تا کریسمس / مینا جوانی / ۱۲
» بحران دارو در ایران؛ بیماران زیر فشار گرانی و کمبود / پردیس پارسا / ۱۹
» پرونده‌ی ویژه: سربازی در سایه‌ی جنگ / ۲۳
» امنیت سربازان وظیفه در پادگان‌ها هنگام حملات هوایی / لهراسب کوهستانی / ۲۴
» میان اطاعت و حق حیات / سینا یوسفی / ۲۸
» مسئولیت حقوقی دولت ایران در قبال سربازان وظیفه‌ی کشته یا مجروح در جنگ / مریم عابدی / ۳۲
» قاسم شعله‌سعدی، حقوقدان و نماینده‌ی پیشین مجلس: در زمان جنگ، حقوق سربازان می‌تواند تضییع شود / علی کلائی / ۳۷
» ناکارآمدی سربازی اجباری در میدان جنگ / مجید شیعه‌علی / ۴۱
» سربازان وظیفه با آموزش محدود و تجربه‌ی اندک در جنگی حرفه‌ای / پدرام زنگویی / ۴۴
» سربازان وظیفه؛ قربانیان ناآمادگی نظامی / مصطفی داننده / ۴۷
» سربازان وظیفه، قربانیان خاموش جنگ‌ها / هرمینه هورداد / ۴۹
» نابرابری طبقاتی در توزیع خطر و کیفیت خدمت سربازی / فرشته گلی / ۵۴
» وقتی جنگ تمام نمی‌شود؛ پیامدهای روانی جنگ بر سربازان وظیفه / مهتاب علینژاد / ۵۸
» خرید خدمت سربازی؛ داستان قدیمی دارا و ندار / مرتضی هامونیان / ۶۵
» سربازان وظیفه؛ برابری در خطر نابرابری در اختیار و مسئولیت / دیاکو مرادی / ۷۰
» سربازی اجباری و جنگ: نگاهی به تجربه‌ی ناکارآمد اوکراین / اعظم کاشی / ۷۷
» آتش‌بس در بیرون، آماده‌باش در پادگان / آرش کوهی / ۷۹
» گفتگو با علیرضا شریفی یزدی پیرامون فشارهای روانی خدمت وظیفه تجربه‌ی جنگ، خانواده‌های سربازان و مسیر جایگزین خدمت داوطلبانه / پدرام تحسینی / ۸۲



□ شما چه گفته‌اید...

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

به بهانه‌ی فرو ریختن برجک‌های زندان رجایی‌شهر (گوهردشت)/ سعید شیرزاد

عاطفه علی‌وردی: روایت تلخی است. روایت کسی که خودش پشت آن دیوارها بوده و حال دوستانش را در آن‌جا، جا گذاشته. کسی که خودش می‌داند در پشت آن دیوارها چه تاریخی رقم خورده و حالا با خراب شدن آن دیوارها و بُرجک، انگار تلاشی دارد صورت می‌گیرد که تاریخی پاک شود. تاریخ رنج‌ها و خون‌ها و دردهایی که تا آخر دنیا هم پاک شدنی نیست. نه بخشیده می‌شود و نه فراموش می‌شود.

محسن سرمستی: در این یادداشت خوب، نام‌های جاویدنامانی که در گوهردشت از دست رفتند هم ذکر شده بود. نویسنده هم ظاهرا خودش سابقه بودن در این زندان را داشته است. خراب کردن برجک و زندان رجایی‌شهر چیزی را عوض نمی‌کند. همه یادشان می‌ماند که در آن زندان چه گذشته. خبرهایش هم هست. شاهدانی مانند نویسنده‌ی این یادداشت هم هستند. به قولی ننگ شکنجه‌ها و اعدام‌ها و رنج‌ها در این زندان با رنگ خراب کردن دیوار و برجکش پاک نمی‌شود.

پدیده‌ی قاچاق معیشتی با نگاهی به دولت ناتوان/ رها آزادی

آلفرد داویدیان: اشاره‌ی متن به مسئله‌ی فقر مهم‌ترین بخش این مطلب است. این‌که از بین بردن فقر مهم‌ترین اتفاق مطلوب است. این کولبری و سوختبری هم برای فقر هستند. وگرنه کسی دیوانه نیست که زندگی خودش را کف دستش بگیرد و خودش را در معرض کشتن قرار بدهد که برود کالایی از آن سوی مرز بیاورد و یا سوختی جابه‌جا کند. مسئله‌ی اساسی فقر و مصیبت اقتصادی است که هرچه جلوتر می‌رویم، بدتر هم می‌شود.

مالک کلهر: به نظر من، افرادی که برای تأمین معاش خانواده خود ناچارند جانشان را به خطر بیندازند، بیش از آن‌که قاچاقچی باشند، قربانی شرایط نامناسب اقتصادی هستند. اگر فرصت‌های شغلی کافی در مناطق مرزی وجود داشت، کم‌تر کسی حاضر می‌شد کولبر یا سوختبر شود. به جای برخوردهای قهری با این افراد، باید برای رفع محرومیت و بیکاری در این مناطق تلاش کرد.

کارتون ماه



□ برگزیده‌ی اخبار

- حکم اعدام «حسین رسولی‌نسب»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان وکیل‌آباد مشهد به سر می‌برد، در پی اعمال عفو و یک درجه تخفیف به حبس تبدیل شد.
- حکم اعدام «لیلا ابوالحسنی»، شهروند ۴۳ ساله و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، در دیوان عالی کشور نقض و پرونده‌ی وی برای رسیدگی مجدد فرستاده شد.
- محکومیت حبس «فاطمه مجدد»، زندانی سیاسی و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، به رأی باز تبدیل شد.
- رئیس کانون وکلای دادگستری مرکز اعلام کرد که حدود ۷۰۰ وکیل در سراسر کشور در جریان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ با برخورد قانونی مواجه شده‌اند.
- دست‌کم ۷۵۴ دانش‌آموز از شهرستان‌هایی از جمله هفتکل، برخلاف تعهدات ایران در چارچوب پیمان‌نامه‌ی حقوق کودک، به مناطق عملیاتی کشور اعزام شدند.
- کتابفروشی دی در تهران به‌دلیل «عدم رعایت شئونات اسلامی» پلمب شد.
- فرمانده‌ی انتظامی مراغه از پلمب دو کافه در این شهرستان به‌دلیل آن‌چه «عدم رعایت شئونات اسلامی» عنوان کرد، خبر داد.
- «مطلب احمدیان»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، در شانزدهمین سال حبس خود با وخامت وضعیت جسمانی و عوارض ناشی از سرطان مواجه است.
- «پریا نصیری»، دانش‌آموز ۱۷ ساله‌ی اهل نقده، توسط مأموران اداره‌ی اطلاعات در دبیرستان محل تحصیلش بازداشت شد.
- «شمیم اتحادی»، شهروند بهائی ساکن یزد، پس از تفتیش منزل والدینش توسط مأموران اداره‌ی اطلاعات بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.
- وزارت امور خارجه‌ی لیتوانی اعلام کرد مقام‌های ایران بازداشت دو زن تبعه‌ی این کشور به نام‌های «دایوا زاکاژاوسکایته» و «اریکا شلیمایته» را تأیید کرده‌اند.
- دادستان بم از بازداشت ۲۵ شهروند به‌دلیل آن‌چه «تشویش اذهان عمومی» از طریق انتشار مطالب در فضای مجازی عنوان کرد، خبر داد.
- «زینب سلیمانی»، متخصص اطفال، از فروردین‌ماه در زندان دولت‌آباد اصفهان در بازداشت است و بیشتر این مدت را در سلول انفرادی گذرانده است.
- محکومیت «نویان حجازی»، شهروند بهائی ساکن جویبار، به هفت ماه و ۱۶ روز حبس، جزای نقدی و محرومیت از حقوق اجتماعی در دادگاه تجدیدنظر تأیید شد.
- «سعید شکیبا»، بلاگر و طنزپرداز محبوس در زندان تهران بزرگ، در پی انتشار ویدیویی طنز با تقلید صدای علی خامنه‌ای به پنج سال حبس محکوم شد.
- «جعفر پناهی»، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به پنج سال و یک ماه حبس تعزیری، مصادره‌ی کلیه‌ی اموال و دیگر مجازات‌ها محکوم شد.
- «امید فراغت»، روزنامه‌نگار محبوس در ندامتگاه مرکزی کرج، توسط شعبه‌ی دوم دادگاه انقلاب این شهر به ۱۰ سال و یک روز حبس و مجازات‌های تکمیلی محکوم شد.
- «رضا (عبدالرضا) امانی‌فر»، «اصغر حاجب» و «رقیه تراب‌پور»، از اعضای کانون صنفی معلمان بوشهر، مجموعاً به ۱۲ سال و شش ماه و یک روز حبس محکوم شدند.
- «پیوند نعیمی» و «برنا نعیمی»، شهروندان بهائی محبوس در زندان کرمان، توسط شعبه‌ی پنجم دادگاه انقلاب این شهر مجموعاً به بیش از ۲۰ سال حبس محکوم شدند.
- «ونوس حسینی‌نژاد»، «شکیلا قاسمی» و «ادیب شهبازپور»، شهروندان بهائی ساکن کرمان، توسط شعبه‌ی پنجم دادگاه انقلاب این شهر هر کدام به هشت سال حبس محکوم شدند.
- «حسین دارابی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به ۲۵ سال حبس محکوم شد.
- «آرتین غضنفری»، شهروند بهائی و عکاس خبری محبوس در زندان تهران بزرگ، با حکم قاضی ابوالقاسم صلواتی مجموعاً به ۲۶ سال حبس محکوم شد.
- «علیرضا دولتی» و «محمد خالی‌زاده»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ محبوس در زندان تهران بزرگ، با حکم قاضی ایمان افشاری مجموعاً به ۳۵ سال حبس محکوم شدند.
- دو زن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران هر یک به ۲۲ سال حبس محکوم شدند؛ سه هم‌پرونده‌ی آنان در انتظار اعدام‌اند.
- یک دختر ۱۴ ساله و قربانی کودک‌همسری در شهرستان ارزوئیه توسط همسرش به قتل رسید.
- «لیلا گلی»، قربانی کودک‌همسری، در شهرستان شاهین‌دژ توسط همسر سابقش با سلاح سرد به قتل رسید.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

- یک زن باردار و قربانی کودک‌همسری در شهرستان جهرم به‌دلیل درخواست طلاق توسط همسرش به قتل رسید و جنین چهارماهه‌ی وی سقط شد.
- «سوگند صیادی»، دانش‌آموز ۱۶ ساله اهل کرمانشاه که پیش‌تر گفته بود پدرش او را به قتل تهدید کرده، پس از انتقال از مدرسه به منزل جان باخت.
- یک کولبر در پی تیراندازی نیروهای هنگ مرزی در مناطق مرزی بانه جان خود را از دست داد.
- یک کولبر دیگر در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی بانه کشته شد.
- در پی تیراندازی بی‌ضابطه‌ی نیروهای نظامی در منطقه‌ی خیرآباد شهرستان ایرانشهر، یک شهروند کشته و یک تن دیگر زخمی شد.
- در پی تیراندازی نیروهای امنیتی به دو شهروند موتورسوار در شهرستان سرباز، یک نفر کشته و دیگری مجروح شد.
- یک متهم در زاهدان توسط شعبه‌ی ۱۰۵ دادگاه کیفری دو این شهر به ۷۰ ضربه شلاق تعزیری و یک سال حبس محکوم شد.
- یک متهم در کرج توسط شعبه‌ی ۶ دادگاه تجدیدنظر استان البرز به ۷۴ ضربه شلاق و سایر مجازات‌ها محکوم شد.
- «امین پردال»، شهروند ۲۳ ساله اهل ایرانشهر محبوس در زندان زاهدان، به اتهام «عضویت در گروه‌های معاند نظام» و مباشرت در قتل به اعدام محکوم شد.
- «امیرحسین موسوی»، متهم سیاسی محبوس در زندان اوین، توسط شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به پنج سال حبس و از بابت اتهام «افساد فی‌الارض» به اعدام محکوم شد.
- «عمران امانی»، زندانی ۲۱ ساله محبوس در زندان تهران بزرگ و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شد.
- «شهاب زهدی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ محبوس در زندان قزل‌حصار کرج، توسط شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران برای دومین بار به اعدام محکوم شد.
- «حسن گلشن‌نژاد» و «امیر دلشاد»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ محبوس در زندان وکیل‌آباد مشهد، توسط شعبه‌ی پنجم دادگاه انقلاب این شهر به اعدام محکوم شدند.
- سه تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، از جمله «متین فرنیان»، ۲۳ ساله، و «وحید خدری‌خواه»، توسط شعبه‌ی پنجم دادگاه انقلاب مشهد به اعدام محکوم شدند.
- «علی زاغی» و «ایلیا اکبری»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در پرونده‌ی موسوم به «شاندیز»، توسط دادگاه انقلاب مشهد به اعدام محکوم شدند.
- «محمدمهدی پارسا»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ محبوس در زندان شیبان اهواز، توسط شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب این شهر به اعدام و ۲۰ سال حبس محکوم شد.
- «امیررضا رضایی»، «وحید قهرمانی» و روحانی‌ای به نام «مهدی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شدند.
- «حسین پروین»، «امیرحسین غلامشاهی» و «حسین جعفری»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، در یک پرونده‌ی مشترک توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شدند.
- شعبه‌ی دوم دادگاه انقلاب یزد برای چهار متهم پرونده‌ی موسوم به «مخابرات یزد»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، یک حکم اعدام و ۶۰ سال حبس صادر کرد.
- حکم اعدام مردی که در تهران به اتهام مباشرت در قتل محکوم شده بود، در دیوان عالی کشور تأیید شد.
- حکم اعدام «محمد نادری»، زندانی محبوس در زندان قزل‌حصار کرج که هم‌زمان با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شده بود، در دیوان عالی کشور تأیید شد.
- حکم اعدام «آرمان معرفتی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ محبوس در زندان قزل‌حصار کرج، توسط دیوان عالی کشور تأیید شد.
- احکام اعدام «میلاد آرمون» و «نوید نجاران»، از متهمان پرونده‌ی موسوم به «شهرک اکباتان» و بازداشت‌شدگان اعتراضات ۱۴۰۱، در دیوان عالی کشور تأیید شد.
- یک زندانی کودک‌مجرم در دزفول و دو زندانی تبعه‌ی افغانستان در پرونده‌ای مرتبط با مواد مخدر در اصفهان اعدام شدند.
- «محمدعارف شه‌بخش»، زندانی امنیتی که پیش‌تر از بابت اتهام «بغی» و «محاربه» به اعدام محکوم شده بود، اعدام شد.
- «امیرحسین ملکی» و «امیرحسین ابراهیمی»، دو تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در اصفهان، اعدام شدند.
- «حسن دیوبند»، «حمید کاظمی» و «رضا زنگنه»، سه تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در کرج، اعدام شدند.

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷



عکس از خط صلح

زنان

□ در ایران، هر روز ۲۵ نوامبر است

نه خانه امن است، نه خیابان، نه زندان، نه فضای مجازی!



الهه امانی
کنشگر کمپیسیون زنان سازمان ملل متحد

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

کارزار جهانی «۱۶ روز کنشگری علیه خشونت مبتنی بر جنسیت» نخستین بار در سال ۱۹۹۱ آغاز شد و هر سال از ۲۵ نوامبر، هم‌زمان با روز جهانی محو خشونت علیه زنان، تا ۱۰ دسامبر، روز جهانی حقوق بشر، ادامه می‌یابد. ۲۵ نوامبر هم‌چنین یادآور ترور خواهران میرابل در سال ۱۹۶۰ در جمهوری دومینیکن است؛ زنانی که مبارزه‌شان علیه دیکتاتوری به نمادی جهانی از مقاومت در برابر سرکوب و خشونت تبدیل شد.

این کارزار ۱۶ روزه با پیوند دادن مبارزه با خشونت علیه زنان و دختران به دفاع از حقوق بشر، بر این اصل تأکید می‌کند که محو خشونت علیه زنان پیش‌شرط تحقق حقوق بشر، عدالت و برابری جنسیتی است.

این کنش‌گری جهانی فرصتی است برای تأکید بر این واقعیت که خشونت علیه زنان محدود به یک کشور، فرهنگ یا طبقه‌ی اجتماعی خاص نیست، بلکه یکی از گسترده‌ترین اشکال نقض حقوق بشر در جهان است؛ خشونتی که ریشه در مناسبات نابرابر قدرت، تبعیض و انکار حق زنان برای برخورداری از استقلال، آزادی و کرامت انسانی دارد.

تم سال ۲۰۲۶ با شعار زیر اعلام شده است: «**برای پایان دادن به خشونت علیه زنان و دختران متحد شویم: عدالت را تحقق بخشیم، از بازماندگان خشونت حمایت کنیم و به مصونیت از مجازات پایان دهیم.**»

خشونت علیه زنان و دختران یکی از گسترده‌ترین و پایدارترین اشکال نقض حقوق بشر در جهان است؛ پدیده‌ای ساختاری که یک نفر از هر سه زن را در طول زندگی تحت تأثیر قرار می‌دهد. با وجود تعهدات بین‌المللی و پیشرفت‌های حقوقی در زمینه‌ی برابری جنسیتی، دسترسی به عدالت برای شمار زیادی از زنانی که خشونت را تجربه می‌کنند، هم‌چنان محدود، نابرابر و در بسیاری از کشورها دست‌نیافتنی است.

این وضعیت در شرایطی تشدید می‌شود که شکاف طبقاتی، بحران‌های اقتصادی و کاهش بودجه نهادهای حمایتی، دسترسی به خدمات ضروری را محدود و ظرفیت سازمان‌های مدافع حقوق زنان و جامعه‌ی مدنی را تضعیف کرده است. این سازمان‌ها در حمایت از بازماندگان خشونت، تسهیل دسترسی آنان به سازوکارهای عدالت، ارائه‌ی مشاوره و پشتیبانی حقوقی و کمک به بازسازی زندگی‌شان نقشی اساسی دارند؛ با این حال، امروزه با چالش‌های مالی و نهادی متعددی مواجه‌اند. برای زنان ساکن مناطق روستایی و دورافتاده و زنانی که با اشکال متقاطع تبعیض روبه‌رو هستند، موانع اقتصادی، اجتماعی و نهادی دسترسی به عدالت را دشوارتر می‌سازد.

از منظر برابری جنسیتی، خشونت مبتنی بر جنسیت را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از رفتارهای فردی یا جرایم مجزا تلقی کرد. این خشونت در بستر روابط نابرابر قدرت، ساختارهای مردسالارانه، هنجارهای تبعیض‌آمیز جنسیتی و سازوکارهایی بازتولید می‌شود که استقلال، عاملیت و حقوق بنیادین زنان را محدود می‌کنند. بنابراین، مقابله با آن مستلزم دگرگونی ساختارهایی است که خشونت را امکان‌پذیر، عادی یا حتی مشروع جلوه می‌دهند.

وجود قوانین جامع و مترقی ضروری است، اما قانون به‌تنهایی تضمین‌کننده‌ی عدالت نیست. زنان و دختران باید بتوانند بدون ترس از انگ اجتماعی، سرزنش، تهدید یا اقدامات تلافی‌جویانه، خشونت را گزارش کنند و به خدمات حمایتی امن، محرمانه، قابل دسترس و از نظر اقتصادی مقرون‌به‌صرفه دسترسی داشته باشند. نظام‌های قضایی نیز باید نه‌تنها عاملان خشونت را پاسخگو سازند، بلکه نهادهایی را که از طریق قصور، بی‌عملی یا تبعیض زمینه‌ی تداوم خشونت و مصونیت از مجازات را فراهم می‌کنند، مسئول بدانند.

عدالت برای زنان و دختران بازمانده از خشونت چه معنایی دارد؟

کارزار جهانی سال ۲۰۲۶ خواستار تحقق عدالت برای همه‌ی زنان و دختران در تمامی عرصه‌های زندگی، از خانه و محیط کار تا فضاهای عمومی و دیجیتال است. این کارزار با تکیه بر تمرکز سال ۲۰۲۵ بر خشونت دیجیتال، بر پیوستگی و درهم‌تنیدگی خشونت آنلاین و آفلاین تأکید می‌کند. این دو حوزه مستقل از یکدیگر نیستند؛ بلکه اغلب هم‌پوشانی دارند، یکدیگر را تشدید می‌کنند و در امتداد یک پیوستار خشونت‌آمیز قرار می‌گیرند. ازاین‌رو، مقابله با آن‌ها نیازمند رویکردی جامع و هماهنگ در زمینه‌ی پیشگیری، حمایت، حفاظت از بازماندگان، پاسخگویی و جبران آسیب است.

عدالت را نباید صرفاً به صدور حکم قضایی یا محکومیت کیفری تقلیل داد. عدالت فرایندی چندبُعدی است که از به‌رسمیت شناختن تجربه‌ی زنان، شنیده شدن صدای آنان، باور کردن روایتشان و برخورداری از رفتار محترمانه و عاری از تبعیض آغاز می‌شود.

از منظر تحقق عدالت، زنان و دختران نباید صرفاً موضوع حمایت یا مداخله‌ی نهادها باشند؛ آنان صاحبان حق، کنشگران مستقل و تصمیم‌گیرندگان اصلی درباره‌ی زندگی و آینده‌ی خود هستند. بنابراین، هر فرایند حمایتی یا قضایی باید عاملیت، حق انتخاب، رضایت آگاهانه و امنیت زنان را در مرکز توجه قرار دهد.

برای زنانی که خشونت را تجربه می‌کنند، تحقق عدالت مستلزم تضمین حفاظت فوری و موثر از خود و فرزندانشان در برابر آسیب مجدد، تهدید، ارعاب و اقدامات تلافی‌جویانه است. هم‌چنین باید امکان دسترسی به سازوکارهای امن، قابل اعتماد و بدون تبعیض برای گزارش خشونت فراهم باشد تا زنان بدون ترس از پیامدهای بیش‌تر بتوانند موارد خشونت را گزارش کنند. برخورداری برابر از خدمات ضروری، از جمله کمک‌های حقوقی، مراقبت‌های بهداشتی، حمایت‌های روانی-اجتماعی، سرپناه امن و سایر خدمات مورد نیاز، بخش جدایی‌ناپذیر این فرایند است. در کنار این حمایت‌ها، رسیدگی قضایی باید عادلانه، مستقل، بی‌طرفانه و به‌موقع باشد و حقوق، نیازها و امنیت بازماندگان را در اولویت قرار دهد.

عدالت هم‌چنین مستلزم پاسخگویی فردی و نهادی است؛ به این معنا که نه‌تنها عاملان مستقیم خشونت، بلکه نهادهایی که از طریق قصور، تبعیض یا بی‌عملی به تداوم آن کمک می‌کنند نیز باید مسئول شناخته شوند. افزون بر این، باید سازوکارهای مؤثر برای جبران خسارت و پاسخگویی به نیازهای مادی، اجتماعی

و روانی بازماندگان فراهم شود. تمامی فرایندهای حمایتی و قضایی باید با احترام به کرامت انسانی، حق انتخاب، رضایت آگاهانه و عاملیت زنان انجام گیرند و از قرار دادن آنان در معرض بازجویی‌های تحقیرآمیز، قربانی نکوهی، تهدید یا تجربه مجدد آسیب‌های روانی جلوگیری شود.

عدالت باید برای تمامی زنان و دختران، با در نظر گرفتن تنوع هویت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی آنان، قابل دسترس باشد. این امر شامل زنان بومی، زنان دارای معلولیت، افرادی که جزو اقلیت‌های جنسی به شمار می‌روند (LGBTIQ+) و دیگر گروه‌هایی است که ممکن است به دلیل تقاطع چندین شکل از تبعیض با موانع چندلایه مواجه باشند. رویکرد عدالت‌محور باید تفاوت شرایط و تجربه‌های زیسته‌ی آنان را به رسمیت بشناسد و موانع اقتصادی، فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی و نهادی را که دسترسی به حمایت و عدالت را محدود می‌کنند، برطرف سازد.

تحقق عدالت، پیشگیری و مقابله با خشونت علیه زنان در فضای مجازی

گسترش فناوری فرصت‌های تازه‌ای برای ارتباط، آگاهی‌رسانی، سازمان‌دهی جمعی و مشارکت اجتماعی زنان فراهم کرده است. با این حال، فضای دیجیتال به عرصه‌ی دیگری برای بازتولید روابط نابرابر قدرت و اعمال خشونت جنسیتی تبدیل شده است. آزار و اذیت آنلاین، تعقیب و مزاحمت سایبری، سوءاستفاده از تصاویر خصوصی، انتشار تصاویر بدون اجازه و رضایت، جعل هویت، تهدید، اخاذی، تولید تصاویر جعلی با هوش مصنوعی (دیپ‌فیک) و انتشار اطلاعات نادرست با انگیزه‌های جنسیتی، از جمله اشکال خشونت دیجیتال هستند. این رفتارها می‌توانند پیامدهای جدی روانی، اجتماعی، اقتصادی و حتی جسمی برای زنان و دختران داشته باشند.

خشونت دیجیتال را نباید صرفاً مسئله‌ای فناورانه یا مجموعه‌ای از تخلفات فردی دانست. این خشونت در بسیاری موارد بازتاب و امتداد همان ساختارهای زن‌ستیزانه و مردسالارانه‌ای است که در زندگی آفلاین نیز استقلال، اعتبار اجتماعی و حضور عمومی زنان را هدف قرار می‌دهند. حملات هماهنگ علیه زنان فعال، روزنامه‌نگاران، مدافعان حقوق بشر و کنشگران اجتماعی می‌توانند با هدف خاموش کردن صدای آنان، تخریب اعتبارشان و محدود کردن مشارکت عمومی‌شان صورت گیرند.

بازماندگان خشونت دیجیتال باید بتوانند بدون ترس از سرزنش، بی‌اعتنایی یا افشای بیش‌تر اطلاعات شخصی خود، آزار و خشونت را گزارش کنند، به خدمات حمایتی دسترسی داشته باشند و از سازوکارهای موثر برای توقف آزار و جبران آسیب برخوردار شوند.

پلتفرم‌های فناوری نیز باید در قبال طراحی، سیاست‌ها و عملکرد خود پاسخگو باشند؛ از جمله از طریق ایجاد سازوکارهای مؤثر گزارش‌دهی، حذف به‌موقع محتوای آسیب‌زا، افزایش شفافیت و لحاظ کردن امنیت و حریم خصوصی در طراحی خدمات دیجیتال.

چهار محور برای تحقق عدالت و پایان دادن به مصونیت از مجازات

تحقق اهداف کارزار ۲۰۲۶ مستلزم اقدام هماهنگ دولت‌ها، نهادهای قضایی، شرکت‌های فناوری، سازمان‌های بین‌المللی و جامعه مدنی است. چهار محور اساسی این اقدامات عبارت‌اند از:

۱. اصلاح قوانین، تضمین دسترسی به عدالت و پاسخگویی نهادها:

دولت‌ها موظف‌اند قوانین جامع و مؤثری را برای پیشگیری و مقابله با تمامی اشکال خشونت علیه زنان و دختران تصویب و اجرا کنند. این قوانین باید خشونت را در هر دو عرصه عمومی و خصوصی به رسمیت بشناسند و با تبعیض‌های ساختاری و موانعی که دسترسی زنان به عدالت را محدود می‌کنند، مقابله کنند. پلیس، دادستان‌ها، قضات و دیگر نهادهای مسئول باید از آموزش تخصصی، منابع کافی و سازوکارهای روشن پاسخگویی برخوردار باشند. گزارش خشونت از سوی زنان باید با رسیدگی به‌موقع، بی‌طرفانه و مؤثر همراه باشد. دسترسی به کمک حقوقی، احقاق حق و جبران خسارت نیز باید برای همه زنان، بدون تبعیض، تضمین شود. پاسخگویی نباید صرفاً به عاملان مستقیم خشونت محدود شود؛ نهادها و سازمان‌هایی که با قصور، تبعیض یا بی‌عملی به تداوم خشونت و مصونیت از مجازات کمک می‌کنند نیز باید مسئول شناخته شوند.

۲. تضمین حمایت مستمر برای بازماندگان خشونت:

حمایت از بازماندگان خشونت باید فرایندی مستمر، هماهنگ و مبتنی بر حقوق بشر باشد، نه اقدامی مقطعی یا مشروط به مشارکت آنان در فرایندهای قضایی. خدمات درمانی، حمایت‌های روانی-اجتماعی، مشاوره حقوقی، سرپناه امن و تدابیر حفاظتی باید با بودجه کافی و بدون تبعیض در دسترس قرار گیرند. این خدمات باید با محوریت بازماندگان، با درک آثار تروما، متناسب با سن و شرایط آنان و با رعایت کامل امنیت آنان ارائه شوند. امنیت، کرامت انسانی، رضایت آگاهانه و حق انتخاب زنان باید در تمامی مراحل، پیش از آغاز، در جریان و پس از فرایندهای حمایتی و قضایی، در اولویت قرار گیرد. هیچ زنی نباید به دلیل گزارش خشونت در معرض تهدید، انتقام‌جویی، سرزنش یا آسیب بیش‌تر قرار گیرد.

۳. به‌رسمیت شناختن پیوستگی خشونت آنلاین و آفلاین و تضمین عدالت دیجیتال:

دولت‌ها و شرکت‌های فناوری باید خشونت دیجیتال را به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از بحران جهانی خشونت علیه زنان و دختران به رسمیت بشناسند و در قبال مقابله با آن مسئولیت بپذیرند.

پلتفرم‌های دیجیتال باید سازوکارهای موثر و قابل دسترس برای گزارش آزار و درخواست جبران فراهم کنند، محتوای آسیب‌زا را به‌سرعت بررسی و حذف کنند، شفافیت عملکرد خود را افزایش دهند و حفاظت از امنیت و حریم خصوصی کاربران را از مراحل اولیه‌ی طراحی محصولات و خدمات خود در نظر بگیرند.

هم‌زمان، قوانین، نهادهای نظارتی و خدمات حمایتی باید متناسب با تحولات فناوری به‌روز شوند تا اشکال جدید خشونت دیجیتال به رسمیت شناخته شوند و امکان مستندسازی، تحقیق، پیگرد و جبران آسیب‌های ناشی از آن‌ها فراهم شود.

۴. تأمین مالی پایدار در پیشگیری از خشونت و تقویت جنبش‌های زنان:

عدالت تنها به پاسخگویی پس از وقوع خشونت محدود نمی‌شود؛ پیشگیری از خشونت پیش از وقوع آن، بخش اساسی تحقق عدالت جنسیتی است. دولت‌ها، نهادهای مدنی که درمورد خشونت علیه زنان فعالیت دارند و سازمان‌های بین‌المللی باید در برنامه‌های پیشگیری مبتنی بر شواهد، ارتقای آگاهی حقوقی و دیجیتال، آموزش برابری جنسیتی و برنامه‌هایی که زن‌ستیزی، کلیشه‌های جنسیتی و الگوهای سلطه‌گرانه مردانگی را به چالش می‌کشند، سرمایه‌گذاری کنند.

تحقق پیشگیری پایدار مستلزم تغییر هنجارها و مناسبات اجتماعی‌ای است که سلطه‌ی مردانه، کنترل بر بدن و زندگی زنان و نابرابری جنسیتی را عادی‌سازی می‌کنند. مقابله با خشونت باید با نقد و دگرگونی نگرش‌ها و ساختارهای مردسالارانه همراه باشد، نه صرفاً با مداخلات فردی یا واکنش‌های کیفری.

سازمان‌های مدافع حقوق زنان و جنبش‌های فمینیستی از بازیگران کلیدی این فرایند هستند. این سازمان‌ها در ارائه‌ی خدمات حمایتی، توانمندسازی بازماندگان، مستندسازی خشونت، نظارت بر عملکرد نظام‌های قضایی و مطالبه اصلاحات ساختاری نقش اساسی دارند. ازاین‌رو، تداوم فعالیت آن‌ها مستلزم تأمین منابع مالی پایدار و بلندمدت است. این مسئولیت در درجه‌ی نخست بر عهده‌ی دولت‌هاست، اما بخش خصوصی نیز باید در تأمین منابع و حمایت از ابتکاراتی که به محو خشونت و ارتقای مشارکت و توانمندی زنان می‌انجامند، نقش مؤثری ایفا کند.

عدالت، فراتر از قانون؛ دگرگونی ساختاری باید صورت گیرد

تحقق عدالت برای زنان و دختران مستلزم فراتر رفتن از رویکردهای صرفاً حقوقی و کیفری و توجه به ریشه‌های ساختاری خشونت است. تا زمانی که روابط نابرابر قدرت، هنجارهای مردسالارانه، تبعیض‌های نهادی و کلیشه‌های جنسیتی به چالش کشیده نشوند، قوانین و سازوکارهای حمایتی به‌تنهایی قادر به پایان دادن به خشونت نخواهند بود.

شانزده روز کنش‌گری فرصتی است برای تجدید تعهد جمعی به جهانی که در آن زنان و دختران نه‌تنها از خشونت مصون باشند، بلکه از حق برخورداری از امنیت، آزادی، استقلال، کرامت انسانی و مشارکت برابر در تمامی عرصه‌های زندگی برخوردار شوند.

ایران: خشونت علیه زنان از حوزه‌ی خصوصی تا عمومی و فضای دیجیتال

در ایران، خشونت علیه زنان اشکال گوناگون و به غایت به‌هم‌پیوسته‌ای دارد. این اشکال گوناگون‌خشونت هم در فضاهای خصوصی، از جمله خانه، زندگی زناشویی و خانواده، و هم در فضاهای عمومی، محیط‌های کار، موسسات آموزشی، خیابان‌ها، زندان‌ها و فضای مجازی رخ می‌دهد. عاملان آن ممکن است افراد باشند، اما هنجارهای تبعیض‌آمیز اجتماعی نیز به تداوم آن دامن می‌زنند و در برخی موارد، سیاست‌ها و نهادهای حکومتی زمینه‌ساز یا عامل مستقیم آن هستند.

درک این پیوندها پر بافت جامعه‌ی ایران ضروری است تا خشونت علیه زنان را نه مجموعه‌ای از حوادث پراکنده، بلکه معضلی ساختاری بدانیم که در سطوح خانوادگی، اجتماعی، حقوقی و حکومتی بازتولید می‌شود.

زن‌کشی: شدیدترین جلوه‌ی خشونت مبتنی بر جنسیت

زن‌کشی، یعنی کشتن زنان و دختران به دلیل جنسیت یا در بستر خشونت و تبعیض جنسیتی، یکی از شدیدترین جلوه‌های خشونت مبتنی بر جنسیت است. زن‌کشی صرفاً قتل یک قربانی زن نیست؛ بلکه اغلب با تبعیض، کلیشه‌های جنسیتی، کنترل اجباری و روابط نابرابر قدرت پیوند دارد؛ روابطی که حق زنان برای تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی خود را انکار می‌کنند.

در ایران، زنان به دست همسران، همسران سابق، پدران، برادران و دیگر مردان خانواده به قتل رسیده‌اند. گزارش‌های منتشرشده از مواردی حکایت دارند که در آن‌ها زنانی به دلیل درخواست طلاق، رد ازدواج، ترک یک رابطه‌ی خشونت‌آمیز، تلاش برای استقلال اقتصادی یا به چالش کشیدن اقتداری که مردان خانواده بر آنان تحمیل کرده‌اند، جان خود را از دست داده‌اند. برخی از این قتل‌ها با توسل به مفاهیمی چون «ناموس» و «آبروی خانواده» توجیه می‌شوند. چنین توجیهاتی نه‌تنها از شدت جرم نمی‌کاهد، بلکه باورهای مردسالارانه‌ای را آشکار می‌کند که استقلال زنان را تهدیدی علیه اقتدار مردان تلقی می‌کنند.

مناسبات قدرت جنسیتی که زمینه‌ساز زن‌کشی هستند، فراتر از فردی است که مرتکب قتل می‌شود. این روابط با هنجارها و ارزش‌های مردسالارانه و تبعیض‌آمیز در خانواده و جامعه، انتظار اطاعت زنان، وابستگی اقتصادی، انگ اجتماعی مرتبط با طلاق و ضعف سازوکارهای حمایتی و پاسخگو نگه‌داشتن عاملان

خشونت تقویت می‌شوند. هنگامی که تصمیم یک زن برای ترک ازدواج، رد یک رابطه یا اعمال استقلال فردی، تعرضی به ارزش‌های پدرسالارانه و سنتی خانواده تلقی می‌شود، امنیت و حتی جان او در معرض خطر جدی قرار می‌گیرد.

بر اساس گزارش منتشرشده توسط خبرگزاری هرانا، از ابتدای فروردین تا ۲۱ مهر ۱۴۰۵ دست‌کم ۸۴ زن و دختر در ایران به قتل رسیده‌اند. در ۷۵ مورد، عامل قتل از آشنایان قربانی بوده و در ۴۵ پرونده، همسر، همسر سابق یا شریک عاطفی به‌عنوان عامل قتل معرفی شده است. ۱۲ قربانی زیر ۱۸ سال بوده‌اند که هشت نفر از آن‌ها به دست خویشاوندان خود کشته شده‌اند. هم‌چنین، بررسی روزنامه‌ی شرق از پرونده‌های منتشرشده در ماه‌های شهریور و مهر، قتل دستکم ۳۸ زن و کودک، شامل ۱۳ فرد زیر ۱۸ سال، را در ۲۸ پرونده ثبت کرده است. با توجه به نبود نظام جامع و شفاف ثبت رسمی زن‌کشی و قتل‌های «ناموسی» در ایران ارقام لزوماً بازتاب‌دهنده‌ی شمار واقعی قربانیان نیستند و احتمال می‌رود موارد گزارش‌نشده نیز قابل توجه باشند.

گزارشات موارد زن‌کشی عمدتاً از سوی نهادهای حقوق بشری و رسانه‌های مستقل تهیه می‌شود. پیشگیری از زن‌کشی مستلزم چیزی فراتر از محکوم کردن عاملان پس از وقوع قتل است. این امر نیازمند به چالش کشیدن پذیرش اجتماعی کنترل مردان بر زنان، شناخت نشانه‌های هشداردهنده‌ی خشونت و کنترل، فراهم کردن دسترسی به پناهگاه‌های امن و حمایت‌های حقوقی و تضمین تحقیقات مؤثر و پاسخگویی عاملان است. زنان باید بتوانند بدون ترس از انتقام، روابط خشونت‌آمیز را ترک کنند، درباره‌ی زندگی خود تصمیم بگیرند و برای دریافت حمایت اقدام کنند.

اعدام زنان در ایران: بُعد دیگری از بی‌عدالتی جنسیتی

اعدام زنان در ایران بُعد دیگری از بی‌عدالتی جنسیتی است. بر اساس آمار منتسب به سازمان حقوق بشر ایران، تا ۱۰ اکتبر ۲۰۲۶ دستکم ۲۳ زن در ایران در طول آن سال اعدام شده بودند. این رقم حداقل موارد ثبت‌شده تا آن تاریخ است و لزوماً آمار نهایی سال ۲۰۲۶ نیست.

زنانی که با مجازات اعدام روبه‌رو می‌شوند، ممکن است با لایه‌های متعدد و متقاطع محرومیت و نابرابری مواجه بوده باشند؛ از جمله فقر، دسترسی محدود به وکیل و دفاع مؤثر، ازدواج اجباری یا کودک‌همسری، خشونت خانگی، تبعیض جنسیتی و نابرابری قدرت در روابط زناشویی و خانوادگی. سازمان حقوق بشر ایران مواردی را مستند کرده است که در آن‌ها زنان محکوم به اعدام، پیشینه‌ای از خشونت خانگی و ازدواج در کودکی (کودک‌همسری) داشته‌اند. این شرایط به معنای نادیده گرفتن ضرورت پاسخگویی در برابر جرم نیست، اما بررسی شرایط اجتماعی و جنسیتی زندگی این زنان را ضروری می‌سازد. نظام عدالت کیفری باید به نابرابری‌های ساختاری و شرایطی که ممکن است بر زندگی و تصمیم‌های زنان تأثیر گذاشته باشند، توجه کند. مجازات اعدام برگشت‌ناپذیر است. اجرای آن در شرایطی که نگرانی‌های جدی درباره دادرسی عادلانه، تبعیض یا اعترافات اجباری وجود دارد، پرسش‌های عمیقی درباره حقوق بشر مطرح می‌کند. عدالت با رویکرد جنسیتی باید شرایط زندگی زنان را در نظر بگیرد، حمایت برابر در برابر قانون را تضمین کند و با مجازات اعدام مخالفت کند.

خشونت خانگی، اجتماعی و حکومتی؛ تسلسل کنترل و تبعیض جنسیتی

خشونت علیه زنان در ایران را نمی‌توان تنها از دریچه‌ی زن‌کشی و اعدام بررسی کرد. خشونت خانگی، آزار و سوءرفتار از سوی شریک زندگی، تجاوز و آزار جنسی، ازدواج اجباری و کودک‌همسری، آزار روانی، محرومیت اقتصادی، تبعیض در محیط کار و محدودیت آزادی رفت‌وآمد و انتخاب فردی نیز بخشی از پیوستار خشونت مبتنی بر جنسیت هستند.

در زندگی خصوصی، خشونت ممکن است پشت دیوارهای خانه پنهان بماند و با انتظارات مربوط به اطاعت زنان، اقتدار مردان و حفظ حریم خانواده عادی‌سازی شود. زنان ممکن است با ضرب‌وشتم، تهدید، اجبار در روابط زناشویی، کنترل مالی و آزار روانی روبه‌رو شوند؛ در حالی که انگ اجتماعی، ترس از پیامدهای گزارش خشونت و نبود حمایت کافی، آنان را از درخواست کمک یا ترک شرایط ناامن بازمی‌دارد.

در عرصه‌ی عمومی، زنان با آزار، ارعاب، محدودیت‌های تبعیض‌آمیز و مجازات روبه‌رو می‌شوند. تحمیل حجاب اجباری، بازداشت‌های خودسرانه، خشونت فیزیکی و محدودکردن مشارکت زنان در آموزش، اشتغال، ورزش و زندگی مدنی، نشان می‌دهد که کنترل بر بدن و انتخاب‌های زنان چگونه به نهادهای عمومی و زندگی روزمره گسترش می‌یابد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز نگرانی خود را درباره‌ی خشونت و تبعیض علیه زنان و دختران در ایران، در هر دو عرصه‌ی عمومی و خصوصی، از جمله خشونت جنسی و مبتنی بر جنسیت، خشونت از سوی شریک زندگی، زن‌کشی، قتل‌های موسوم به ناموسی، تحمیل ازدواج به کودکان و کودک‌همسری ابراز کرده است.

این واقعیت‌ها نشان می‌دهند که خشونت علیه زنان در ایران صرفاً پیامد رفتارهای فردی نیست؛ بلکه در پیوند با قوانین و سیاست‌های تبعیض‌آمیز، ساختارهای مردسالارانه و سازوکارهای نهادی اعمال کنترل بر زندگی زنان قرار دارد.

خشونت دیجیتال و سرکوب زنان در ایران

فضای دیجیتال فرصت‌های مهمی برای زنان در ایران فراهم کرده است تا ارتباط برقرار کنند، سازمان‌دهی کنند، نقض حقوق بشر را مستند سازند، دیدگاه‌های خود را بیان کنند و شبکه‌های همبستگی بسازند. با این حال، این فضا به عرصه‌ی دیگری برای آزار، ارعاب، نظارت و سرکوب زنان نیز تبدیل شده است.

خشونت مبتنی بر فناوری و جنسیت شامل آزار جنسی آنلاین، تهدید، تعقیب و مزاحمت سایبری، افشای اطلاعات خصوصی بدون رضایت فرد، جعل هویت، اخاذی، انتشار تصاویر خصوصی و صمیمی بدون رضایت، استفاده از الفاظ رکیک و توهین‌آمیز در رسانه‌های اجتماعی و دست‌کاری تصاویر یا تولید تصاویر جعلی با هوش مصنوعی (دیپ‌فیک) است.

حملات هماهنگ و کارزارهای زن‌ستیزانه نیز ممکن است برای بی‌اعتبار کردن زنان کنشگر، خاموش کردن صدای آنان، آسیب رساندن به اعتبار اجتماعی‌شان و دلسردکردن آنان از مشارکت عمومی به کار گرفته شوند. عاملان این نوع آزارها ممکن است افراد یا گروه‌هایی باشند که حتی در میان مخالفان جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند و لزوماً وابسته به حکومت نیستند. این نکته نشان می‌دهد که زن‌ستیزی و خشونت جنسیتی می‌توانند در جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی مختلف –به‌ویژه راست— نیز بازتولید شوند و مخالفت با یک حکومت به‌خودی‌خود به معنای پایبندی به برابری جنسیتی و حقوق زنان نیست. در کنار این نوع آزارها، در ایران خشونت آنلاین با سازوکارهای گسترده‌ی کنترل و نظارت حکومتی و سرکوب دیجیتال تلاقی پیدا می‌کند. پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی»، فعالان زن و مدافعان حقوق بشر با نظارت و کنترل صاحبان قدرت بر فعالیت‌های آنلاین، بسته شدن حساب‌های شبکه‌های اجتماعی و ضبط یا غیرفعال شدن سیم‌کارت‌های خود مواجه شده‌اند.

هیأت حقیقت‌یاب سازمان ملل متحد، نظارت و کنترل آنلاین را یکی از ابزارهای مهم سرکوب دانسته و درباره‌ی استفاده از اپلیکیشن «ناظر» ابراز نگرانی کرده است؛ اپلیکیشنی که از طریق آن افراد می‌توانند زنانی را که به ادعای آنان حجاب اجباری را رعایت نمی‌کنند، گزارش کنند. هم‌چنین از دوربین‌های نظارتی و فناوری‌های دیگر برای رصد و شناسایی زنان در فضاهای عمومی استفاده شده است.

قطع اینترنت و محدودیت شبکه‌های اجتماعی پیامدهایی فراتر از محدود کردن آزادی بیان دارند. این محدودیت‌ها می‌توانند مانع دسترسی زنان به کمک و حمایت، مستندسازی خشونت، دریافت اطلاعات، حفظ معیشت، ارتباط با شبکه‌های حمایتی و رساندن صدای نقض حقوق بشر به نهادهای بین‌المللی شوند. زنان فعال ساکن خارج از ایران نیز ممکن است با تهدید، ارعاب و فشارهایی روبه‌رو شوند که اعضای خانواده آنان در داخل کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بنابراین، خشونت آنلاین را نمی‌توان جدا از خشونت در دنیای واقعی دانست. این نوع خشونت می‌تواند تهدیدهای موجود را تشدید کند، کنترل مردسالارانه را تقویت کند، زنان را در معرض آسیب‌های بیشتر قرار دهد و فضای ترسی ایجاد کند که به خودسانسوری می‌انجامد. امنیت دیجیتال زنان باید بخشی جدایی‌ناپذیر از حفاظت از حقوق بشر آنان شناخته شود؛ از جمله حق حریم خصوصی، آزادی بیان، دسترسی به اطلاعات و مشارکت مؤثر در جامعه.

پایان دادن به خشونت، پایان دادن به مصونیت از مجازات

شانزده روز کنش‌گری نباید صرفاً به کارزاری سالانه برای افزایش آگاهی محدود شود. این مناسبت باید فراخوانی برای اقدام مستمر در جهت پیشگیری از خشونت، حمایت از بازماندگان، پایان دادن به مصونیت از مجازات و دگرگون کردن ساختارهایی باشد که به تداوم خشونت امکان می‌دهند.

خشونت علیه زنان صرفاً مسئله‌ای فردی یا خانوادگی نیست؛ بلکه مسئله‌ای بنیادین در حوزه‌ی حقوق بشر و معیاری برای سنجش میزان برابری، آزادی و عدالت در یک جامعه است. مبارزه برای پایان دادن به آن مستلزم مقابله با ساختارهای مردسالارانه و روابط نابرابر قدرت است که در خانه‌ها، جوامع، نهادها و فضاهای دیجیتال عمل می‌کنند.

در آستانه و طی ۱۶ روز کنش‌گری، باید بر این اصل تأکید کنیم که هیچ زنی نباید به دلیل استقلال و حق انتخاب خود به قتل برسد، به دلیل بیان عقیده‌اش خاموش شود، به خاطر تصمیم‌گیری درباره زندگی خود مجازات شود یا از کرامت انسانی و آزادی محروم بماند. حق زنان برای زندگی عاری از خشونت باید در همه جا تضمین شود؛ در عرصه‌ی خصوصی و عمومی، در فضای آنلاین و آفلاین. تحقق این حق مستلزم آن است که صدای زنان شنیده شود، حقوق آنان به رسمیت شناخته شود و هیچ فرد یا نهادی فراتر از پاسخگویی نباشد.

به خشونت پایان دهیم. به مصونیت از مجازات پایان دهیم. از حقوق انسانی زنان دفاع کنیم.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

اجتماعی

تقویم‌های موازی؛ از هالووین تا کریسمس

دگرگونی مناسک اجتماعی و مناقشه بر سر مرزهای فرهنگ در ایران



مینا جوانی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

تقویم هر جامعه فقط فهرستی از روزها و مناسبت‌های تاریخی، مذهبی و ملی نیست؛ بازتابی از نظم نمادین جامعه، حافظه‌ی جمعی و شیوه‌ی سازمان‌یافتن زندگی اجتماعی است. آیین‌ها نیز فراتر از کارکرد تشریفاتی یا سرگرم‌کننده‌شان، بستری برای بازتولید هویت، تجربه‌ی تعلق جمعی و شکل‌دادن به روابط اجتماعی‌اند. بااین‌حال، در جهان معاصر مرزهای فرهنگی و جغرافیایی دیگر تنها تعیین‌کننده‌ی شکل‌گیری و گردش مناسک نیستند. جهانی‌شدن ارتباطات، رسانه‌های دیجیتال و گردش فراملی تصاویر و نمادها مناسبت‌هایی را به زندگی روزمره‌ی جوامع آورده‌اند که خاستگاهشان ممکن است به جغرافیاها و سنت‌هایی بسیار متفاوت تعلق داشته باشد.

در ایران نیز طی سال‌های اخیر، «هالووین»، «کریسمس» و «ولنتاین» در برخی فضاهای شهری، تجاری و اجتماعی به بخشی از تجربه‌ی فرهنگی گروه‌هایی از جامعه تبدیل شده‌اند. این مناسبت‌ها در فرایند پذیرش اجتماعی، فارغ از خاستگاه مذهبی یا تاریخی‌شان، معنایی تازه می‌یابند و گاه از زمینه‌ی نخستین خود فاصله می‌گیرند. برای بسیاری از مشارکت‌کنندگان، حضور در این آیین‌ها نه پذیرش یک نظام اعتقادی یا فرهنگی خاص، بلکه شکلی از فراغت، معاشرت، مصرف فرهنگی و انتخاب سبک زندگی است. جامعه در این میان گیرنده‌ی منفعل الگوهای جهانی نیست؛ با گزینش، بازتفسیر و بازآفرینی آن‌ها، صورت‌های تازه‌ای از مناسک اجتماعی می‌سازد.

بااین‌حال، این گسترش را نمی‌توان جدا از مناقشه بر سر تعریف و حدود فرهنگ رسمی دید. درحالی‌که بخشی از جامعه الگوهای تازه‌ای از جشن، سرگرمی و معاشرت را در زندگی روزمره می‌پذیرد، نهادهای رسمی بر مبنای صورت‌بندی خاصی از هویت فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی می‌کوشند مرز فرهنگ مطلوب و نامطلوب را تعیین کنند. در این شرایط، برخی مناسبت‌ها از سطح انتخاب‌های فردی و جمعی فراتر می‌روند و به موضوع مداخله، محدودیت و مناقشه‌ی سیاسی و فرهنگی بدل می‌شوند. مسئله دیگر برگزاری یک جشن یا استقبال از یک مناسبت نیست؛ مسئله این است که چه کسی حق تعریف فرهنگ مشروع را دارد.

این تعارض را می‌توان نشانه‌ی شکل‌گیری دو تقویم هم‌زمان در حیات اجتماعی ایران دانست: تقویم رسمی، که مناسبت‌ها و آیین‌های معتبر را در چارچوبی مشخص تعریف و بازنمایی می‌کند، و تقویم فرهنگیِ جامعه، که در مواجهه با تحولات اجتماعی، ارتباطات جهانی و ترجیحات متنوع شهروندان پیوسته گسترش می‌یابد و دگرگون می‌شود. این دو تقویم لزوماً در همه‌ی موارد در تقابل نیستند، اما هرجا انتخاب‌های فرهنگی جامعه با مرزبندی‌های رسمی ناسازگار شود، شکافی آشکار میان فرهنگ به‌رسمیت‌شناخته‌شده و فرهنگ زیسته پدیدار می‌شود.

از این‌رو، مناقشه بر سر هالووین و کریسمس را باید در بستری گسترده‌تر از تقابل سنت و مدرنیته یا فرهنگ بومی و بیگانه فهمید. مسئله‌ی اصلی نسبت میان جهانی‌شدن فرهنگ، دگرگونی مناسک اجتماعی، سازوکارهای حکمرانی فرهنگی و حق شهروندان برای مشارکت در حیات فرهنگی و انتخاب شیوه‌ی زندگی است. آیا دولت می‌تواند با اتکا به تعریفی واحد از هویت فرهنگی، حدود مناسک و انتخاب‌های اجتماعی را تعیین کند؟ مرز میان سیاست‌گذاری فرهنگی و مداخله در آزادی‌های فردی و جمعی کجاست؟ و آیا تکثر فرهنگی بدون به‌رسمیت‌شناختن حق انتخاب و تفاوت می‌تواند در چارچوب نظم رسمی جایی بیابد؟

نوشتار حاضر با تمرکز بر دگرگونی مناسک اجتماعی در ایران می‌کوشد نسبت میان گردش جهانی الگوهای فرهنگی، تغییر ترجیحات اجتماعی و مداخله‌ی نهادهای رسمی در حیات فرهنگی را بررسی کند؛ نسبتی که در آن، جشن‌گرفتن به پرسشی بنیادی‌تر درباره‌ی حق انتخاب، تکثر فرهنگی و حدود قدرت در زندگی روزمره بدل می‌شود.

صلاح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

جهانی‌شدن فرهنگ و بازآرایی مناسک اجتماعی

مناسک اجتماعی سازوکارهایی‌اند که جوامع از طریق آن‌ها نظم نمادین خود را بازتولید می‌کنند، به تجربه‌های جمعی معنا می‌بخشند و مرزهای تعلق فرهنگی را ترسیم می‌کنند. مناسبت‌های تقویمی، جشن‌ها و آیین‌های جمعی نه فقط بازتاب باورها و ارزش‌های تثبیت‌شده، بلکه در شکل‌گیری و استمرار آن‌ها نیز مؤثرند. تقویم اجتماعی از این منظر عرصه‌ای برای سازمان‌یابی حافظه‌ی جمعی و بازنمایی هویت فرهنگی است؛ عرصه‌ای که در آن جامعه با تکرار مناسک، نسبت خود را با گذشته، سنت و نظم اجتماعی معاصر بازتعریف می‌کند. بااین‌حال، تحولات ارتباطی جهان معاصر انحصار جغرافیایی و تاریخی مناسک را شکسته‌اند: جریان‌های فراملی اطلاعات، تصاویر و نمادها امکان گردش و بازتولید آیین‌ها را در زمینه‌هایی فراهم کرده‌اند که با خاستگاه تاریخی آن‌ها تفاوت دارد.

جهانی‌شدن فرهنگ را نباید به انتقال یک‌سویه‌ی الگوها از جوامع مرکزی به جوامع پیرامونی تقلیل داد. چنین برداشتی جوامع دریافت‌کننده را منفعل می‌پندارد و پیچیدگی فرایندهای پذیرش، گزینش و بازتفسیر را نادیده می‌گیرد. گردش جهانی عناصر فرهنگی فرایندی چندلایه است که در آن نمادها و مناسک در مواجهه با زمینه‌های اجتماعی جدید از نو معنا می‌یابند. آرجون آپادورای در تحلیل جریان‌های جهانی نشان می‌دهد که رسانه‌ها، مهاجرت و گردش تصاویر و ایده‌ها چگونه افق‌های تازه‌ای برای تخیل اجتماعی می‌گشایند. در این چارچوب، مواجهه با مناسبتی از فرهنگی دیگر نه مستلزم حضور در جغرافیای تاریخی آن است و نه تعلق به جامعه‌ی مبدأ؛ رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطی امکان مشارکت نمادین در تجربه‌هایی را فراهم می‌کنند که پیش‌تر در محدوده‌های فرهنگی مشخصی جای داشتند.

حضور هالووین، کریسمس و ولنتاین در جوامعی بیرون از خاستگاه تاریخی‌شان نمونه‌ای از این تغییر در سازوکارهای انتقال و بازتولید فرهنگ است. این مناسبت‌ها در گردش

فراملی با همه‌ی مؤلفه‌های تاریخی، مذهبی و اعتقادی‌شان منتقل نمی‌شوند؛ برخی عناصرشان متناسب با نیازها و ترجیحات جامعه‌ی میزبان گزینش و بازآرایی می‌شود. کریسمس در سنت مسیحی معنایی الهیاتی و دینی دارد، اما در برخی جوامع غیرمسیحی ممکن است از طریق نمادهای بصری، تزئینات شهری، تبادل هدیه و گردهمایی‌های اجتماعی تجربه شود. هالووین نیز در بسیاری از صورت‌های معاصرش از زمینه‌ی تاریخی و آیینی نخستین فاصله گرفته و در قالب سرگرمی، مصرف فرهنگی و اجرای نمادین هویت بازتولید می‌شود. انتقال یک مناسبت به زمینه‌ای دیگر به معنای انتقال کامل نظام معنایی آن نیست؛ با گزینش، تغییر کارکرد و تولید معانی تازه همراه است.

این تحول را می‌توان با مفهوم «بومی‌سازی فرهنگی» توضیح داد. بومی‌سازی در این‌جا انطباق مکانیکی یک عنصر خارجی با سنت‌های محلی نیست، بلکه فرایندی است که طی آن عناصر فراملی در بستر روابط اجتماعی و نظام‌های معنایی جامعه‌ی میزبان بازتعریف می‌شوند و در پیوند با ترجیحات نسلی، الگوهای مصرف و ساختارهای معاشرت کارکردهای متفاوتی می‌یابند. بنابراین مشارکت در یک آیین فراملی به‌خودی‌خود نشانه‌ی پذیرش هویتی خارجی یا گسست از میراث فرهنگی نیست. چنین برداشتی میان سه چیز تمایز نمی‌گذارد: استفاده از عناصر یک فرهنگ، پذیرش نظام ارزشی آن و بازتعریف هویت فردی؛ حال آن‌که این سه نه هم‌زمان‌اند و نه هم‌معنا.

دگرگونی مناسک را باید در پیوند با تغییر رابطه‌ی فرد و فرهنگ نیز دید. در الگوهای سنتی‌تر، بخش مهمی از مناسبت‌های اجتماعی از راه نهادهای تثبیت‌شده، سنت‌های خانوادگی، ساختارهای دینی و حافظه‌ی تاریخی منتقل می‌شد. امروز منابع شکل‌دهنده‌ی تجربه‌ی فرهنگی متکثرتر شده‌اند و افراد بیش از گذشته می‌توانند عناصر فرهنگی متفاوت را برگزینند و ترکیب کنند. این به معنای زوال تعلقات جمعی یا پایان نقش سنت‌ها نیست؛ نشانه‌ی تغییر در شیوه‌ی شکل‌گیری تعلق است. تعلق دیگر الزاماً با وراثت اجتماعی و عضویت در یک سنت واحد تعیین نمی‌شود و می‌تواند از مشارکت انتخابی در مجموعه‌ای از تجربه‌ها و مناسک متنوع نیز برآید. هویت فرهنگی نیز از صورتی یکپارچه و مبتنی بر مرزهای ثابت به وضعیتی سیال‌تر نزدیک می‌شود.

این دگرگونی با تحول ساختارهای فراغت و مصرف فرهنگی هم گره خورده است. مناسبت‌های فراملی در بسیاری از جوامع به بخشی از اقتصاد سرگرمی، صنایع فرهنگی و بازار مصرف بدل شده‌اند: تولید کالاهای مناسبتی، بازآرایی فضاهای تجاری، تبلیغات و سازمان‌دهی رویدادهای جمعی به گردش اقتصادی آن‌ها کمک می‌کند. بااین‌حال، توضیح گسترش آن‌ها تنها با منطق بازار، بُعد اجتماعی و نمادین مشارکت را نادیده می‌گیرد. افراد در این مناسبت‌ها علاوه بر مصرف کالا و خدمات، فرصتی برای بازنمایی سلیقه، تجربه‌ی معاشرت، ایجاد تمایز اجتماعی و ساختن خاطرات مشترک می‌یابند. مناسک معاصر در تلاقی مصرف، هویت و روابط اجتماعی قرار دارند و به هیچ‌یک از این ابعاد فروکاستنی نیستند.

در ایران نیز گسترش برخی مناسبت‌های فراملی را باید در همین بستر دید. حضور آن‌ها در فضاهای تجاری، رسانه‌ای و جمعی نه ورود چند جشن تازه به تقویم اجتماعی، بلکه نشانه‌ی تغییر در منابع شکل‌دهنده‌ی ذائقه‌ی فرهنگی، الگوهای فراغت و شیوه‌های ابراز هویت در میان گروه‌های مختلف است. این روند اما نه یکپارچه است و نه به همه‌ی گروه‌ها قابل تعمیم: میزان و شکل مشارکت به نسل، طبقه‌ی اجتماعی، دسترسی به رسانه‌ها، موقعیت جغرافیایی و زمینه‌ی فرهنگی بستگی دارد. سخن‌گفتن از گسترش این آیین‌ها نباید به فرض یک ترجیح فرهنگی همگانی در جامعه‌ی ایران بینجامد.

اهمیت سیاسی این تحول وقتی آشکار می‌شود که گردش و بازآفرینی مناسک با الگوهای رسمی تعریف و تنظیم فرهنگ روبه‌رو شود. آن‌گاه مسئله‌ی دیگر پذیرش یا رد یک مناسبت نیست؛ بر سر مرجعیت تعریف فرهنگ و حدود مشروعیت آن مناقشه درمی‌گیرد. هنگامی که مناسک از مجاری رسمی انتقال فرهنگ مستقل می‌شوند و افراد در انتخاب و بازتولید آن‌ها نقش فعال‌تری می‌یابند، انحصار نهادهای رسمی در تعیین صورت‌های معتبر تعلق و مشارکت فرهنگی زیر پرسش می‌رود. جهانی‌شدن مناسک بنابراین نه فقط تحولی در محتوای فرهنگ، بلکه تغییری در مناسبات قدرت پیرامون تولید، گردش و مشروعیت‌بخشی به فرهنگ است؛ و دگرگونی مناسک اجتماعی از قلمرو جامعه‌شناسی فرهنگ فراتر می‌رود و به مسئله‌ای در حکمرانی فرهنگی و نسبت دولت و جامعه بدل می‌شود.

تقویم زیسته و عاملیت فرهنگی؛ مناسک اجتماعی در نسبت با حق شهروندی

گسترش هالووین، کریسمس و ولنتاین در بخشی از جامعه‌ی ایران نشانه‌ی تحولی در نسبت فرد، فرهنگ و نظم اجتماعی است. مسئله ورود مجموعه‌ای از نمادهای فرامرزی نیست؛ آن‌چه اهمیت دارد تغییر در سازوکارهای تولید معنا، انتخاب مناسبت‌ها و شکل‌گیری صورت‌های تازه‌ی مشارکت اجتماعی است. فرهنگ در این فرایند کم‌تر از مجرای نهادهای رسمی و سنتی بازتولید می‌شود و بیش‌تر در کنش‌های روزمره، انتخاب‌های فردی و تعاملات میان‌فردی جریان می‌یابد.



(عکس از عصر ایران)

این الگوها در پیوند با دگرگونی سبک‌های زندگی، گسترش ارتباطات فرامرزی و تغییر شیوه‌های فراغت و معاشرت شکل گرفته‌اند. مناسبت‌های تازه در برخی فضاهای شهری، تجاری و خصوصی بهانه‌ای برای گردهمایی، هدیه‌دادن، آرایش و بازآرایی فضا و تولید تصویر و تجربه‌ی مشترک شده‌اند. نکته‌ی مهم آن است که اعتبار این مناسک دیگر الزاماً از نهادهای رسمی یا تعلق به سنتی تاریخی نمی‌آید؛ شبکه‌های دوستی، گروه‌های هم‌نسل، رسانه‌های اجتماعی و فضاهای تجاری در شکل‌گیری و تثبیت آن‌ها نقش دارند. بخشی از جامعه به این ترتیب در تولید تقویمی مشارکت می‌کند که معنایش از تکرار کنش‌های اجتماعی و پذیرش میان‌فردی برمی‌آید، نه از جایگاه آن در تقویم رسمی.

انگیزه‌های مشارکت‌کنندگان نیز یکسان نیست: برای برخی این مناسبت‌ها راهی برای متنوع‌کردن تجربه‌ی فراغت است؛ برای برخی بستری برای بازنمایی سلیقه و هویت فردی؛ و گاه مشارکت در آن‌ها به تقویت پیوندهای اجتماعی و ساختن خاطرات مشترک می‌انجامد. تقلیل این کنش‌ها به مصرف‌گرایی، تقلید از غرب یا مخالفت آگاهانه با ارزش‌های رسمی از توضیح پیچیدگی‌شان بازمی‌ماند، زیرا فرض می‌کند معنای یک کنش فرهنگی از پیش و مستقل از نحوه‌ی استفاده و بازتفسیر آن تعیین شده است.

پیامد سیاسی این تنوع وقتی پدیدار می‌شود که انتخاب‌های فرهنگی با تلاش نهادهای رسمی برای تنظیم مرزهای فرهنگ مشروع روبه‌رو شوند. آن‌گاه موضوع دیگر تفاوت ذائقه نیست، بلکه حدود اختیار افراد در تعیین شکل زندگی اجتماعی و حدود مداخله‌ی قدرت در این انتخاب‌هاست. وقتی مناسبتی به‌دلیل خاستگاه خارجی، نسبتش با ارزش‌های رسمی یا شیوه‌ی برگزاری‌اش ممنوع یا محدود می‌شود، این پرسش بنیادین پیش می‌آید: آیا تعلق یک آیین به سنتی دیگر می‌تواند مبنای محروم‌کردن افراد از مشارکت در آن باشد؟ و آیا دولت می‌تواند به نام صیانت از فرهنگ، انتخاب‌های فرهنگی شهروندان را به الگوهای مورد تأیید خود محدود کند؟

این پرسش را می‌توان در چارچوب حقوق شهروندی و حقوق فرهنگی تحلیل کرد. حق مشارکت در حیات فرهنگی، فرهنگ را به میراث رسمی یا تولیدات هنری و ادبی محدود نمی‌کند؛ هم دسترسی به فعالیت‌ها و شیوه‌های فرهنگی را دربرمی‌گیرد و هم آزادی افراد و گروه‌ها برای انتخاب، حفظ و دگرگون‌کردن رویه‌های فرهنگی را. در تلقی معاصر حقوق بشر، فرهنگ قلمرو ثابت و انحصاریِ نهادهای رسمی نیست، بلکه عرصه‌ای پویا از تولید معنا، بازتفسیر سنت‌ها و تعامل میان صورت‌های متنوع زندگی اجتماعی است. شهروندان بر این اساس نه فقط مخاطب و مصرف‌کننده‌ی محصولات فرهنگی، بلکه کنشگرانی‌اند که حق

دارند در شکل‌دادن به حیات فرهنگی جامعه انتخاب کنند و مشارکت داشته باشند.

در کنار حق مشارکت فرهنگی، آزادی اندیشه و وجدان، آزادی بیان و حق تشکیل اجتماعات مسالمت‌آمیز نیز در تحلیل مناسک اهمیت دارند؛ به‌ویژه درباره‌ی مناسبتی چون کریسمس که برای بخشی از شهروندان معنای دینی و هویتی دارد. اما مسئله به مناسک دینی محدود نمی‌شود. حتی وقتی مشارکت در یک مناسبت معنای اعتقادی ندارد و بیش‌تر به فراغت، معاشرت یا سبک زندگی مربوط است، نمی‌توان آن را خودبه‌خود از قلمرو آزادی‌های فردی و فرهنگی بیرون گذاشت. انتخاب یک مناسبت یا برگزاری مراسمی با خاستگاه فرهنگی متفاوت، تا جایی که حقوق دیگران را نقض نکند، بخشی از انتخاب‌های فرهنگی شهروندان است.

در جامعه‌ای چندلایه و متکثر چون ایران، مرزهای تعلق فرهنگی را نمی‌توان با معیارهایی یکدست و از بالا تعیین کرد. شهروندی دموکراتیک یعنی به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌ها و پذیرفتن این‌که افراد می‌توانند هم‌زمان به سنت‌ها و نظام‌های معنایی متفاوتی تعلق داشته باشند. وظیفه‌ی نهادهای عمومی در حوزه‌ی فرهنگ نیز نباید به تحمیل الگوی واحدی از زندگی مطلوب یا داوری درباره‌ی اصالت انتخاب‌های فرهنگی افراد فروکاسته شود. هر محدودیتی بر این انتخاب‌ها به توجیهی عمومی، روشن و متناسب نیاز دارد؛ توجیهی که نمی‌تواند بر ناآشنابودن یک مناسبت، خاستگاه جغرافیایی آن یا ناسازگاری‌اش با ترجیحات فرهنگی نهادهای رسمی استوار باشد. صیانت از فرهنگ نمی‌تواند به بهای نادیده‌گرفتن تکثر فرهنگی و محدودکردن حق مشارکت اجتماعی تمام شود.

حق مشارکت فرهنگی افزون بر دسترسی به محصولات و نمادهای فرهنگی، به‌رسمیت‌شناختن ظرفیت شهروندان برای انتخاب و بازتفسیر صورت‌های فرهنگی است، در فضایی که بتوانند بدون تبعیض و مداخله‌ی نامتناسب، شیوه‌های گوناگون مشارکت اجتماعی را تجربه کنند. تقویم زیسته در این معنا صرفاً مجموعه‌ای از مناسبت‌های تازه نیست؛ نشانه‌ی مطالبه‌ی جامعه برای اختیار بیش‌تر در تعریف زندگی روزمره و مشارکت در تولید معناهای جمعی است. مناقشه بر سر هالووین، کریسمس یا دیگر مناسبت‌های فراملی در نهایت مناقشه‌ای درباره‌ی جایگاه شهروند در نظم فرهنگی است: شهروندی که فقط مخاطب فرهنگ رسمی نیست و در انتخاب، بازتولید و دگرگونی فرهنگ نیز عاملیت دارد.

حکمرانی فرهنگی و سیاست مرزبندی؛ مقاومت دولت در برابر دگرگونی مناسک اجتماعی

گسترش مناسبت‌های فراملی در ایران را نمی‌توان مستقل از صورت‌بندی خاص رابطه‌ی دولت و فرهنگ در جمهوری اسلامی بررسی کرد. فرهنگ در این رابطه قلمروی مستقل از مناسبات قدرت نیست، بلکه یکی از عرصه‌های اصلی تعریف هویت جمعی، تنظیم رفتار اجتماعی و بازتولید نظم سیاسی است. دولت می‌کوشد با سیاست‌گذاری، نهادسازی، تولید گفتمان و نظارت بر فضاهای عمومی، حدود فرهنگ مطلوب و صورت‌های پذیرفتنی مشارکت اجتماعی را تعیین کند. مواجهه با هالووین، ولنتاین و کریسمس را از این‌رو باید در چارچوب حکمرانی فرهنگی تحلیل کرد؛ چارچوبی که در آن مسئله‌ی اصلی نه صرف پذیرش یا رد یک آیین، بلکه نسبت میان اقتدار نهادی برای تعریف فرهنگ مشروع و ظرفیت جامعه برای تولید و بازتفسیر معانی فرهنگی است.

نخستین سطح این مواجهه گفتمانی است. در بخشی از گفتمان رسمی، گردش نمادها و مناسک فراملی با مفاهیمی چون «تهاجم فرهنگی»، «نفوذ فرهنگی» و «ترویج سبک زندگی غربی» و در قالب تهدیدی برای هویت دینی و ملی صورت‌بندی می‌شود. این واژگان مناسبت‌ها را از زمینه‌ی اجتماعی و معانی متنوعی که در زندگی روزمره می‌یابند جدا می‌کنند و در تقابل فرهنگ خودی و بیگانه می‌نشانند؛ بدین‌سان یک مراسم تفریحی یا گردهمایی دوستانه ممکن است نشانه‌ی دگرگونی هویتی گسترده‌تری تعبیر شود. معنای کنش فرهنگی دیگر از خلال انگیزه و تجربه‌ی مشارکت‌کنندگان سنجیده نمی‌شود، بلکه بر پایه‌ی منشأ تاریخی و جغرافیایی آن و نسبتش با الگوی رسمی فرهنگ سنجیده می‌شود.

مسئله این‌جاست که خاستگاه یک مناسبت به معیار مشروعیت آن بدل می‌شود. مرزهای فرهنگی در این منطق هم‌چون مرزهای سیاسی و جغرافیایی تصور می‌شوند، گویی ورود عناصر فرهنگی از بیرون به‌خودی‌خود انسجام هویتی جامعه را تهدید می‌کند. این برداشت ماهیت سیال فرهنگ و امکان جابه‌جایی، ترکیب و بازتفسیر عناصر آن را نادیده می‌گیرد و میان گردش یک نماد، مشارکت در یک مناسبت و پذیرش جهان‌بینی خاستگاه آن تمایز نمی‌نهد. تنوع انگیزه‌ها و معانی مشارکت در مناسک فراملی در یک روایت کلان از نفوذ فرهنگی ادغام می‌شود و فهم مستقل کنش‌های فرهنگی شهروندان دشوار می‌شود.

حکمرانی فرهنگی اما به تولید گفتمان محدود نمی‌ماند. سطح دوم مداخله، تنظیم نهادی و اداری شرایط حضور مناسبت‌ها در فضاهای اجتماعی است. دولت و نهادهای وابسته به آن می‌توانند

از راه مقررات صنفی، ضوابط صدور مجوز، محدودیت تبلیغات، نظارت بر مراکز تجاری و تهدید به تعطیلی واحدها، امکان برگزاری و بازنمایی عمومی مناسک را تنظیم کنند. به این ترتیب مداخله از داوری درباره‌ی محتوای یک مناسبت به کنترل زیرساخت‌های اجتماعی برگزاری آن منتقل می‌شود. کافه‌ها، رستوران‌ها، مراکز گردشگری و فروشگاه‌ها در این میان اهمیت ویژه‌ای دارند، زیرا تنها محل عرضه‌ی کالا و خدمات نیستند؛ در شکل‌گیری اجتماعات کوچک، تولید تجربه‌ی مشترک و دیدنی‌شدن یک مناسبت در فضای شهری نیز نقش دارند.

ممنوعیت اعلام‌شده از سوی اتاق اصناف ایران درباره‌ی برگزاری، تبلیغ و فروش اقلام مرتبط با هالووین در آبان ۱۴۰۴ نمونه‌ی روشنی از این نوع مداخله است. در اطلاعیه‌ی این نهاد، برگزاری مراسم و حتی تبلیغ یا فروش اقلام مرتبط با هالووین در واحدهای صنفی و اماکن عمومی ممنوع اعلام شد و برای واحدهای متخلف، پلمب و معرفی به مراجع قضایی در نظر گرفته شد. [1] دامنه‌ی این ممنوعیت از برگزاری مراسم فراتر می‌رفت و عرضه‌ی تجاری و بازنمایی عمومی نمادهای این مناسبت را نیز در بر می‌گرفت. موضوع مداخله تنها محتوای یک جشن یا رفتار شرکت‌کنندگان نبود؛ شبکه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی، تبلیغاتی و اجتماعی که به بازتولید این مناسبت کمک می‌کردند نیز در معرض محدودیت قرار گرفت.

مصلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

«جهانی‌شدن فرهنگ را نباید به انتقال یک‌سویه‌ی الگوها از جوامع مرکزی به جوامع پیرامونی تقلیل داد. چنین برداشتی جوامع دریافت‌کننده را منفعل می‌پندارد و پیچیدگی فرایندهای پذیرش، گزینش و بازتفسیر را نادیده می‌گیرد. گردش جهانی عناصر فرهنگی فرایندی چندلایه است که در آن نمادها و مناسک در مواجهه با زمینه‌های اجتماعی جدید از نو معنا می‌یابند.»

این شیوه را می‌توان نوعی تنظیم‌گری فرهنگی از مسیر کنترل فضاهای واسط دانست. نهادهای رسمی برای محدودکردن حضور یک مناسبت لزوماً به مداخله‌ی مستقیم در همه‌ی کنش‌های فردی نیاز ندارند؛ کافی است امکان سازمان‌یابی آن در فضاهای تجاری و عمومی را محدود کنند. فشار بر برگزارکنندگان، صاحبان کسب‌وکار و مراکز پذیرایی هزینه‌ی مشارکت را بالا می‌برد و امکان تبدیل مناسبت به تجربه‌ای عمومی و جمعی را کاهش می‌دهد. اقتصاد و فرهنگ در این نقطه به هم گره می‌خورند: مجوز فعالیت اقتصادی می‌تواند به ابزار اعمال سیاست فرهنگی بدل شود و واحد صنفی، افزون بر ضوابط معمول اقتصادی، با انتظارات و محدودیت‌هایی درباره‌ی محتوای فرهنگی فعالیتش روبه‌رو شود.

سطح دیگر این سیاست، مداخله‌ی انتظامی و نظارت بر فضاهای عمومی است که از محدودکردن برگزارکنندگان و مراکز تجاری فراتر می‌رود و به نحوه‌ی حضور شهروندان در فضای شهری مربوط می‌شود. گزارش‌های منتشرشده درباره‌ی برخورد با گردهمایی هالووین در خیابان ایرانشهر تهران در ۹ آبان ۱۴۰۵ از حضور نیروهای انتظامی و لباس‌شخصی، متفرق‌کردن جمعیت، تعطیلی کافه‌های اطراف و بازداشت برخی افراد حکایت داشت. [2] هم‌زمان، گزارش‌هایی از برخورد با واحدهای صنفی در شهرهایی چون قزوین و فردیس نیز منتشر شد. در قزوین، بنا بر اعلام مقام انتظامی استان که در رسانه‌های داخلی بازتاب یافت، ۱۹ واحد صنفی به‌دلیل انتشار تصاویر و محتوای مرتبط با هالووین شناسایی و تعطیل شدند؛ در فردیس نیز از پلمب یک واحد صنفی و صدور اخطاریه برای تعدادی دیگر خبر داده شد. [3]

اهمیت تحلیلی این رخدادها در هم‌زمانی چند نوع مداخله است: ممنوعیت اداری، نظارت بر فعالیت تجاری، کنترل حضور در فضای عمومی و برخورد انتظامی. این هم‌زمانی نشان می‌دهد مناسبتی فرهنگی چگونه می‌تواند به نقطه‌ی تلاقی حوزه‌های مختلف حکمرانی بدل شود. در گزارش‌های مربوط به برخوردهای آبان ۱۴۰۵، پوشش زنان و حضور مختلط شرکت‌کنندگان نیز در کنار ممنوعیت هالووین مطرح شده است؛ مداخله در یک مناسبت فرهنگی ممکن است با سازوکارهای گسترده‌تر تنظیم بدن، جنسیت و روابط اجتماعی پیوند بخورد. هالووین در این وضعیت دیگر فقط موضوعی در سیاست فرهنگی نیست، بلکه بستری برای اعمال هم‌زمان قواعد پوشش، نظم عمومی، فعالیت صنفی و حضور شهروندان در شهر است.

از این منظر می‌توان میان دو سطح سیاست دولت تمایز گذاشت: سیاستی که می‌کوشد محتوای مشروع فرهنگ را تعیین کند، و سیاستی که شرایط مادی و اجتماعی ظهور آن محتوا را تنظیم می‌کند. سطح نخست از راه گفتمان رسمی، ارزش‌گذاری و تولید مرزهای نمادین عمل می‌کند و سطح دوم از راه مقررات، مجوزها، نظارت و مداخله‌ی اجرایی. این دو از هم مستقل نیستند: گفتمان فرهنگی مبنای توجیهی مداخله را فراهم می‌کند و سازوکارهای اداری و انتظامی آن مرزبندی را به محدودیت عملی بدل می‌کنند. فهم مقاومت نهادی در برابر مناسبت‌های فراملی از این‌رو به توجه هم‌زمان به زبان سیاست فرهنگی و ابزارهای اجرایی آن نیاز دارد.

این مواجهه را البته نباید سیاستی یکپارچه و بی‌تفاوت در میان همه‌ی نهادهای دولتی دانست. دستگاه‌های گوناگون — از نهادهای فرهنگی و صنفی تا مراجع انتظامی و قضایی — وظایف و اختیارات متفاوتی دارند و شدت و شیوه‌ی مداخله بسته به شهر،

مناسبت و فضای برگزاری فرق می‌کند. بااین‌حال، تکرار ممنوعیت‌ها و پیوند میان هشدارهای اداری و اقدامات اجرایی نشان می‌دهد که کنترل مناسبت‌های فرهنگی در مواردی به مجموعه‌ای از سازوکارهای نهادی متصل می‌شود. سیاست فرهنگی را بنابراین نباید فقط در متن اسناد و مواضع اعلام‌شده جست؛ شیوه‌ی اجرا، دامنه‌ی نظارت و پیامدهای آن برای شهروندان نیز بخشی از واقعیت این سیاست است.

درباره‌ی کریسمس به تمایزی اساسی نیاز است. این مناسبت برای مسیحیان ایران — به‌ویژه جوامع ارمنی و آشوری — بخشی از حیات دینی و حافظه‌ی فرهنگی‌شان است و با مصرف تجاری نمادهای کریسمس یا برگزاری مهمانی‌های غیردینی یکسان نیست. به‌رسمیت‌شناخته‌شدن اقلیت‌های دینی در سطح رسمی به‌خودی‌خود به معنای برخورداری بی‌قیدوشرط آن‌ها از همه‌ی امکانات مشارکت فرهنگی نیست؛ مسئله‌ی مهم‌تر شرایطی است که این جوامع در آن مناسک خود را برگزار می‌کنند و هم‌زمان از محدودیت‌های مربوط به فعالیت کلیساها، نظارت نهادی و مرزبندی‌های رسمی تأثیر می‌پذیرند. گزارش‌های مربوط به وضعیت مسیحیان در ایران از محدودیت در فعالیت کلیساها، زبان برگزاری مراسم و نظارت بر اجتماعات دینی حکایت دارند. تحلیل کریسمس بنابراین باید دو موضوع متمایز را در نظر بگیرد: حق جامعه‌ی مسیحی برای برگزاری مناسک دینی، و گردش نمادهای این مناسبت در فضای عمومی و تجاری.

تفاوت میان مناسبت‌ها نیز معنادار است. هالووین در گفتمان رسمی از منظر نسبتش با فرهنگ غربی و سبک زندگی نامطلوب ارزیابی می‌شود؛ کریسمس افزون بر بازنمایی عمومی، با حقوق و آزادی‌های یک اقلیت دینی پیوند دارد؛ و ولنتاین بیش‌تر در قلمرو روابط عاطفی، مصرف فرهنگی و سبک زندگی جای می‌گیرد. همه را نمی‌توان ذیل یک سیاست واحد یا با انگیزه‌ای یکسان تحلیل کرد. آن‌چه آن‌ها را به مسئله‌ای مشترک بدل می‌کند، نحوه‌ی مواجهه‌ی نهادهای رسمی با صورت‌هایی از مشارکت فرهنگی است که بیرون از مناسبت‌های تثبیت‌شده‌ی تقویم رسمی شکل می‌گیرد؛ و تفاوت‌ها نشان می‌دهند سیاست مرزبندی فرهنگی بسته به موضوع و زمینه‌ی اجتماعی از ابزارها و شدت‌های متفاوتی بهره می‌گیرد.

با وجود این مداخلات، تداوم استقبال از مناسبت‌های فراملی نشان می‌دهد که سیاست محدودسازی لزوماً به حذف اجتماعی آن‌ها نمی‌انجامد. استمرار نمادهای هالووین، تزئینات کریسمس در برخی فضاهای شهری و تداوم ولنتاین از فاصله‌ی میان مرزبندی رسمی و ترجیحات بخشی از جامعه خبر می‌دهد. این فاصله را نباید بی‌درنگ مقاومت سیاسی آگاهانه خواند؛ بسیاری از افراد بی‌آن‌که قصد مقابله با نظم سیاسی داشته باشند، تنها برای فراغت، معاشرت یا شرکت در یک رویداد فرهنگی به این مناسبت‌ها روی می‌آورند. بااین‌حال، مداخله‌ی قدرت می‌تواند معنای اجتماعی این انتخاب‌ها را تغییر دهد: کنشی که در قلمرو زندگی روزمره بود، در مواجهه با ممنوعیت و نظارت به موضوعی درباره‌ی حدود آزادی و اختیار شهروندان بدل می‌شود.

در نهایت، مناقشه بر سر مناسبت‌های فراملی مناقشه‌ای بر سر مرجعیت فرهنگی است. مسئله این نیست که دولت در حیات فرهنگی جامعه هیچ نقشی نداشته باشد، بلکه حدود و مبانی این نقش است: آیا نهادهای عمومی وظیفه دارند امکان مشارکت گروه‌های مختلف در حیات فرهنگی را فراهم کنند، یا مجازند با تعریفی انحصاری از هویت مطلوب برخی صورت‌های مشارکت را از عرصه‌ی عمومی کنار بگذارند؟ در جامعه‌ای متکثر، سیاست فرهنگی تنها زمانی با حقوق شهروندی سازگار است که میان حمایت از میراث فرهنگی و تحمیل الگوی واحدی از زندگی تمایز بگذارد. مقاومت دولت در برابر مناسبت‌های فراملی از این منظر فقط واکنش به چند جشن وارداتی نیست؛ جلوه‌ای از مناقشه‌ای گسترده‌تر است که می‌پرسد چه کسی حق دارد فرهنگ را تعریف کند و شهروندان تا چه اندازه در تعیین تقویم، مناسک و معانی زندگی جمعی خود اختیار دارند.

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت‌ها:

۱- سخنگوی دولت: این همه جشن ملی داریم، هالووین کجا بود؟، ایران‌اینترنشنال، ۹ آبان‌ماه ۱۴۰۴.

۲- شب ملتهب ایرانشهر / حواشی جشن هالووین در تهران، فرارو، ۱۰ آبان‌ماه ۱۴۰۵.

۳- جشن هالووین؛ پلمب یک واحد صنفی و صدور اخطاریه برای ۳۰ واحد دیگر در فردیس، هرانا، ۹ آبان‌ماه ۱۴۰۵.

4. Dadpour, R. (2025). Theocratic authoritarian urbanism and performative right to the city: A case study of Tehran's City Theatre. City, 29(5–6), 1047–1066.

5. Imani, M. (2026). Reclaiming "normal life": Everyday resistance by Gen Z in Iran. Suomen Antropologi: Journal of the Finnish Anthropological Society, 50(1), 175–200.

6. Price, M. E. (2012). Iran and the soft war. International Journal of Communication, 6, 2397–2415.

7. Varij Kazemi, A. (2023). Everyday movements and massive socio-cultural shifts in Iran. Critique, 51(1), 181–196.



عکس از ایسنا

اجتماعی

بحران دارو در ایران؛ بیماران زیر فشار گرانی و کمبود



پردیس پارسا
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

نظام دارویی ایران در ماه‌های اخیر و در پی تحولات اقتصادی و پیامدهای ناشی از جنگ ۴۰ روزه، با چالش‌های متعددی مواجه شده است. تغییر سیاست‌های تخصیص ارز، انباشت بدهی سازمان‌های بیمه‌گر به داروخانه‌ها و تولیدکنندگان، و افزایش هزینه‌های تولید، موجب رشد قابل‌توجه قیمت اقلام دارویی و بروز کمبود شده است. پیامد مستقیم این روند در سطح جامعه، وارد آمدن فشار شدید مالی به بیماران و تغییر الگوی مصرف دارو در میان خانوارها بوده است؛ به‌گونه‌ای که ملاحظات اقتصادی به یکی از متغیرهای تعیین‌کننده در تداوم یا توقف فرایند درمان بیماران تبدیل شده است.

افزایش قیمت و کمبود دارو

افزایش مستمر قیمت دارو و کاهش پوشش بیمه‌ای موجب شده است که بخش قابل‌توجهی از بیماران به‌دلیل عدم تمکن مالی، توان خرید کامل اقلام تجویزشده در نسخه‌ی پزشک را نداشته باشند و ناگزیر به حذف برخی اقلام یا کاهش دوره‌ی درمان خود شوند.

«علی» که در داروخانه‌ای در تهران داروساز است، درباره‌ی تغییر الگوی خرید مراجعان و نوسان روزانه‌ی قیمت‌ها به خط صلح می‌گوید: «بیماران موقع شنیدن قیمت نهایی نسخه، شروع به محاسبه‌ی هزینه‌ها می‌کنند و مقدار کم‌تری از داروهای خود را تحویل می‌گیرند. مثلاً مادری که از مراجعان قدیمی داروخانه است، فقط برای ۱۰ روز داروی بیماری فرزند خردسالش را خریداری کرد تا مابقی‌اش را آخر ماه تهیه کند. بیماران مبتلا به بیماری‌های مزمن مثل دیابت هم فقط به اندازه‌ای دارو می‌خرند که تحت پوشش بیمه باشد؛ مثلاً به‌جای سه بسته قرص، یک یا دو بسته تهیه می‌کنند تا ناچار به پرداخت هزینه‌ی آزاد نشوند. قیمت‌ها به شکل سرسام‌آوری بالا رفته. یک ورق قرص مسکن ژلوفن از ۳۰ هزار تومان در دوره‌ی قبل از جنگ، حالا به حدود ۹۰ هزار تومان رسیده و به‌دلیل تغییر روزانه‌ی قیمت‌ها، مجبوریم قیمت هر دارو را لحظه‌ای در سیستم استعلام کنیم.»

بسیاری از بیماران به‌دلیل ناتوانی در تأمین هزینه‌های درمانی، به شکل خودسرانه اقدام به کاهش دوز یا قطع داروهای خود می‌کنند. «فرزانه» که ۲۱ سال دارد و به افسردگی و اختلال نقص توجه و بیش‌فعالی مبتلاست، درباره‌ی پیامدهای افزایش قیمت دارو می‌گوید: «پس از پایان جنگ ۴۰ روزه، داروهای من تمام شد، اما به‌خاطر گران شدن داروها توان دوباره‌ی خریدن آن‌ها را نداشتم و مجبور شدم مصرف داروها را به‌تدریج کم کنم. قیمت نسخه‌ی من سال ۱۴۰۳ نزدیک به ۲۰۰ هزار تومان بود، اما بعد از جنگ به حدود یک میلیون تومان رسید. کم کردن و قطع دارو باعث شد دچار اختلالات شدید خواب بشوم، به‌طوری که مجبور شدم برای خوابیدن از یک وب‌سایت اینترنتی با تخفیف، مکمل ملاتونین بخرم. همه‌چیز خیلی گران شده، هزینه‌ی تزریق هر سرم تقویتی از ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان به ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان رسیده. یکی از دوستانم که سرما خورده بود، فقط برای سرم و آنتی‌بیوتیک مجبور شد نزدیک به دو میلیون تومان خرج کند.»

داروسازان تأکید می‌کنند که مصرف گزینشی دارو و عدم تکمیل دوره‌ی درمان توسط بیمارانی که به بیماری‌های واگیردار مبتلا هستند و برای تأمین معیشت ناگزیرند در جامعه حضور یابند، خطر انتقال بیماری‌ها و تهدید سلامت عمومی را افزایش می‌دهد. علاوه بر افزایش قیمت، بسیاری از داروها کمیاب یا نایاب شده‌اند. «رضا» که برای تهیه‌ی کپسول لیزدگزامفتامین مسیلات با نام تجاری ویاس به داروخانه‌های شبانه‌روزی تهران مراجعه کرده است، درباره‌ی تجربه‌ی خود به ماهنامه‌ی خط صلح می‌گوید: «دارویی را که دو ماه پیش از بازار آزاد ۳ میلیون تومان خریده بودم، دیروز ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان قیمت دادند. به داروخانه‌های ۱۳ آبان و ۲۹ فروردین مراجعه کردم که هر دو گفتند این دارو را موجود ندارند. نمی‌دانم از کجا باید داروها را گیر بیاورم.»

بیماران مبتلا به بیماری‌های مزمن غیرواگیر، از جمله بیماران قلبی-عروقی و دیابتی که نیازمند مصرف روزانه و مادام‌العمر دارو هستند، بیش‌ترین فشار ناشی از افزایش قیمت‌ها و کمبودهای دارویی را تجربه می‌کنند. «سعید» که مبتلا به بیماری قلبی است، درباره‌ی افزایش هزینه‌ی درمان خود می‌گوید: «قیمت دارویی که باید به‌صورت منظم مصرف کنم، تا تیرماه ۱۴۰۳ حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومان بود و حالا رسیده به ۱۲ میلیون تومان.»

«احسان» که مادرش به‌دلیل تعبیه‌ی باتری در قلب نیازمند مصرف دائمی دارو است، در واکنش به افزایش قیمت داروها به خط صلح می‌گوید: «من این وضعیت را به‌طور کامل لمس کرده‌ام. سه سال است که داروهای مادرم را تهیه می‌کنم؛ مادرم مشکل قلبی دارد و به‌دلیل این‌که در قلبش باتری کار گذاشته‌اند، باید این داروها را همواره مصرف کند. سه سال قبل، مجموع قیمت همه‌ی قرص‌هایش نزدیک به یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان می‌شد، اما حالا قیمت تنها یک ورق از یکی از قرص‌هایش به ۷۰۰ هزار تومان رسیده. در این شرایط، قیمت دوا و درمان به‌قدری زیاد شده که آدم حتی نباید مریض شود.»

افزون بر افزایش قیمت، محدودیت‌های اعمال‌شده در تحویل دارو نیز هزینه‌های جانبی سنگینی را به خانواده‌ها تحمیل کرده است. «پروین»، شهروند ۵۰ ساله‌ای که مراقبت از مادرش را که مبتلا به بیماری حاد قلبی است بر عهده دارد، درباره‌ی این مشکلات می‌گوید: «مادرم هر روز حدود ۱۷ عدد قرص مصرف می‌کند که این داروها هم گران هستند هم گیر نمی‌آیند. قیمت داروی روتین مایع گوش میانی‌اش که قبلاً سه ورق آن ۱۰۰ هزار تومان بود، حالا به ورقی ۸۰ هزار تومان رسیده. قبلاً دکترها برای بیماران قلبی نسخه‌های سه‌ماهه تجویز می‌کردند، اما حالا به بیماران گفته می‌شود که فقط برای یک ماه دارو تحویل داده می‌شود. این تصمیم باعث شده که بیماران سالمند و خانواده‌هایشان هر ماه مجبور به دریافت نوبت مجدد و پرداخت هزینه‌ی ویزیت پزشک شوند. برای تهیه‌ی برخی داروهای کمیاب هم بیمار اول باید برای دریافت نسخه‌ی جدید به پزشک مراجعه کند، بعد برای تأیید نسخه به هلال‌احمر برود و دست آخر به داروخانه مراجعه کند.»

کمبود داروهای حیاتی ضدپلاکت و ضدانعقاد خون نظیر پلاویکس و وارفارین، سلامت بیمارانی را که دارای استنت (فنر) قلبی یا دریچه‌های مصنوعی قلب هستند، به‌طور مستقیم تهدید می‌کند. «نسترن» که ساکن کرمانشاه است، درباره‌ی نایاب شدن داروی همسرش به خط صلح می‌گوید: «این ماه، برای همسرم که پنج فنر در قلبش کار گذاشته شده، هرچه در کرمانشاه به دنبال قرص پلاویکس گشتیم، پیدا نشد؛ در حالی که ماه گذشته همین دارو را یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان خریده بودیم.» «حمید»، بیماری که نیازمند مصرف مستمر قرص ضدانعقاد وارفارین است، نیز با ابراز نگرانی از خطرات تغییر برند دارو می‌گوید: «من وارفارین انگلیسی با نام تجاری کرسنت مصرف می‌کنم که در هیچ داروخانه‌ای پیدا نمی‌شود. هر جایی که می‌روم یک نمونه‌ی متفاوت هندی، ایرانی، فنلاندی یا اسپانیایی پیدا می‌شود. این دارو یک داروی ضدانعقاد است و نمی‌شود در هر نوبت برند آن را تغییر داد. نگرانم آخرش دارویم را پیدا نکنم.»

در میان بیماران دیابتی نیز افزایش قیمت انسولین و قرص‌های کنترل قند خون، فشار مالی مضاعفی را به خانواده‌ها وارد کرده است. «سینا» درباره‌ی هزینه‌های ماهانه‌ی درمان مادرش به خط صلح می‌گوید: «طی این دو سه ماه، در هر نوبت که برای مادرم دارو خریدم، ۶ میلیون تومان بابت قرص‌ها و ۴ میلیون تومان بابت انسولین پرداخت کردم و در این ماه تنها نزدیک به ۱۰ میلیون تومان هزینه‌ی دارو شد. تا چند روز دیگر باید مجدداً انسولین بخرم و مشخص نیست این بار قیمت آن چقدر شده.» «نعیمه» نیز درباره‌ی هزینه‌ی داروهای دیابت می‌افزاید: «دارو خیلی گران شده؛ اگر بیمه نداشته باشی، برای یک قرص کنترل قند خون که بیمار باید همیشه همراه خودش داشته باشد، باید ماهانه یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان هزینه کنی.»

بدهی بیمه‌ها به داروخانه‌ها

بخش عمده‌ای از کمبودهای فعلی، ناشی از انسداد مالی و اختلال در گردش نقدینگی در حلقه‌های تولید و توزیع است. شبکه‌ی دارویی کشور با دارا بودن ۱۸ هزار و ۳۰۰ داروخانه، بیش از ۱۰۰ کارخانه‌ی تولیدکننده‌ی دارو و ۵۰ شرکت تولیدکننده‌ی مواد اولیه و بسته‌بندی، زیرساخت لازم برای تأمین بخش بزرگی از نیاز داخلی را در اختیار دارد؛ اما تأخیرهای طولانی‌مدت در بازگشت منابع مالی از سوی سازمان‌های بیمه‌گر، توان مالی این زنجیره را به‌شدت تضعیف کرده است.

هادی احمدی، سخنگو و عضو هیأت‌مدیره‌ی انجمن داروسازان ایران، با اشاره به افزایش قیمت برخی داروها تا ۳۰۰ درصد، درباره‌ی وضعیت کنونی بازار دارو می‌گوید: «در حال حاضر ۱۵۰ تا ۲۰۰ قلم دارو در ایران با کمبود مواجه است و اگر این روند ادامه پیدا کند، احتمال این‌که کمبودها بیش‌تر شود وجود دارد.» [1] وی هم‌چنین درباره‌ی ریشه‌ی مشکلات مالی داروخانه‌ها می‌گوید: «مشکل اصلی داروی کشور کمبود نقدینگی است، زیرا سازمان‌های بیمه‌گر و هدفمندی یارانه‌ها به وظایف قانونی خود عمل نمی‌کنند. این سازمان‌ها بیش از ۸۰ هزار میلیارد تومان به داروخانه‌ها بدهکار هستند و بالغ بر ۸ هزار میلیارد تومان از چک‌های داروخانه‌های کشور برگشت خورده است.» [2] تأخیر در پرداخت مطالبات داروخانه‌ها موجب کاهش دسترسی بیماران به دارو شده است. «مریم» که داروساز است، به خط صلح می‌گوید: «شش ماه است که مطالبات داروخانه‌ها پرداخت نشده. هنگامی که یک داروخانه ماه‌ها بهای داروهایی را که به بیماران تحویل داده است دریافت نمی‌کند و هم‌زمان قیمت دارو و هزینه‌های تأمین نیز روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کند، داروخانه چطور باید مجدداً دارو خریداری کند؟ بعضی از داروها در کشور وجود دارد، اما داروخانه به‌دلیل کمبود نقدینگی، توان خرید و تأمین مجدد آن‌ها را ندارد. در نهایت، این معضل تنها مشکل داروخانه‌دار نیست و اگر زنجیره‌ی تأمین دارو آسیب ببیند، بیمار نیز آسیب می‌بیند.»

بحران کمیابی داروهای خاص

تأمین داروهای بیماران خاص، شامل حدود ۸۰ هزار بیمار دیالیزی، ۲۳ هزار بیمار تالاسمی و بیش از ۱۶ هزار بیمار هموفیلی، مستقیماً به سیاست‌های ارزی و عملکرد شرکت‌های بیمه وابسته است. بررسی وضعیت بیماران تالاسمی نشان می‌دهد که حذف ارز ترجیحی داروهای وارداتی به‌دلیل وجود مشابه داخلی، چالش‌های درمانی و اقتصادی متعددی را ایجاد کرده است. یونس عرب، مدیرعامل انجمن تالاسمی ایران، درباره‌ی وضعیت داروهای این بیماران می‌گوید: «قیمت آزاد هر عدد قرص آهن‌زدای جیدنیو حدود ۸۰۰ هزار تومان است و یک بیمار با مصرف ماهانه ۶۰ عدد قرص، باید در ماه نزدیک به ۵۰ میلیون تومان فقط برای همین یک قلم دارو پرداخت کند. سازمان غذا و دارو به‌دلیل وجود مشابه داخلی، ارز ترجیحی آن را حذف کرده بود؛ این در حالی است که مشابه داخلی برای بسیاری از بیماران عوارض داشته است و اخیراً سازمان غذا و دارو ارز ترجیحی جیدنیو را بازگردانده تا با قیمت مناسب عرضه شود. هم‌چنین درباره‌ی داروی تزریقی دسفرال، با حذف ارز ترجیحی و تمایل نداشتن بیمه‌ها به پوشش آن، بار مالی سنگینی به بیمار منتقل شده است. در مورد داروی هیدروکسی‌اوره نیز که در تالاسمی و شیمی‌درمانی کاربرد دارد، نمونه‌های هندی و ایرانی تأثیر محسوسی در درمان ندارند، اما سازمان غذا و دارو ارز ترجیحی نمونه‌ی مرغوب آلمانی را به‌دلیل تولید داخل قطع کرده است.» [3]

در حوزه‌ی بیماران هموفیلی نیز تحریم‌های بانکی و چالش‌های مربوط به کنترل کیفی تولیدات داخلی، دسترسی بیماران به درمان پایدار را مختل کرده است. احمد قویدل، مدیرعامل سابق و عضو مجمع عمومی کانون هموفیلی ایران، در این باره می‌گوید: «از یک سال پیش با تحریم بانک تجارتی ایران و اروپا، واردات فاکتورهای ۸ و ۹ از آلمان متوقف شد. تولید داخل فاکتورهای ۸ و ۹ نوترکیب تا حدی کمبود را جبران کرده است، اما کیفیت دارو در هر نوبت تولید متفاوت است و اشکال اصلی تولیدات داخلی، عدم انجام کنترل کیفی دقیق آزمایشگاهی و علمی پس از تولید توسط سازمان غذا و دارو است. هم‌چنین حدود ۲۰ درصد از بیماران به محصول نوترکیب حساسیت دارند و باید داروی پلاسمایی وارداتی مصرف کنند که تخصیص دیرهنگام ارز باعث کمبودهای ادواری آن می‌شود.» [۳]

نابرابری جغرافیایی در توزیع دارو و تجهیزات

شواهد میدانی حاکی از شکاف قابل‌توجه میان پایتخت و استان‌های دیگر در دسترسی به داروهای وارداتی و تجهیزات پزشکی است.

«حبیبه» که ساکن بابل است و مدتی است به تجویز روان‌پزشکش داروی سرترالین (آسنترا) مصرف می‌کند، به خط صلح می‌گوید: «در شهر خودمان هر جا گشتم قرص آسنترا گیر نمی‌آمد، مجبور شدم برای خریدنش بیایم تهران. توی تهران هم هر داروخانه‌ای سر زدم دوز ۱۰۰ میلی‌گرمی آن را نداشتند، فقط ۵۰ پیدا می‌شد که آن هم شده بسته‌ای ۶۸۰ هزار تومان، در حالی‌که پارسال سیصد و خرده‌ای بود.»

هم‌چنین به گفته‌ی چند تن از بیماران، در حالی که داروی وارفارین خارجی در برخی داروخانه‌های تهران یافت می‌شود، بیماران ساکن شهرستان‌ها از دسترسی به آن محروم‌اند. یونس عرب، مدیرعامل انجمن تالاسمی ایران، با تأیید این عدم توازن جغرافیایی اعلام کرده است که علی‌رغم استقرار حدود ۱۴ هزار بیمار تالاسمی در جنوب و بیش از ۵ هزار بیمار در شمال کشور، داروهای وارداتی باکیفیت عمدتاً در مرکز کشور توزیع می‌شوند و سهم استان‌های حاشیه‌ای به داروهای معمولی یا تولید داخل محدود شده است. [۳]

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت:

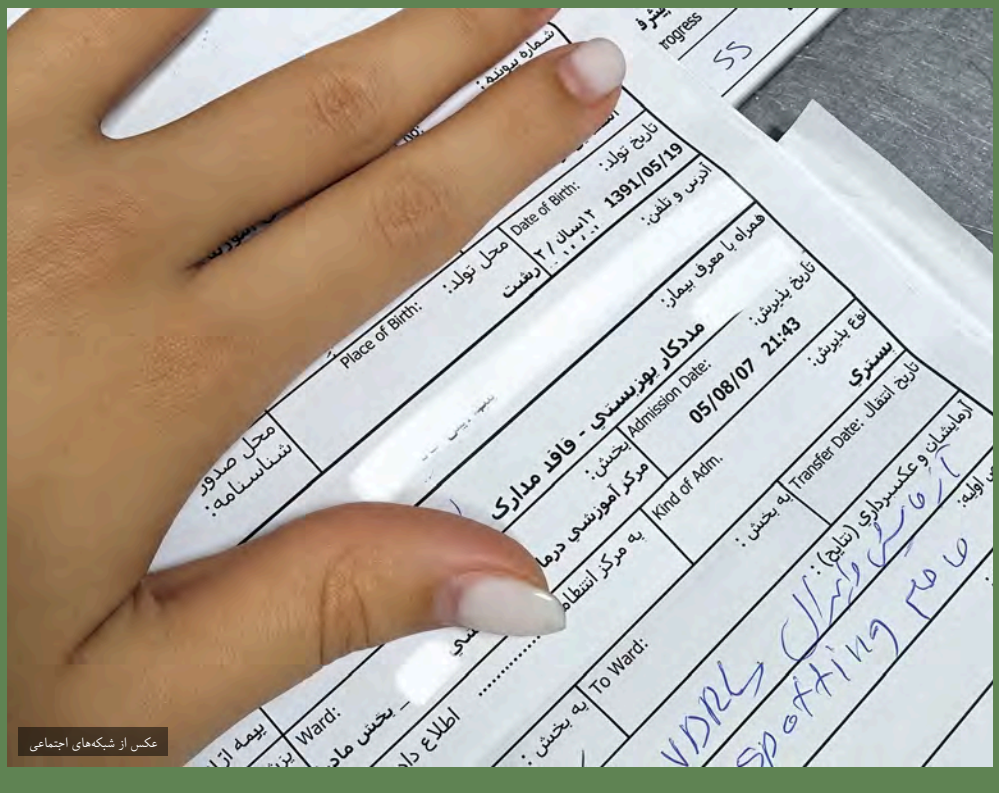
۱- ۱۵۰ تا ۲۰۰ قلم دارو با کسری مواجه شدند، تجارت‌نیوز، ۴ بهمن‌ماه ۱۴۰۴.

۲- بدهی ۸۰ هزار میلیاردی بیمه‌ها به داروخانه‌ها/ ۸ همت چک برگشتی!، فرارو، ۱۰ آبان ۱۴۰۵.

۳- میرحمیدی، فرزاد، گرفتاری بیماران هموفیلی و تالاسمی، روزنامه‌ی شرق، ۱۲ آبان‌ماه ۱۴۰۵.

عکس ماه

کودکی متولد سال ۱۳۹۱ که مجرد است و سابقه‌ی یک سقط دارد، اکنون بار دیگر باردار شده و برای آن‌که خانواده‌اش او را مجبور به سقط جنین نکنند، به بهزیستی پناه برده است.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

خط صلح

۱۸۷
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
ماهنامه خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی

پرونده‌ی ویژه

سربازی
در سایه‌ی جنگ





عکس از مهر

حقوقی

▪ امنیت سربازان وظیفه در پادگان‌ها هنگام حملات هوایی

نگاهی به تعهد دولت در حفاظت از جان مشمولان خدمت



لهراسب کوهستانی
وکیل دادگستری

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

وقتی از امنیت در زمان جنگ سخن گفته می‌شود، نگاه‌ها معمولاً به تجهیزات نظامی، توان دفاعی و نتایج عملیات معطوف است. در این میان، پرسشی که کم‌تر مطرح می‌شود این است که وضعیت سربازان وظیفه‌ای که به موجب قانون دوران خدمت خود را در پادگان‌ها می‌گذرانند، در شرایط حملات هوایی چگونه باید مورد توجه قرار گیرد. این پرسش نه ناظر بر یک رخداد مشخص است و نه ناظر بر عملکرد نهادی خاص؛ پرسشی حقوقی و مدیریتی است که در هر نظام حقوقی و در هر دوره‌ای قابل طرح است و پاسخ به آن به نفع همه‌ی ذی‌نفعان، از جمله خود ساختار نظامی، خواهد بود.

سرباز وظیفه، برخلاف نیروهای حرفه‌ای، حضور خود در خدمت را بر پایه‌ی یک رابطه‌ی استخدامی یا انتخاب شغلی آغاز نکرده است. انجام خدمت وظیفه‌ی عمومی تکلیفی قانونی است که هر مشمول، فارغ از میل شخصی و معمولاً در سنی که هنوز در آغاز زندگی حرفه‌ای و خانوادگی خود است، ملزم به ایفای آن می‌شود. همین ویژگی، مسئولیت دولت را در قبال حفظ جان و سلامت این افراد پررنگ‌تر می‌کند. خدمت سربازی ذاتاً با پذیرش مخاطراتی همراه است و هیچ‌کس انتظار ندارد این مخاطرات به‌کلی از میان برود، اما پذیرش خطر با نادیده گرفتن الزامات ایمنی تفاوت دارد. آن‌چه از دولت انتظار می‌رود، حذف کامل خطر نیست، بلکه اتخاذ تدابیر متعارف و متناسب برای کاهش آن است.



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

مبانی حقوقی تعهد دولت به حفاظت از جان

در حقوق داخلی، اصل ۲۲ قانون اساسی جان اشخاص را از تعرض مصون دانسته و جز در مواردی که قانون تجویز کند، آن را قابل تعرض نمی‌شمارد. این اصل، اگرچه خطاب به همه‌ی افراد جامعه است، مبنای مناسبی برای این استدلال فراهم می‌کند که حمایت از جان، یکی از تکالیف بنیادین نظام حقوقی است. در سطح قانون عادی نیز ماده‌ی ۱۱ قانون مسئولیت مدنی (۱۳۳۹) میان خسارت ناشی از فعل شخصی کارمندان و خسارت ناشی از نقص وسایل یک اداره تفکیک قائل شده و جبران نوع دوم را بر عهده‌ی اداره یا مؤسسه‌ی مربوط گذاشته است. همین ماده در بخش پایانی خود، اعمال حاکمیت را با شرایطی استثنا کرده است. صرف استناد به این ماده به معنای احراز مسئولیت دولت در هر حادثه‌ی نظامی نیست؛ اعمال آن در یک وضعیت مشخص، به تحلیل دقیق مرز میان اعمال حاکمیتی و تصدی‌گری و بررسی اوضاع و احوال هر پرونده نیاز دارد و نمی‌توان در این مقال، حکم کلی درباره‌ی آن صادر کرد. [1]

در سطح بین‌المللی، ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق حیات را به رسمیت می‌شناسد و حمایت قانونی از آن را الزامی می‌داند. ایران در سال ۱۳۵۴ به این میثاق ملحق شده است و مطابق ماده‌ی ۹ قانون مدنی، مفاد معاهدات مصوب در حکم قانون داخلی است. [2] کمیته‌ی حقوق بشر، به‌عنوان نهاد ناظر بر اجرای میثاق، در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶ (۲۰۱۸) توضیح داده است که تعهد دولت‌ها صرفاً به خودداری از سلب خودسرانه‌ی حیات محدود نمی‌شود، بلکه شامل تعهد مثبت به حمایت از جان افراد در برابر تهدیدهای معمولاً قابل پیش‌بینی نیز هست. کمیته هم‌چنین تأکید کرده است که دولت‌ها باید چارچوب حقوقی حمایتی ایجاد کنند و در این زمینه دقت و مراقبت لازم را به‌کار گیرند. این تفسیر، اگرچه خود الزام‌آور نیست، مرجعی معتبر برای فهم محتوای تعهدات میثاق شمرده می‌شود. [3]

از منظر تطبیقی نیز می‌توان به رویه‌ی دیوان اروپایی حقوق بشر اشاره کرد. این رویه برای ایران الزام‌آور نیست و صرفاً جنبه‌ی تفسیری و مقایسه‌ای دارد، اما نشان می‌دهد که تعهد دولت به حمایت از جان، در نظام‌های حقوقی مختلف به شکلی مشابه تفسیر می‌شود. دیوان در پرونده‌ی «عثمان علیه پادشاهی متحد» (Osman v. the United Kingdom) پذیرفته است که هرگاه مقامات از وجود خطری واقعی و قریب‌الوقوع برای جان فردی آگاه بوده یا باید آگاه می‌بودند، تکلیف دارند در حدود اختیارات خود اقدامات متعارف برای پیشگیری از آن را اتخاذ کنند. در پرونده‌ی «اونریلدیز علیه ترکیه» (Öneryıldız v. Turkey) نیز دیوان همین منطق را درباره‌ی فعالیت‌هایی به‌کار برده که تحت نظارت و مسئولیت مقامات عمومی قرار دارند و دولت را در قبال خطرات قابل پیشگیری، مسئول دانسته است. ذکر این نمونه‌ها به معنای قیاس مستقیم وقایع نیست؛ فقط نشان می‌دهد که انتظار حمایت از جان کسانی که تحت کنترل و نظارت نهادهای عمومی قرار دارند، انتظاری شناخته‌شده در حقوق تطبیقی است. [4]

ارزش‌های بشردوستانه و اصول مدیریت بحران

حقوق بین‌الملل بشردوستانه، که بر مخاصمات مسلحانه حاکم



(عکس از مهر)

است، عمدتاً روابط میان طرف‌های درگیر را تنظیم می‌کند و بخش عمده‌ی مقررات حمایتی آن ناظر بر غیرنظامیان است. با وجود این، یکی از اصول شناخته‌شده‌ی آن، اقدامات احتیاطی در برابر آثار حملات است که در ماده‌ی ۵۸ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ و قاعده‌ی ۲۲ مطالعه‌ی حقوق بین‌الملل بشردوستانه‌ی عرفی کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ بازتاب یافته است. [۵]

از آن‌جا که این قواعد در اصل برای حمایت از جمعیت غیرنظامی وضع شده‌اند و ایران نیز پروتکل مزبور را تصویب نکرده است، استناد به آن‌ها در این مقاله به معنای اعمال مستقیم بر سربازان وظیفه نیست. این مقررات صرفاً از آن جهت یادآوری می‌شوند که فلسفه‌ی احتیاط را نشان می‌دهند: رعایت ملاحظات ایمنی، تا آن‌جا که با اقتضائات عملیاتی قابل جمع باشد، ارزشی شناخته‌شده در نظم حقوقی بین‌المللی است. کمیته‌ی حقوق بشر نیز تأکید کرده است که حق حیات در شرایط مخاصمه‌ی مسلحانه هم‌چنان پابرجاست و قواعد حقوق بشردوستانه در تفسیر آن نقش دارند. [۳]

از منظر مدیریت بحران نیز آمادگی پیش از وقوع حادثه اهمیت بیش‌تری از واکنش پس از آن دارد. چارچوب سندای برای کاهش خطر بلایا (۲۰۱۵–۲۰۳۰) که با قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل مورد استقبال قرار گرفته، بر سرمایه‌گذاری پیشینی در آمادگی، هشدار زودهنگام، آموزش و تقویت ظرفیت واکنش تأکید دارد. [۶] در همین چارچوب می‌توان به طراحی پناهگاه‌های مناسب، پیش‌بینی مسیرهای تخلیه‌ی اضطراری، آموزش دوره‌ای نیروها، برگزاری مانورهای منظم، تأمین تجهیزات امداد و کمک‌های اولیه، وجود سامانه‌های هشدار و تعیین مسئولیت‌های مشخص در شرایط اضطراری اشاره کرد. این اقدامات، صرف‌نظر از وقوع یا عدم وقوع جنگ، بخشی از اصول شناخته‌شده‌ی مدیریت بحران‌اند و در بسیاری از سازمان‌ها و تأسیسات عمومی و حیاتی به‌عنوان استاندارد متعارف پذیرفته شده‌اند. هرچه تعداد افراد تحت مسئولیت یک نهاد بیش‌تر و اختیار آن نهاد نسبت به محل و نحوه‌ی استقرار آنان گسترده‌تر باشد، انتظار از آن نهاد برای رعایت این استانداردها نیز بیش‌تر می‌شود.

ارزیابی این‌که در یک پادگان مشخص چه امکاناتی وجود دارد یا چه تمهیداتی پیش‌بینی شده است، موضوعی تخصصی و وابسته به اطلاعات میدانی است و نمی‌توان بدون دسترسی به اطلاعات معتبر درباره‌ی آن اظهارنظر کرد. بر همین اساس، این نوشتار هیچ ادعایی درباره‌ی وضعیت واقعی یک واحد نظامی خاص مطرح نمی‌کند. با این حال، مستقل از وضعیت هر پادگان، اصل ضرورت برنامه‌ریزی برای حفاظت از جان نیروها، موضوعی حقوقی و مدیریتی است و بحث درباره‌ی آن، نیازمند اطلاعات محرمانه نیست.

خطر اجتناب‌ناپذیر، خطر قابل پیشگیری و مسئولیت

بسیاری از سربازان وظیفه جوانانی هستند که تنها برای انجام تکلیف قانونی خود در پادگان حضور یافته‌اند. خانواده‌های آنان نیز این انتظار منطقی را دارند که تا حد امکان، استانداردهای ایمنی و حفاظت از جان فرزندانشان رعایت شود. این انتظار نه مطالبه‌ای سیاسی است و نه با ملاحظات امنیتی تعارض ذاتی دارد، بلکه بخشی از رابطه‌ی اعتماد میان شهروند و حاکمیت است؛ رابطه‌ای که در آن شهروند تکلیف خود را ادا می‌کند و در مقابل انتظار دارد دولت نیز در حدود توان و امکانات، مسئولیت خود را در قبال او به‌جا آورد. تقویت این اعتماد، به نوبه‌ی خود، به انسجام اجتماعی و روحیه‌ی نیروها کمک می‌کند.

هم‌چنین باید میان خطر اجتناب‌ناپذیر و خطر قابل پیشگیری تفاوت قائل شد. هیچ نظام حقوقی نمی‌تواند تضمین کند که در شرایط جنگ، هیچ آسیبی متوجه نیروهای نظامی نخواهد شد، و هیچ منصفی نیز چنین انتظاری ندارد. اما حقوق می‌تواند و باید این مطالبه را مطرح کند که خطرات قابل پیشگیری، به‌دلیل فقدان برنامه‌ریزی یا بی‌توجهی افزایش نیابد. در حقوق مسئولیت، معیار معمولاً همین است: مسئولیت از جایی آغاز می‌شود که زیان نتیجه‌ی قصور در انجام اقدامات متعارف و قابل انتظار باشد، نه صرف وقوع یک حادثه. سنجش رفتار نهادها نه بر اساس نتیجه‌ی نهایی، بلکه بر اساس این پرسش انجام می‌شود که آیا در آن اوضاع و احوال، آن‌چه به‌طور متعارف از یک مدیر محتاط و آگاه انتظار می‌رفت، انجام شده است یا خیر.

پرداختن به این موضوع، بیش از آن‌که ناظر بر نقد عملکرد یک نهاد خاص باشد، یادآوری یک اصل بنیادین حقوقی است: هرچه اختیار و کنترل دولت نسبت به اشخاص بیش‌تر باشد، مسئولیت آن نیز سنگین‌تر خواهد بود. سرباز وظیفه در دوره‌ی خدمت، درباره‌ی محل استقرار، زمان فعالیت و بخش مهمی از شیوه‌ی زندگی خود، تابع تصمیمات ساختار نظامی است و همین وضعیت، انتظار رعایت استانداردهای متعارف ایمنی و حفاظت از جان را افزایش می‌دهد. از همین رو، پرسش از تمهیدات حفاظتی برای سربازان وظیفه نه تردید در ضرورت دفاع از کشور است و نه نادیده گرفتن دشواری‌های جنگ؛ بلکه پرسشی درباره‌ی حدود تعهدات حقوقی در قبال افرادی است که به حکم قانون تحت اختیار دولت قرار گرفته‌اند.

در عین حال، هیچ نظام حقوقی نمی‌تواند تضمین کند که در شرایط جنگ هیچ آسیبی متوجه نیروهای نظامی نخواهد شد و چنین انتظاری نیز واقع‌بینانه نیست. آن‌چه حقوق مطالبه می‌کند، رعایت اقدامات متعارف و متناسب برای کاهش خطرات قابل پیش‌بینی است.

بنابراین، صرف وقوع یک حادثه به‌خودی‌خود به معنای مسئولیت نیست و از سوی دیگر، استناد به شرایط جنگ نیز به‌تنهایی هرگونه مسئولیت احتمالی را منتفی نمی‌کند. پرسش اساسی آن است که آیا با توجه به امکانات، اطلاعات موجود و شرایط زمانی، همه‌ی اقداماتی که به‌طور متعارف برای کاهش خطر قابل انجام بوده، پیش‌بینی و اجرا شده است یا خیر.

پاسخ به این پرسش، تنها با بررسی تخصصی هر حادثه و اطلاعات میدانی آن امکان‌پذیر است. افزون بر این، حتی در فرض احراز قصور، مسئولیت حقوقی زمانی قابل انتساب خواهد بود که میان آن قصور و خسارت واردشده رابطه‌ی سببیت نیز احراز شود؛ یعنی بتوان نشان داد که اگر اقدامات متعارف ایمنی انجام می‌شد، احتمال وقوع خسارت یا شدت آن به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یافت. از این منظر، حمایت از جان سربازان وظیفه صرفاً یک توصیه‌ی مدیریتی یا اخلاقی نیست، بلکه در موارد مقتضی می‌تواند موضوع ارزیابی حقوقی نیز قرار گیرد؛ ارزیابی‌ای که معیار آن نه نتیجه‌ی صرف، بلکه سنجش میزان رعایت تکالیف متعارف احتیاط و حفاظت در اوضاع و احوال هر مورد است.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت‌ها:

۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۲۲؛ قانون مسئولیت مدنی (مصوب ۱۳۳۹)، ماده‌ی ۱۱.

۲- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، بند ۱ ماده‌ی ۶؛ قانون مدنی ایران، ماده‌ی ۹. تاریخ تصویب میثاق توسط ایران: ۱۳۵۴.

۳- کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد، تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶ (۲۰۱۸) درباره‌ی ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی: حق حیات، سند شماره‌ی CCPR.C.GC.۳۶، مصوب ۳۰اکتبر ۲۰۱۸ (نسخه‌ی نهایی ویرایش‌شده، منتشرشده در ۳ سپتامبر ۲۰۱۹)، بندهای ۷ و ۲۱.

۴- پرونده‌ی «عثمان علیه پادشاهی متحد»، دیوان اروپایی حقوق بشر (شعبه‌ی عالی)، شکایت شماره‌ی ۲۳۴۵۲.۹۴، ۲۸ اکتبر ۱۹۹۸؛ پرونده‌ی «اونریلدیز علیه ترکیه»، دیوان اروپایی حقوق بشر (شعبه‌ی عالی)، شکایت شماره‌ی ۴۸۹۳۹.۹۹، ۳۰ نوامبر ۲۰۰۴.

۵- پروتکل الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ (پروتکل اول الحاقی)، مصوب ۱۹۷۷، ماده‌ی ۵۸؛ ژان‌ماری هنکرتس و لوئیز دوزوالد-بک (ویراستاران)، حقوق بین‌الملل بشردوستانه‌ی عرفی، جلد اول: قواعد، کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ و انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۵، قاعده‌ی ۲۲.

۶- دفتر سازمان ملل متحد برای کاهش خطر بلایا، چارچوب سندای برای کاهش خطر بلایا ۲۰۱۵–۲۰۳۰، تأییدشده به موجب قطعنامه‌ی ۶۹.۲۸۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۲۰۱۵).


عکس از مهر

حقوقی

▪ میان اطاعت و حق حیات

حق سربازان وظیفه برای سرپیچی از دستورهای خطرناک در جنگ



سینا یوسفی
وکیل دادگستری

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

جنگ، صرف‌نظر از اهداف و توجیهاتی که دولت‌ها برای آغاز یا ادامه‌ی آن مطرح می‌کنند، همواره با هزینه‌های انسانی سنگینی همراه است. در میان کسانی که این هزینه‌ها را می‌پردازند، سربازان وظیفه جایگاه ویژه‌ای دارند، زیرا بسیاری از آنان بدون برخورداری از حق انتخاب واقعی و صرفاً در اجرای تکلیف قانونی خدمت اجباری، وارد ساختار نظامی می‌شوند و ممکن است در موقعیتی قرار گیرند که جان و سلامتشان به تصمیم‌ها و دستورهای فرماندهان وابسته باشد. آنان معمولاً در تعیین زمان و مکان حضور در مناطق عملیاتی، نوع مأموریت و میزان خطری که متوجه‌شان می‌شود، اختیار چندانی ندارند و امتناع از انجام مأموریت نیز می‌تواند برایشان پیامدهای انضباطی و کیفری به همراه داشته باشد.

جنگ اخیر ایران با اسرائیل و ایالات متحده بار دیگر ابعاد انسانی و حقوقی این وضعیت را آشکار کرد. با وجود توقف نسبی درگیری‌های گسترده، هنوز توافق پایداری برای پایان دادن به جنگ حاصل نشده و تحولات نظامی و سیاسی منطقه نشان می‌دهد که خطر ازسرگیری حملات و گسترش مجدد درگیری‌ها هم‌چنان جدی است. گزارش‌های روزهای اخیر درباره‌ی تحولات نظامی در منطقه و ادامه‌ی اختلافات بر سر توافق برای پایان جنگ نیز بر شکنندگی وضعیت موجود دلالت دارد. در چنین شرایطی، توجه به وضعیت سربازان وظیفه و میزان حمایت قانونی از آنان اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند.

سربازی که در معرض یک مأموریت نظامی قرار می‌گیرد، صرفاً به‌دلیل عضویت در نیروهای مسلح، حقوق بنیادین خود را از دست نمی‌دهد و حق حیات و سلامت جسمی او نمی‌تواند در برابر الزامات سلسله‌مراتب نظامی به‌طور کامل نادیده گرفته شود. از همین منظر، باید پرسید حدود الزام سرباز به اطاعت از دستور فرمانده تا کجاست و آیا او مکلف است حتی دستورهایی را اجرا کند که بدون ضرورت عملیاتی یا توجیه نظامی، جانش را در معرض خطری جدی و قابل اجتناب قرار می‌دهند؟ هم‌چنین اگر سربازی برای حفظ جان خود از اجرای چنین دستوری خودداری کند، آیا نظام حقوقی باید او را به‌عنوان فردی نافرمان مجازات کند یا شرایط صدور و ماهیت دستور و خطر ناشی از اجرای آن را نیز مورد بررسی قرار دهد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم بررسی نسبت میان الزامات خدمت نظامی، حق حیات، حدود مسئولیت فرماندهان و تضمین‌های قانونی سربازان وظیفه است.

اطاعت از دستور فرماندهان یکی از الزامات اساسی ساختار نیروهای مسلح و لازمه‌ی حفظ نظم و انسجام نظامی است، اما این الزام نمی‌تواند به معنای اطاعت بی‌قیدوشرط از هر فرمانی، صرف‌نظر از ماهیت، مشروعیت و پیامدهای آن باشد. رابطه‌ی فرمانده و سرباز، حتی در شرایط جنگی، خارج از چارچوب قانون قرار نمی‌گیرد و سلسله‌مراتب نظامی نمی‌تواند به ابزاری برای سلب حقوق بنیادین سربازان تبدیل شود. سرباز وظیفه، همانند هر شهروند دیگری، از حق حیات و سلامت جسمی برخوردار است و حضور او در ساختار نظامی به معنای چشم‌پوشی از این حقوق نیست.

از این منظر، باید میان دستورهایی که اجرای آن‌ها مستلزم پذیرش خطرهای متعارف و اجتناب‌ناپذیر عملیات نظامی است و دستورهایی که بدون ضرورت عملیاتی و توجیه نظامی، سرباز را در معرض خطری جدی و قابل پیشگیری قرار می‌دهند، تفاوت قائل شد. برای مثال، اعزام سربازان به یک موقعیت عملیاتی پرخطر، صرفاً به‌دلیل وجود احتمال تلفات، لزوماً غیرقانونی نیست، زیرا ماهیت عملیات نظامی با خطر همراه است. با این حال، اگر مأموریتی بدون ارزیابی متناسب از خطر، بدون فراهم کردن امکانات و تجهیزات حفاظتی ضروری یا با بی‌اعتنایی به راهکارهای قابل دسترس برای کاهش تلفات طراحی و اجرا شود، مشروعیت آن از منظر مسئولیت فرماندهی و الزامات قانونی قابل بررسی خواهد بود. بنابراین، خطرناک بودن یک مأموریت به‌تنهایی معیار تشخیص غیرقانونی بودن دستور نیست، بلکه باید ضرورت نظامی، هدف مورد نظر، تناسب میان اهمیت مأموریت و خطر تحمیل‌شده بر سربازان و امکان اتخاذ تدابیر جایگزین یا حفاظتی مورد ارزیابی قرار گیرد.

این ملاحظات با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل نیز ارتباط مستقیم دارند. ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حق حیات را به رسمیت شناخته و کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶ تأکید کرده است که حمایت از این حق حتی در شرایط مخاصمه‌ی مسلحانه نیز ادامه دارد. هم‌چنین، قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، طرف‌های مخاصمه را ملزم می‌کنند که در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نظامی، اقدامات احتیاطی لازم را برای کاهش تلفات و آسیب‌های انسانی به کار گیرند. اگرچه این قواعد عمدتاً ناظر بر حمایت از قربانیان مخاصمه و محدود کردن آثار عملیات نظامی هستند، اصول ضرورت و احتیاط در تحلیل مسئولیت فرماندهان و نحوه‌ی مواجهه‌ی آنان با جان نیروهای تحت امر نیز اهمیت دارند.

«از سوی دیگر، حق حیات که در حقوق بین‌الملل حقوق بشر به رسمیت شناخته شده، حتی در وضعیت جنگی نیز به‌طور کامل معلق نمی‌شود و دولت‌ها هم‌چنان در قبال اقدامات نیروهای مسلح و تصمیم‌هایی که به‌طور غیرضروری جان افراد را در معرض خطر قرار می‌دهند، مسئولیت دارند. در چنین شرایطی، صرف استناد به اقتضائات جنگ یا ضرورت اجرای مأموریت نمی‌تواند هرگونه تصمیم فرماندهی را از نظارت و ارزیابی حقوقی مصون کند.»

از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که سربازان وظیفه به‌دلیل موقعیت استخدامی و نظامی خود، معمولاً از قدرت چانه‌زنی یا امکان مخالفت آزادانه با تصمیم‌های فرماندهان برخوردار نیستند و همین عدم توازن قدرت، ضرورت پیش‌بینی حمایت‌های قانونی مؤثر را دوچندان می‌کند. در چنین شرایطی، سربازی که با دستوری مواجه می‌شود که اجرای آن جان او را به شکلی غیرضروری و قابل اجتناب به خطر می‌اندازد، باید امکان طرح اعتراض و درخواست بازنگری در مأموریت را بدون نگرانی از مجازات خودسرانه داشته باشد. در نهایت، الزام به اطاعت نظامی نمی‌تواند مسئولیت فرماندهان در قبال تصمیم‌هایشان را منتفی کند و دولت نیز نمی‌تواند با استناد به وضعیت جنگی، هرگونه خطرپذیری تحمیلی و فاقد توجیه را بخشی اجتناب‌ناپذیر از

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷



(عکس از ایرنا)

خدمت سربازی قلمداد کند.

در حقوق ایران، یکی از مهم‌ترین موانع پیش روی سربازان وظیفه برای امتناع از اجرای دستورهای خطرناک، مقررات کیفری و انضباطی مربوط به نافرمانی از اوامر فرماندهان است. قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، کارکنان وظیفه را نیز در دوران خدمت مشمول مقررات کیفری نظامی قرار داده و برای سرپیچی از دستورهای فرماندهان، به‌ویژه در شرایط جنگی، مجازات‌های سنگینی پیش‌بینی کرده است. برای نمونه، مطابق ماده‌ی ۳۷ این قانون، امتناع از اجرای دستور حرکت به سمت دشمن، بسته به شرایط و پیامدهای آن، می‌تواند مجازات‌هایی تا حد «محاربه» یا حبس‌های طولانی‌مدت در پی داشته باشد. هم‌چنین ماده‌ی ۳۸ برای لغو سایر دستورهای فرماندهان، در مواردی که رفتار ارتکابی صرفاً تخلف انضباطی محسوب نشود، مجازات حبس در نظر گرفته است. در کنار این مقررات، برخی رفتارهای مرتبط با خودداری از انجام وظایف رزمی یا ترک مأموریت نیز ممکن است تحت عناوین کیفری دیگری مورد تعقیب قرار گیرند. در چنین چارچوبی، سرباز وظیفه‌ای که از اجرای یک دستور سرپیچی می‌کند، ممکن است با اتهام نافرمانی مواجه شود، بدون آن‌که در مرحله‌ی نخست، دلایل و شرایطی که او را به این تصمیم واداشته است به‌درستی مورد توجه قرار گیرد.

مشکل اساسی این‌جاست که مقررات موجود، میان امتناع خودسرانه از اجرای یک دستور قانونی و ضروری نظامی و خودداری از اجرای دستوری که بدون ضرورت عملیاتی، جان سرباز را در معرض خطری جدی و قابل اجتناب قرار می‌دهد، تمایز روشنی برقرار نکرده و از سرباز در وضعیت دوم حمایت روشنی پیش‌بینی نکرده‌اند. در نتیجه، سربازان ممکن است میان دو وضعیت دشوار قرار گیرند: از یک سو اجرای دستوری که می‌تواند به قیمت جان یا سلامت آنان تمام شود و از سوی دیگر، امتناع از آن و مواجهه با مجازات‌های کیفری و انضباطی. این وضعیت به‌ویژه در شرایط جنگی و در فضایی که امکان اعتراض مؤثر به تصمیم فرماندهان محدود است، می‌تواند زمینه‌ی سوءاستفاده از اقتدار نظامی و نادیده گرفتن حقوق سربازان را فراهم کند. از این رو، در رسیدگی به اتهام نافرمانی نباید صرفاً به عدم اجرای دستور اکتفا کرد، بلکه قانونی بودن فرمان، ضرورت صدور آن، میزان خطر پیش‌بینی‌پذیر، امکان اتخاذ تدابیر حفاظتی و دلایل امتناع سرباز نیز باید به‌طور مستقل بررسی شود. در غیر این صورت، مقرراتی که برای حفظ نظم نظامی وضع شده‌اند، ممکن است عملاً به ابزاری برای وادار کردن سربازان به پذیرش خطرهای غیرضروری و جلوگیری از دفاع آنان از حق حیات و سلامت خود تبدیل شوند.

مسئولیت حفظ جان سربازان در شرایط جنگی، صرفاً بر عهده‌ی خود آنان نیست و فرماندهان نظامی و ساختارهای مسئول نیز در قبال تصمیم‌ها، دستورها و نحوه‌ی سازمان‌دهی عملیات نظامی مسئولیت دارند. فرماندهی نظامی به معنای برخورداری از اختیار نامحدود برای به‌کارگیری نیروهای تحت امر نیست و هر فرمانده موظف است پیش از صدور دستور، ضرورت مأموریت، میزان خطرهای پیش‌بینی‌پذیر و امکانات لازم برای حفاظت از نیروها را مورد ارزیابی قرار دهد.

اعزام سربازان به مناطق عملیاتی بدون تجهیزات حفاظتی متناسب، وادار کردن آنان به حضور در موقعیت‌هایی که خطر آن‌ها با اتخاذ تدابیر معقول قابل کاهش است یا استفاده از نیروهای وظیفه برای مأموریت‌هایی که فاقد ضرورت و توجیه نظامی هستند، می‌تواند مسئولیت فرماندهان و مقامات تصمیم‌گیر را مطرح کند. در این زمینه، حقوق بین‌الملل بشردوستانه با تأکید بر اصول ضرورت نظامی، تناسب و احتیاط، محدودیت‌هایی را بر نحوه‌ی طراحی و اجرای عملیات نظامی تحمیل می‌کند. هرچند بخش مهمی از این قواعد با هدف حمایت از غیرنظامیان و سایر اشخاص مورد حمایت در مخاصمات مسلحانه تدوین شده‌اند، رعایت الزامات مربوط به احتیاط و کاهش آسیب‌های قابل پیشگیری در ارزیابی رفتار فرماندهان نیز اهمیت دارد.

از سوی دیگر، حق حیات که در حقوق بین‌الملل حقوق بشر به رسمیت شناخته شده، حتی در وضعیت جنگی نیز به‌طور کامل معلق نمی‌شود و دولت‌ها هم‌چنان در قبال اقدامات نیروهای مسلح و تصمیم‌هایی که به‌طور غیرضروری جان افراد را در معرض خطر قرار می‌دهند، مسئولیت دارند. در چنین شرایطی، صرف استناد به اقتضائات جنگ یا ضرورت اجرای مأموریت نمی‌تواند هرگونه تصمیم فرماندهی را از نظارت و ارزیابی حقوقی مصون کند. مسئله‌ی مهم دیگر، امکان پاسخ‌گو کردن فرماندهانی است که با نادیده گرفتن خطرهای آشکار و قابل پیشگیری، جان سربازان تحت امر خود را به مخاطره می‌اندازند. این پاسخ‌گویی مستلزم وجود سازوکارهای مستقل برای بررسی حوادث، ثبت و مستندسازی دستورهای عملیاتی، رسیدگی به شکایت سربازان و حمایت از افرادی است که خطرهای موجود یا غیرقانونی بودن یک دستور را گزارش می‌کنند. در غیاب چنین سازوکارهایی، سرباز وظیفه عملاً در برابر اقتدار فرماندهی بی‌دفاع باقی می‌ماند و امکان پیگیری مسئولیت کسانی که او را در معرض خطر غیرضروری قرار داده‌اند، به‌شدت محدود می‌شود.

در نهایت، باید پذیرفت که قرار گرفتن یک فرد در جایگاه سرباز وظیفه و الزام قانونی او به انجام خدمت نظامی، به معنای واگذاری حق حیات و سلامت جسمی‌اش به فرماندهان یا چشم‌پوشی از حقوق بنیادین انسانی او نیست. دولت نمی‌تواند از یک سو خدمت نظامی را اجباری کند و از سوی دیگر، در برابر خطرهایی که در نتیجه‌ی تصمیم‌های غیرمسئولانه و دستورهای فاقد ضرورت متوجه سربازان می‌شود، خود را از هرگونه پاسخ‌گویی مبرا بداند. سربازان وظیفه حق دارند از قانونی بودن دستورهای صادرشده اطمینان حاصل کنند، درباره‌ی مأموریت‌هایی که جان آنان را در معرض خطرهای غیرضروری قرار می‌دهد اعتراض کنند و در صورت امتناع موجه از اجرای چنین دستورهایی، از حمایت قانونی برخوردار باشند. تحقق این حق مستلزم اصلاح مقررات کیفری و انضباطی، پیش‌بینی سازوکارهای مستقل برای بررسی دستورهای مورد اعتراض و تضمین عدم تعقیب خودسرانه‌ی سربازانی است که برای حفظ جان خود از اجرای فرمان‌های غیرقانونی یا فاقد توجیه ضروری خودداری می‌کنند. هم‌چنین باید امکان شکایت از فرماندهانی که با بی‌اعتنایی به الزامات ایمنی و ملاحظات انسانی، نیروهای تحت امر خود را در معرض خطرهای قابل اجتناب قرار می‌دهند، فراهم باشد.

«اطاعت از دستور فرماندهان یکی از الزامات اساسی ساختار نیروهای مسلح و لازمه‌ی حفظ نظم و انسجام نظامی است، اما این الزام نمی‌تواند به معنای اطاعت بی‌قیدوشرط از هر فرمانی، صرف‌نظر از ماهیت، مشروعیت و پیامدهای آن باشد. رابطه‌ی فرمانده و سرباز، حتی در شرایط جنگی، خارج از چارچوب قانون قرار نمی‌گیرد و سلسله‌مراتب نظامی نمی‌تواند به ابزاری برای سلب حقوق بنیادین سربازان تبدیل شود.»

جنگ نباید به وضعیتی تبدیل شود که در آن مسئولیت فرماندهان در برابر جان نیروهای تحت امر نادیده گرفته شود و سربازان به‌دلیل موقعیت ضعیف‌تر خود در ساختار نظامی، ناگزیر به پذیرش هر میزان از خطر باشند؛ به‌ویژه در کشوری که خدمت نظامی هم‌چنان اجباری است، دولت مسئولیت مضاعفی در قبال جان کسانی دارد که بدون انتخاب آزادانه، به خدمت فراخوانده می‌شوند. دفاع از کشور و امنیت عمومی نمی‌تواند مستلزم نادیده گرفتن حق حیات شهروندانی باشد که لباس نظامی بر تن دارند. هیچ هدف نظامی یا مصلحت حکومتی نمی‌تواند توجیهی برای به‌خطر انداختن بی‌ضابطه‌ی جان انسان‌ها باشد و هیچ سربازی نباید برای حفظ جان خود میان مرگ در میدان جنگ و مجازات به‌دلیل نافرمانی از یک دستور غیرضروری، ناگزیر به انتخاب شود.

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷


عکس از تسنیم

حقوقی

▪ مسئولیت حقوقی دولت ایران در قبال سربازان وظیفه‌ی کشته یا مجروح در جنگ



مریم عابدی
وکیل دادگستری

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

خدمت وظیفه‌ی عمومی یکی از قدیمی‌ترین تکالیف شهروندی در حقوق عمومی است، اما برخلاف بیش‌تر تکالیف دیگر می‌تواند جان و سلامت شهروند را مستقیماً در معرض خطر قرار دهد. وقتی کشور درگیر جنگ می‌شود، این خطر از احتمالی به واقعی تبدیل می‌شود و پرسشی جدی پیش می‌آید: دولتی که شهروند را به‌اجبار به خدمت فرامی‌خواند، در قبال کشته‌شدن یا مجروح‌شدن او چه مسئولیتی دارد؟

اهمیت این پرسش از دو جهت است. نخست آن‌که سرباز وظیفه، برخلاف نظامی حرفه‌ای یا داوطلب، حضور خود در محیط نظامی را انتخاب نکرده و در عمل امکان خروج از آن را هم ندارد. دوم آن‌که حمایت‌های قانونی موجود در متون مختلف پراکنده‌اند

و اجرای آن‌ها همیشه با انتظارات مشمولان و خانواده‌هایشان هم‌خوان نبوده است.

این مقاله می‌کوشد به این پرسش اصلی پاسخ دهد: مسئولیت حقوقی دولت جمهوری اسلامی ایران در قبال سربازان وظیفه‌ی کشته یا مجروح در جنگ چیست و چه مبانی و محدودیت‌هایی دارد؟ پرسش‌های فرعی عبارت‌اند از: مبنای نظری این مسئولیت چیست؟ نظام حقوقی داخلی چه حمایت‌هایی مقرر کرده و چه خلاءهایی دارد؟ و تعهدات بین‌المللی دولت چه نقشی در تقویت این مسئولیت دارد؟

فرض این‌که مسئولیت دولت دو لایه دارد: لایه‌ی جبرانی که به دلیل اجباری‌بودن خدمت، مستقل از تقصیر برقرار است، و لایه‌ی پاسخ‌گویی که به رعایت تعهدات پیشگیری و تحقیق وابسته است؛ و نظام حقوقی ایران در لایه‌ی نخست پیشرفته‌تر از لایه‌ی دوم است. این نوشته بر پاسخ روش پژوهش توصیفی- تحلیلی است و ابتدا مبانی نظری، سپس چارچوب حقوقی داخلی، بعد چارچوب بین‌المللی، و در پایان چالش‌ها، نتیجه‌گیری و پیشنهادها.

مبانی نظری: تکلیف ویژه‌ی دولت ناشی از اجبار در خدمت

رابطه‌ی دولت با شهروند عادی، رابطه‌ی عمومی است؛ اما رابطه‌ی دولت با سرباز وظیفه ماهیتی متفاوت دارد. مشمول خدمت با اراده‌ی آزاد وارد ساختار نظامی نمی‌شود، بلکه تکلیف قانونی او را ناگزیر از حضور در محیطی می‌کند که کنترل آن به‌طور کامل در دست دولت است. دولت در این وضعیت نه‌تنها عامل ایجاد موقعیت خطر، بلکه تنها نهاد قادر به مدیریت و کاهش آن است. همین وضعیت مبنای شکل‌گیری یک تکلیف ویژه‌ی مراقبتی، است که فراتر از تعهد عمومی دولت به حمایت از جان شهروندان قرار می‌گیرد. این تحلیل بر سه پایه استوار است.

الف) نظریه‌ی تعهد مثبت دولت

حق حیات در ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تنها منع کشتن خودسرانه نیست، بلکه شامل تکلیف اتخاذ تدابیر معقول برای حفاظت از جان افراد تحت اقتدار دولت نیز می‌شود. در رویه‌ی نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه دادگاه اروپایی حقوق بشر، این تعهد درباره‌ی سربازان وظیفه با شدت بیشتری اعمال شده است. این رویه برای ایران الزام‌آور نیست، اما استدلال تطبیقی ارزشمندی فراهم می‌کند.

ب) نظریه‌ی خطر و مسئولیت بدون تقصیر

کسی که به نفع جامعه، افراد را در معرض خطر غیرعادی قرار می‌دهد باید زیان ناشی از تحقق آن خطر را جبران کند. بر این اساس، مسئولیت دولت در قبال سرباز کشته یا مجروح، حتی در فرض نبود تقصیر شخصی هیچ فرمانده‌ای، قابل توجیه است. این همان مبنای فلسفی نظام‌های حقوق وظیفه و مستمری ایثارگران است.

ج) اصل برابری و عدالت توزیعی

هزینه‌ی دفاع از کشور باید میان شهروندان عادلانه توزیع شود. اگر بار اصلی بر دوش گروه خاصی مانند مشمولان خدمت وظیفه بیفتد، جبران آن بر عهده‌ی جامعه و در نتیجه دولت است. این استدلال در نقد نابرابری میان سرباز وظیفه و کادر رسمی نیز به کار می‌آید.

بنابراین مسئولیت دولت دو وجه دارد: وجه جبرانی که مستقل از تقصیر است، و وجه پاسخ‌گویی که به رعایت استانداردهای پیشگیری و تحقیق وابسته است. این تفکیک، چارچوب تحلیل بخش‌های بعدی را می‌سازد.

چارچوب حقوقی داخلی

الف) قانون اساسی

قانون اساسی به‌صراحت مسئولیت دولت در قبال سرباز وظیفه را مقرر نکرده، اما چند اصل مبنای استدلال قرار می‌گیرند. اصل ۲۲ جان و حیثیت افراد را از تعرض مصون می‌شمارد مگر در مواردی که قانون تجویز کند. اصل ۲۹ برخورداری از تأمین اجتماعی، از جمله در برابر از کارافتادگی، بی‌سرپرستی و حوادث و سوانح، را حقی همگانی می‌داند و دولت را موظف می‌کند طبق قوانین، خدمات و حمایت‌های مالی مربوط را از محل درآمدهای عمومی برای یک‌یک افراد کشور تأمین کند. اصل ۲۰ نیز همه‌ی افراد ملت را یکسان در حمایت قانون قرار می‌دهد و مبنای مطالبه‌ی رفتار برابر با مشمولان و کادر رسمی است.

ب) قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹

ماده‌ی ۱۱ این قانون دو حالت را از هم تفکیک می‌کند. اگر کارمند دولت در حین انجام وظیفه عمداً یا در نتیجه‌ی بی‌احتیاطی به دیگری زیان برساند، شخصاً مسئول جبران است. اما اگر خسارت مستند به عمل کارمند نباشد و ناشی از نقص وسایل اداره یا مؤسسه باشد، جبران آن بر عهده‌ی خود اداره یا مؤسسه است. این حکم در مواردی مانند نبود تجهیزات حفاظتی یا نقص امکانات پادگان، مسئولیت را مستقیماً متوجه نهاد نظامی می‌کند. در مقابل، بخشی از دکترین حقوقی اقدامات حاکمیتی، مانند تصمیمات راهبردی جنگی را از شمول مسئولیت مدنی خارج می‌داند. مرز میان این دو دسته از اقدامات، یکی از مهم‌ترین نقاط مناقشه در مطالبه‌ی جبران است.

ج) قانون خدمت وظیفه‌ی عمومی و مقررات نیروهای مسلح

قانون خدمت وظیفه‌ی عمومی، مصوب ۱۳۶۳ با اصلاحات بعدی منشأ حقوقی الزام مشمول به خدمت است و از همین رو نقطه‌ای است که تکلیف ویژه‌ی دولت پدید می‌آید. نظام حمایتی مربوط

به کارکنان سرباز در مقررات نیروهای مسلح، از جمله حقوق وظیفه و از کارافتادگی، تکمیل‌کننده‌ی این چارچوب است.

د) قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران ۱۳۹۱

مهم‌ترین سند موضوع، قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران است. این قانون که در اجرای اصل ۱۲۳ قانون اساسی و پس از بررسی در مجمع تشخیص مصلحت نظام برای اجرای آزمایشی چهارساله تصویب شد، بعدها به موجب ماده‌ی ۴۷ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور دائمی شد. ماده‌ی ۱ ایثارگر را کسی می‌داند که برای استقرار و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی، دفاع از کیان نظام و استقلال و تمامیت ارضی کشور و مقابله با تهدیدات و تجاوزات دشمنان داخلی و خارجی انجام وظیفه کرده و شهید، مفقودالاثر، جانباز، اسیر، آزاده یا رزمنده شناخته شود. هم‌چنین در صورت فوت جانبازان و آزادگان، خدمات و امتیازات مربوط به خانواده‌ی تحت تکفل آنان تعلق می‌گیرد.

ماده‌ی ۳۸ برای سربازان اهمیت ویژه دارد. بر اساس این ماده، حقوق و مزایای پرسنل وظیفه و نیروهای داوطلب غیرشاغل که از سوی مراجع ذی‌صلاح به جبهه اعزام شده و به دلیل حضور در جبهه یا بر اثر ترور شهید، مفقودالاثر، جانباز از کارافتاده‌ی کلی یا آزاده‌ی از کارافتاده‌ی کلی شده‌اند، طبق مقررات همتراز کادر نیروهای مسلح تعیین و توسط بنیاد شهید و امور ایثارگران پرداخت می‌شود. تبصره‌ی آن حقوق وظیفه‌ی جانبازان غیر حالت اشتغال را مشمول قوانین نیروهای مسلح می‌داند که طبق مقررات همان نیروها محاسبه و پرداخت می‌شود. دستورالعمل اجرایی ماده‌ی ۳۸ نیز با بخشنامه‌ی ستاد کل نیروهای مسلح در سال ۱۳۹۶ ابلاغ شده است.

ه) جمع‌بندی

نظام حقوقی ایران برای لایه‌ی جبرانی پایه‌ای محکم دارد: حقوق و مزایا، همترازی با کادر نیروهای مسلح و انتقال حقوق به خانواده. اما این نظام عمدتاً جبرانی است و مبنای روشنی برای بررسی تقصیر و پاسخ‌گویی در پیشگیری ندارد. این نکته در بخش چالش‌ها در ذیل به تفصیل بررسی می‌شود.

چارچوب بین‌المللی

الف) وضعیت تعهدات ایران

پیش از تحلیل، باید روشن کرد کدام اسناد برای ایران الزام‌آورند. ایران پس از امضای کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۴۹، آن‌ها را پذیرفته است. در اظهارات رسمی ایران در سازمان ملل نیز آمده که کشور امضاکننده‌ی پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ است اما عضو آن‌ها نیست و تلاش برای تکمیل مراحل داخلی تصویب ادامه دارد. به این ترتیب مبنای اصلی الزام ایران عبارت است از: کنوانسیون‌های ژنو، قواعد عرفی حقوق بشردوستانه، و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران عضو آن است.

ب) جایگاه سرباز وظیفه در حقوق بشردوستانه

حقوق مخاصمات مسلحانه میان رزمنده‌ی اجباری و داوطلب تفاوتی نمی‌گذارد. سرباز وظیفه‌ی عضو نیروهای مسلح رزمنده محسوب می‌شود و بنابراین در درگیری مشروع، هدف نظامی مجاز است و کشته‌شدنش در خود حمله، به‌تنهایی نقض حقوق بشردوستانه نیست. در مقابل، اگر مجروح یا بیمار شود از حمایت کنوانسیون اول ژنو برخوردار است و اگر اسیر شود، کنوانسیون سوم شامل حال او می‌شود. بنابراین منشأ مسئولیت در برابر کشته‌شدن یا مجروح‌شدن سرباز، بیش از آن‌که در خود حقوق جنگ باشد، در حقوق داخلی و حقوق بشر است. این نکته باید صریح گفته شود تا بحث دچار دگرگونی نشود.

ج) حمایت از مجروحان و بیماران

کنوانسیون اول ژنو از طرف‌های مخاصمه می‌خواهد مجروحان و بیماران را بدون تبعیض محترم بدارند و تحت حمایت قرار دهند، و بر اساس امکان، تدابیر لازم برای جست‌وجو، جمع‌آوری و مراقبت از آنان را اتخاذ کنند. این تعهد درباره‌ی مجروحان سرباز وظیفه نیز اعمال می‌شود و مبنای مطالبه‌ی درمان بی‌تبعیض و به‌موقع را فراهم می‌کند.

د) حقوق بشر در زمان مخاصمه

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه‌ی مشورتی سلاح‌های هسته‌ای، ۱۹۹۶ پذیرفته است که حق حیات در جنگ ساقط نمی‌شود، بلکه معیار، خودسرانه‌بودن محرومیت از حیات با حقوق بشردوستانه به‌عنوان قاعده‌ی خاص سنجیده می‌شود. ماده‌ی ۶ میثاق از جمله مواردی است که طبق بند ۲ ماده‌ی ۴ میثاق حتی در شرایط اضطراری قابل تعلیق نیست. بنابراین تعهد دولت به حفاظت از جان افراد تحت اقتدارش، و تعهد به تحقیق درباره‌ی مرگ آنان، در دوران جنگ نیز کاملاً از بین نمی‌برد.

برای سربازان وظیفه، قوی‌ترین استدلال در مرحله‌ی پیش از درگیری است: آموزش کافی، تجهیز، اعزام معقول و تحقیق پس از حادثه. رویه‌ی دادگاه اروپایی حقوق بشر درباره‌ی مرگ سربازان وظیفه‌در خدمت، گواه کاربرد این تعهد است، هرچند برای ایران الزام‌آور نیست. در این‌جا یک تمایز مهم لازم است: قواعد احتیاطی حقوق بشردوستانه، از جمله ماده‌ی ۵۸ پروتکل اول و قواعد عرفی مشابه، عمدتاً برای حمایت از غیرنظامیان در برابر آثار حملات طراحی شده‌اند و نباید مستقیماً تکلیف حفاظت از سرباز متبوع تلقی شوند. این تکلیف بیش‌تر از حقوق بشر و حقوق داخلی برمی‌آید.

ه) مسئولیت دولت مهاجم

طبق قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت، طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۱، در ماده‌ی ۳۱، دولتی که مرتکب عمل

متخلفانه‌ی بین‌المللی شود، موظف به جبران کامل خسارت ناشی از آن است. اگر جنگ ناشی از تجاوز نامشروع باشد، خسارت جانی نیروهای مسلح دولت قربانی هم می‌تواند در دعوای جبران مطرح شود. نمونه‌ی کمیسیون جبران خسارت سازمان ملل برای عراق، که بر پایه‌ی قطعنامه‌ی ۶۸۷ شورای امنیت، ۱۹۹۱، نشان می‌دهد که چنین سازوکارهایی در عمل ممکن‌اند، هرچند شرایط تحقق آن‌ها سیاسی و استثنایی است.

دو نکته‌ی قابل توجه: نخست، این مسئولیت ماهیتاً میان دولت‌هاست و فرد به‌طور مستقیم نمی‌تواند آن را مطالبه کند. دوم، جبران از دولت مهاجم جایگزین مسئولیت دولت متبوع در برابر سرباز نمی‌شود.

و) جمع‌بندی

تعهدات بین‌المللی ایران برای سرباز وظیفه‌ی کشته یا مجروح، به‌تنهایی مبنای جبران مالی مستقیم نمی‌سازد، اما سه کارکرد دارد: استانداردی برای پیشگیری و تحقیق، چارچوبی برای درمان مجروحان، و مبنایی برای دعوای جبران علیه دولت مهاجم. بنابراین بار اصلی جبران همچنان بر عهده‌ی نظام داخلی است.

چالش‌ها و نقدها

الف) دامنه‌ی محدود حمایت‌ها

ماده‌ی ۳۸ قانون جامع ایثارگران ناظر بر کسانی است که به جبهه اعزام شده‌اند و به درجات شدید ناتوانی، یعنی شهادت، مفقودالاثری یا جانبازی از کارافتاده‌ی کلی رسیده‌اند. متن ماده شرط اعزام و حضور در جبهه یا ترور را صراحتاً ذکر کرده است. این یعنی چند دسته در ابهام می‌مانند: سرباز مجروح با درصد ناتوانی کم‌تر؛ مرگ یا مصدومیت در پادگان یا پشت جبهه بر اثر حمله‌ی هوایی یا موشکی؛ و آسیب‌های روانی مانند اختلال استرس پس از سانحه. ملاک، اعزام به جبهه در جنگ‌های مدرن، که خط مقدم و پشت جبهه مرزی روشن ندارند، معیار دقیقی نیست.

ب) اختلاف در تفسیر و اجرا

شکاف میان متن قانون و اجرای آن در منابع مطرح شده است. در یادداشتی در روزنامه‌ی همشهری ۱۴۰۱، از برداشت‌های سلیقه‌ای و تفسیر مضیق مجریان در اعمال قانون انتقاد شده و پرسیده شده تکلیف گروه‌هایی که صراحتاً در ماده نیامده‌اند از کجا استخراج می‌شود. هم‌چنین پرداخت حقوق وظیفه‌ی جانبازان فاقد رابطه‌ی استخدامی بر اساس مقررات نیروهای مسلح و توسط بنیاد شهید انجام می‌شود؛ این تقسیم مسئولیت میان دو نهاد می‌تواند به تأخیر یا سردرگمی بینجامد.

ج) دشواری احراز و اثبات

برای برخورداری از حمایت، باید وضعیت جانبازی یا شهادت رسماً احراز گردد اما از آن‌جا که، در دوران جنگ، ثبت سوابق پزشکی و نظامی ممکن است ناقص یا ناممکن باشد، این الزام دشواری ایجاد می‌کند. تدوین سامانه‌هایی که ثبت درخواست را بدون مکاتبه‌ی اداری و ارسال مدارک ممکن می‌کنند مانند سامانه‌ی «ایثار من»، بر اساس اعلام رسمی بنیاد شهید گامی در جهت رفع این مشکل است، اما اثربخشی آن‌ها نیازمند ارزیابی مستقل است.

د) ناهمسانی با کادر رسمی

قانون با عبارت «همتراز با کادر نیروهای مسلح»، ظاهراً برابری را مقرر می‌کند، اما پرسش‌هایی باقی می‌ماند: پایه‌ی محاسبه‌ی حقوق وظیفه برای سربازی که سابقه‌ی استخدامی ندارد چیست؟ و آیا مزایایی مانند بیمه‌ی تکمیلی و تسهیلات استخدامی برای او نیز به همان شکل محقق می‌شود؟ از منظر اصل برابری، اصل ۲۰ قانون اساسی، می‌توان استدلال کرد که تفاوت در شیوه‌ی ورود به خدمت اجباری یا استخدامی نباید به کاهش حمایت بینجامد، چون ریسک یکسان است.

ه) فقدان سازوکار پاسخ‌گویی مستقل

نظام فعلی عمدتاً جبرانی است. در لایه‌ی دوم، یعنی بررسی این‌که آیا قصوری در پیشگیری یا مدیریت حادثه رخ داده، مرجع مشخص و مستقلی دیده نمی‌شود. چند پرسش قابل طرح است: آیا خانواده‌ی سرباز می‌تواند به دیوان عدالت اداری یا دادگاه عمومی مراجعه کند و تحت چه شرایطی؟ مصونیت، اعمال حاکمیتی تا کجا مانع مطالبه می‌شود؟ آیا تحقیق مستقل درباره‌ی مرگ سربازان وجود دارد؟ پاسخ این پرسش‌ها نیازمند بررسی رویه‌ی قضایی و دکترین است و در این مقاله فقط مسئله طرح شده است.

و) ناپایداری قانونی و بودجه‌ای

وجود لایحه ساماندهی حقوق وظیفه‌ی از کارافتادگی کارکنان سرباز و بسیجی جانباز نشان می‌دهد که خلأهایی شناسایی شده است. اما در متن لایحه، تأمین اعتبار از بودجه سنواتی پیش‌بینی شده است و این یعنی تحقق حق به تصمیمات بودجه‌ای وابسته می‌شود. حق باید قانوناً تضمین‌شده و قابل مطالبه باشد، نه صرفاً تابع ظرفیت بودجه.

ز) محدودیت‌های پژوهش

تحلیل این مقاله براساس متن قوانین و منابع در دسترس استوار بوده و آمار دقیق اجرا یا رویه‌ی قضایی در دسترس نبوده است، بنابراین برخی ارزیابی‌ها جنبه‌ی تحلیلی دارند و نیازمند پژوهش میدانی‌اند.

پیشنهادات حقوقی

با توجه به چالش‌های بخش پیشین، یعنی دامنه‌ی محدود حمایت‌ها، دشواری احراز، پراکندگی مراجع و فقدان سازوکار پاسخ‌گویی، در این بخش هشت پیشنهاد ارائه می‌شود. این پیشنهادها بر اساس دو لایه‌ی مسئولیت دولت دسته‌بندی شده‌اند: موارد ۱ تا ۴ و ۷ ناظر بر لایه‌ی جبرانی، و موارد ۵، ۶ و ۸ ناظر بر لایه‌ی پاسخ‌گویی و تعهدات بین‌المللی‌اند. برای هر پیشنهاد نیز مشکل و مبنای حقوقی و هدف مورد انتظار به‌اختصار بیان می‌شود.

۱. گسترش دامنه‌ی ماده‌ی ۳۸: ملاک، اعزام به جبهه، در جنگ‌های امروزی که خط مقدم و پشت جبهه مرز روشنی ندارند، معیار دقیقی نیست. پیشنهاد می‌شود این ملاک با معیاری مانند حضور در مأموریت یا منطقه‌ی در معرض خطر در دوران جنگ تکمیل شود تا حملات به پادگان‌ها و مناطق پشت جبهه را هم دربر بگیرد. دلیل حقوقی آن روشن است: ریسک و اجبار برای سرباز تفاوتی ندارد، پس نباید جایگاه حقوقی او به محل دقیق حادثه وابسته باشد.

۲. پوشش درجات پایین‌تر ناتوانی: ماده‌ی ۳۸ عمدتاً ناظر بر شهادت، مفقودالاثری و ازکارافتادگی کلی است. سربازانی که با درصد کم‌تر مجروح شده‌اند، یا دچار آسیب روانی شده‌اند، در حاشیه می‌مانند. باید درمان، توان‌بخشی و حمایت مالی متناسب برای آنان هم پیش‌بینی و آسیب‌های روانی صراحتاً ذکر شود. مبنای این پیشنهاد، اصل ۲۹ قانون اساسی درباره‌ی حمایت در برابر حوادث و ازکارافتادگی است.

۳. تعیین مرجع واحد پرداخت و پیگیری: در حال حاضر پرداخت‌ها بین نیروهای مسلح و بنیاد شهید تقسیم می‌شود. این تقسیم ممکن است به تأخیر و سردرگمی بینجامد. مشمول یا خانواده‌اش باید با یک مرجع سروکار داشته باشد و هماهنگی میان نهادها بر عهده‌ی خود دولت باشد، نه خانواده.

۴. آیین‌نامه‌ی شفاف احراز: در شرایط جنگ، سوابق پزشکی و نظامی ممکن است ناقص ثبت شود. پیشنهاد می‌شود مدارک جایگزین مانند گواهی فرماندهان یگان و شهادت همرزمان به‌صراحت پذیرفته شود تا حق افراد به نقص مستندات اداری گره نخورد.

۵. ایجاد سازوکار تحقیق مستقل: نظام فعلی عمدتاً جبرانی است و مرجعی برای بررسی قصور در پیشگیری ندارد. برای هر مرگ یا مصدومیت شدید سرباز وظیفه، تحقیق مستقل درباره‌ی رعایت استانداردهای ایمنی انجام شود و نتیجه به خانواده اعلام گردد. این کار هم پاسخ‌گویی را تقویت می‌کند و هم با تعهد دولت به تحقیق درباره‌ی مرگ افراد تحت اقتدارش، که از حق حیات برمی‌آید، همسو است.

۶. روشن‌سازی مسیر مطالبه‌ی قضایی: در مواردی که نقص تجهیزات یا قصور نهاد نظامی مطرح است، ماده‌ی ۱۱ قانون مسئولیت مدنی مبنای مطالبه است، اما مرجع صالح و شرایط عملی طرح دعوا روشن نیست. باید مرجع رسیدگی مشخص شود و دامنه‌ی مصونیت، اعمال حاکمیتی محدود و تعریف‌شده باشد.

۷. تضمین قانونی بودجه: اگر پرداخت حقوق و مزایا به ظرفیت بودجه‌ی سالانه وابسته باشد، حق به یک امتیاز مشروط تبدیل می‌شود. تأمین مالی باید قانوناً تضمین شود تا مطالبه‌ی آن امکان‌پذیر باشد.

۸. تقویت پیوستگی با تعهدات بین‌المللی : ایران پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ را امضا کرده اما به آن‌ها نپیوسته است. مطالعه‌ی جدی تصویب آن‌ها و تدوین دستورالعمل داخلی برای حفاظت از نیروها و رسیدگی به مرگ و مصدومیت آنان، می‌تواند استانداردهای داخلی را با حقوق بین‌الملل هم‌راستا کند.

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

موخره

مسئولیت حقوقی دولت در قبال سربازان وظیفه‌ی کشته یا مجروح در جنگ دو لایه دارد. لایه‌ی نخست جبرانی است و به دلیل اجباری‌بودن خدمت، مستقل از تقصیر برقرار می‌شود. مبنای نظری آن تکلیف ویژه‌ی دولت، نظریه‌ی خطر و عدالت توزیعی است و در حقوق داخلی، قانون جامع خدمات‌رسانی به ایثارگران، به‌ویژه ماده‌ی ۳۸، پایه‌ی آن را فراهم کرده است. لایه‌ی دوم: پاسخگویی است و به پیشگیری، آموزش، تجهیز، اعزام معقول و تحقیق پس از حادثه مربوط می‌شود. این لایه در حقوق داخلی ضعیف‌تر است و بیش‌تر از مسیر تعهدات بین‌المللی و اصول حقوق بشر قابل تقویت است. در حقوق بین‌الملل بشردوستانه مرگ سرباز در درگیری مشروع را به‌خودی‌خود مسئولیت‌آور نمی‌داند. پس بار اصلی جبران بر عهده‌ی نظام داخلی است و جبران از دولت مهاجم در صورت تجاوز نامشروع، جایگزین مسئولیت دولت متبوع نیست. یافته‌های این مقاله از این فرضیه پشتیبانی می‌کند که نظام حقوقی ایران در لایه‌ی جبرانی پایه‌ی قانونی مشخص‌تری دارد تا در لایه‌ی پاسخ‌گویی. با این حال، این ارزیابی بر متن قوانین و منابع در دسترس استوار است و اثبات قطعی آن مستلزم بررسی اجرای عملی قوانین و رویه‌ی قضایی است.


عکس از ایسنا

حقوقی

▪ قاسم شعله‌سعدی، حقوقدان و نماینده‌ی پیشین مجلس: در زمان جنگ، حقوق سربازان می‌تواند تضییع شود



علی کلائی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

خدمت وظیفه در ایران در زمان جنگ، دیگر صرفاً مسئله‌ی سپری کردن بخشی از سال‌های جوانی سربازان وظیفه نیست، بلکه با حق حیات آنان گره می‌خورد. کشته و مجروح شدن شماری از سربازان وظیفه در پی حملات هوایی به پادگان‌ها و مراکز نظامی در جنگ‌های اخیر، ابعاد حقوقی و انسانی سربازی اجباری را برجسته‌تر کرده است؛ از مسئولیت حکومت در قبال حفظ جان سربازان و امکان تعقیب کیفری مقامات در صورت احراز قصور، تا حق دادخواهی خانواده‌های سربازان کشته‌شده.

همین مسائل موجب شد تا ماهنامه‌ی خط صلح با دکتر «قاسم شعله‌سعدی»، حقوق‌دان و نماینده‌ی دوره‌های سوم و چهارم مجلس شورای اسلامی، به گفتگو بنشیند. دکتر شعله‌سعدی ضمن تأکید بر مسئولیت فرماندهان در حفظ جان نیروهای تحت امرشان، معتقد است که برخی تصمیمات آنان حتی بدون احراز عمد نیز قابل مجازات‌اند. او هم‌چنین در این گفتگو از امکان مطالبه‌ی خسارت بابت آسیب‌های روانی ناشی از خدمت در جنگ در صورت احراز تقصیر و احتمال تضییع حقوق افراد در پی اعمال مقررات ویژه‌ی دادرسی دادگاه‌های نظامی در زمان جنگ سخن می‌گوید.
مشروح این گفتگو را در ادامه می‌خوانید:

■ **با توجه به محدود بودن دوره‌ی آموزش نظامی سربازان وظیفه، مسئولیت حقوقی حکومت در قبال اعزام آنان به مناطق جنگی و کشته یا مجروح شدنشان چیست؟ آیا آموزش ناکافی می‌تواند مبنایی برای احراز تقصیر و مسئولیت کیفری مقامات تصمیم‌گیرنده باشد؟**

در وضعیت فعلی، در همه‌ی زمینه‌ها می‌توان حکومت را مقصر و مسئول دانست. حکومتی که نمی‌تواند امنیت، غذا و بهداشت شهروندانش را تأمین کند، در بخش نظامی هم با همین مشکل روبه‌روست. کشورهای پیشرفته‌تر عمدتاً ارتش حرفه‌ای دارند و نظام وظیفه‌ی عمومی به این شکل ندارند. البته در اروپا، با توجه به تهدید روسیه، بحث اجباری شدن سربازی مطرح است. در اسرائیل هم این مسئله وجود دارد. طبیعتاً وقتی شرایط حکومت‌ها حاد می‌شود، به سراغ نیروهای وظیفه می‌روند. اما آمادگی‌های لازم باید عمدتاً در زمان صلح فراهم شود، چون در زمان جنگ فرصت چندانی برای آن وجود ندارد.

اگر خاطرتان باشد، در جنگ هشت‌ساله، بخش بزرگی از نیروهای اعزامی، داوطلبان و مردم عادی بودند که حتی بدون آموزش به جبهه فرستاده می‌شدند. در شرایط جنگی چنین اتفاقاتی می‌افتد و به نظر من از این جهت نمی‌توان حکومت را مقصر دانست. اما موارد دیگری هم وجود دارد که می‌توان آن‌ها را خیانت نامید؛ مانند عملیات کربلای چهار که لو رفته بود. به محسن رضایی، فرمانده‌ی وقت سپاه، اطلاع می‌دهند که عملیات لو رفته، اما او اصرار می‌کند که باید اجرا شود. در نتیجه، چندین هزار نفر از نیروهای ما به شهادت رسیدند. در چنین مواردی مسئولیت کیفری وجود دارد. حتی اگر آن را خیانت ندانیم و عمد فرمانده در انجام آن عمل احراز نشود، باز هم تخلف بزرگی است که قابلیت مجازات دارد.

■ **حالا از این سو، اگر سرباز وظیفه‌ای به دستور فرمانده‌ی مافوق مرتکب عملی شود که طبق قانون جرم محسوب می‌شود، مسئولیت کیفری متوجه چه کسی است؟ آیا اجرای دستور مافوق می‌تواند رافع مسئولیت کیفری سرباز باشد؟**

این پرسش یک پاسخ مشخص ندارد. چون ممکن است واقعاً این امکان برای سرباز، جهت احراز قانونی یا غیرقانونی بودن دستوری که به او داده می‌شود، وجود نداشته باشد. البته شما باید وضعیت فرمانده‌ی بالاتری که دستور می‌دهد را هم در نظر بگیرید. این‌جا مسئله‌ی سلسله‌مراتب مطرح است. هم‌چنین در همه جای دنیا، شعاری در میان ارتش و نیروهای مسلح هست که می‌گویند: «ارتش چرا ندارد». این بدین معنی نیست که اگر مثلاً سرهنگی، فرمانی به زیردست خود که می‌تواند یک سروان و یا یک سرگرد باشد (لزوماً سرباز وظیفه نباشد) داد و گفت فلان کار را بکنید، این زیردست حق سؤال کردن نداشته باشد. برای این‌که آن فرد زیردست بتواند کار خود را دقیق انجام دهد، نیازمند آن است که سؤال کند تا توجیه شود و بتواند تصمیم مقتضی بگیرد و ببیند که این دستور قانونی است یا خیر. آن‌جایی که می‌گویند «ارتش چرا ندارد»، مربوط به تصمیم مقام سیاسی کشور، خطاب به مقام نظامی کشور است. ژرژ کلمانسو، سیاست‌مدار فرانسوی و وزیر کشور و نخست‌وزیر فرانسه در سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ و هم‌چنین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، جمله‌ی معروفی دارد. او می‌گوید که جنگ مهم‌تر از آن است که مدیریت آن در دست ژنرال‌ها باشد. یعنی جنگ هم باید تحت مدیریت سیاسی کشور انجام بگیرد. یعنی ارتش، هر زمان که مدیریت سیاسی کشور گفت باید بجنگید، نمی‌تواند چیزی بگوید و هر وقت هم این مدیریت سیاسی گفت که باید صلح شود، ارتش بگوید چشم. این نظر شاید افراطی به نظر بیاید، ولی درست است.

■ **در پرونده‌ی کشته شدن سربازان وظیفه، چگونه می‌توان رابطه‌ی سببیت میان تصمیم یا قصور مسئولان و مرگ سرباز را اثبات کرد، به‌ویژه زمانی که عامل مستقیم مرگ، حمله‌ی نظامی طرف مقابل بوده است؟**

همه‌ی اقدامات را می‌توان به خارج و به کسی که حمله می‌کند، نسبت داد. به نظر من باید بحث کلیدی‌تری داشت که الان در مورد ایران هم صدق می‌کند. این‌که آیا حکومتی که در کشور وجود دارد، قانونی است یا خیر؟ اگر حکومت قانونی باشد، خیلی از این موارد را می‌توان از حالت کیفری خارج کرد. ولی اگر حکومتی مانند حکومت امروز ایران بود که غیرقانونی است و با کودتا بر سر کار آمده و مانده است، مسئله فرق می‌کند. به تعبیر من از سال ۱۳۶۸ این حکومت غیرقانونی بوده، یعنی علی خامنه‌ای در حالی که فاقد شرایط قانونی بوده، جایگاه رهبری را

غصب کرده و فرمانده‌ی کل قوا شده است. اگر از این زاویه‌ی حقوقی مسئله را بررسی کنیم، کل تصمیمات گرفته‌شده خلاف قانون بوده و هر اقدامی هم که کرده برای کشور مضر بوده است. بخشی از آن هم همین مسئله‌ی سربازانی است که ممکن است در جنگ آسیب ببینند و یا مردم عادی که در اعتراضات داخلی توسط همین سربازان آسیب می‌بینند. این مانند این است که کسی پشت فرمان ماشینی می‌نشیند و رانندگی می‌کند. ولی گواهینامه ندارد. هر تصادفی که رخ دهد، مقصر کسی است که بدون گواهینامه‌ی لازم رانندگی کرده است.

- **خانواده‌ی سربازان وظیفه‌ای که در جنگ کشته شده‌اند، بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری چه حقوقی برای طرح شکایت، درخواست تحقیقات قضایی، دسترسی به اطلاعات پرونده و پیگیری علت مرگ فرزندانشان دارند؟**

این یک امر عمومی است. دادگستری هم چون صلاحیت عام دارد، هر نوع شکایتی را می‌توان به آن احاله داد. در این مورد خاص نظامیان، اگر جرمی در حوزه‌ی حرفه‌ای نظامی‌گری آن‌ها رخ داده باشد، مسئله در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است. اما اگر مقامات نظامی مانند بقیه‌ی مردم مرتکب جرم عمومی بشوند، این امر در صلاحیت دادگستری است و نه سازمان قضایی نیروهای مسلح.

در همین‌جا هم استثنائاتی وجود دارد. مثلاً کسانی که درجه‌ی امیری (سرتیپ دو به بالا) دارند، رسیدگی به جرائم آن‌ها باید در تهران انجام بگیرد. مثل نمایندگان مجلس که باید در تهران به اتهامات آنان رسیدگی شود. دلیل آن هم این است که چهره‌های سیاسی، طرفداران و مخالفینی دارند. اگر قرار باشد که در حوزه‌ی انتخابیه‌شان مورد محاکمه قرار بگیرند، همه‌ی مخالفین‌شان می‌توانند در هر روز شکایت‌های مختلفی علیه او مطرح کنند و این نماینده به‌جای انجام کارش در مجلس، هر روز باید در دادگاه‌ها باشد. یعنی این استثنائات از این جهات برای صلاحیت محلی برای رسیدگی به جرم وجود دارد.

- **آیا آسیب‌های شدید روانی ناشی از شرایط خدمت در جنگ، در صورت احراز تقصیر اشخاص مسئول، می‌توانند مبنای مطالبه‌ی خسارت یا طرح شکایت کیفری قرار گیرند؟**

برای خسارت، قطعاً می‌توانند. برای مسئله‌ی خسارت، امور تابع قانون کلی‌ای به نام قانون مسئولیت مدنی است. یعنی در اموری مانند غصب، تسبیب و اتلاف، فرد قهراً ضامن است که جبران خسارت کند. مثلاً اگر کسی به عمد شیشه‌ی کسی را شکست و خواست به او آسیب برساند، این مسئله می‌شود تخریب و جنبه‌ی کیفری دارد. اما زمانی هست که سنگی از زیر یک ماشین، به شیشه‌ی خانه‌ی مجاور می‌خورد. این راننده که قصدی در زدن سنگ به آن شیشه نداشته است. یا در حال توپ‌بازی در کوچه، توپ به شیشه‌ی مردم برخورد می‌کند و آن را می‌شکند. در این مورد هم جبران خسارت حتماً بر عهده‌ی کسی است که خسارت وارد کرده است. اما اگر با سوءنیت این اتفاق افتاده، مسئله جنبه‌ی کیفری دارد. وقتی هم که سوءنیتی نباشد، حداقل مسئله، جبران غرامت و خسارت است که جزو قواعد کلی حقوقی است و قانونش به نام قانون مسئولیت مدنی شناخته می‌شود.

- **یعنی چالش حقوقی در این‌جا، بحث احراز سوءنیت است؟**

در کلیه‌ی جرائم، سه عنصر برای واقع شدن جرمی وجود دارد. یکی این‌که برای آن عمل و یا ترک عمل، به موجب قانون، جرمی تعریف شده باشد و یا برایش مجازاتی مشخص شده باشد. این عنصر قانونی است. دوم، عنصر مادی است. یعنی فرد مرتکب کاری شود و یا کاری را انجام ندهد و در هر دو صورت این جرم باشد. یعنی فردی که کسی را می‌کشد، همین کشتن، عنصر مادی می‌شود. یا پرستاری که باید آمپولی به بیماری بزند و تعمداً نمی‌زند. این ترک فعل می‌شود و جرم است. سومین عنصر هم که جرم را تکمیل می‌کند، سوءنیت است. همان چیزی است که گفتم. مثل زدن سنگ به‌صورت عمدی به جایی که فرد می‌خواهد سنگ به آن‌جا برخورد کند و آن‌جا خراب شود. یعنی سوءنیت دارد.

بعضی از جرم‌ها هم هست که سوءنیت در خود آن‌ها مستتر است و نیاز به احراز جداگانه ندارد. مثلاً کسی که با تفنگ می‌زند و کسی را می‌کشد، از او نمی‌پرسند که سوءنیت داشتی یا خیر. چون سوءنیت در خود عمل تهیه‌ی اسلحه و شلیک و کشتن فرد، مستتر است.

در همین مورد هم می‌تواند استثنائاتی وجود داشته باشد. من خودم پرونده‌ی وکالتی داشتم که در آن پیرمردی بود که دامادش به دختر دیگرش، یعنی خواهر زن آن داماد، تجاوز کرده بود. پدرزن این داماد تصمیم گرفته بود که داماد خود را بکشد. بعد تفنگی را برمی‌دارد، ولی کس دیگری کشته می‌شود. این‌جا قصدش کشتن آن فرد دیگر نبوده، بلکه می‌خواسته دامادش را بکشد. این قتل عمد به حساب نمی‌آید. یا شکارچی می‌خواهد شکاری را بزند، ولی به فردی می‌خورد. این مصداق قتل خطئی یا همان قتل اشتباهی است.

پس در مجموع برای ارتکاب یک جرم، سه عنصر لازم است: عنصر مادی، عنصر معنوی که همان سوءنیت است و عنصر قانونی که قانون آن عمل را به‌عنوان جرم تعریف کرده باشد و برای آن مجازات تعیین کرده باشد.

■ **اگر سربازی هنگام حمله‌ی هوایی، برای نجات جان خود پادگان یا محل مأموریتش را ترک کند، آیا می‌تواند به وضعیت اضطرار در قانون مجازات اسلامی استناد کند؟ در شرایط جنگی، مرز میان ضرورت حفظ جان و الزام به انجام وظیفه چگونه تعیین می‌شود؟**

در جنگ همیشه خطر کشته شدن هست و در جبهه نمی‌شود این را طرح کرد. اگر ما بخواهیم این را به‌عنوان یک قاعده بپذیریم، همه مجاز به فرار و ترک سنگر و ترک خدمت می‌شوند.

■ **ما در همین جنگ اخیر هم دیدیم که نیروها در پادگانی در شهری حضور دارند و از بالا با پهپاد و یا موشک مورد هدف قرار می‌گیرند. یعنی این سربازان در سنگری حضور ندارند و در حال خدمت در پادگان خودشان هستند.**

باید فرماندهان تمهیدات لازمی را برای حفظ جان پرسنل خود و حفظ ابزارهای نظامی در آن پادگان تدارک ببینند. اما علی‌رغم این مسئله، در جنگ آسیب هم وارد می‌شود. الان می‌بینیم که آمریکایی‌ها همه‌ی تجهیزات نظامی‌شان تکمیل است، مع‌الوصف می‌بینیم که آمریکایی‌ها در جنگ آسیب هم می‌بینند. بنابراین نمی‌شود این را برای فرار از خدمت مجاز دانست.

■ **آیا شرایط جنگی موجب محدود شدن حقوق دفاعی سربازان وظیفه‌ای می‌شود که تحت تعقیب کیفری قرار می‌گیرند؟ مثلاً، آیا بازداشت بدون رعایت تشریفات قانونی، محدود کردن دسترسی به وکیل یا اخذ اعتراف تحت فشار با استناد به وضعیت جنگی توجیه قانونی دارد؟**

در زمان جنگ همیشه مقررات ویژه‌ای برقرار می‌شود. ما حتی دادگاه‌های نظامی زمان جنگ داریم که توسط خود نیروهای مسلح (سازمان قضایی نیروهای مسلح) برگزار می‌شود. در همه جای دنیا هم در زمان جنگ، مقررات ویژه‌ای داریم که با شرایط عادی تفاوت دارد. عمده‌ی تفاوتش هم این است که اولاً خیلی طول نمی‌کشد و ثانیاً در بعضی مواقع یک‌مرحله‌ای است. در این شرایط، حقوق افراد می‌تواند تضییع بشود.

■ **در ابتدای گفتگو به ارتش حرفه‌ای اشاره کردید. در مجلس ششم، تلاش‌هایی برای اصلاح نظام سربازی صورت گرفت که با مخالفت شورای نگهبان و سپس مجمع تشخیص مصلحت نظام روبه‌رو شد. در سال ۱۴۰۰ نیز مجلس برای حرکت به سمت سربازی حرفه‌ای تلاش کرد. چرا چنین طرح‌هایی به بن‌بست می‌رسند؟ این پرسش را با توجه به تجربه‌ی حضور شما در مجالس سوم و چهارم شورای اسلامی مطرح می‌کنم.**

من معتقدم که از سال ۶۸، چون نظام باطل و غیرقانونی است، همه‌ی نهادهای منبعث از رهبری هم باطل و غیرقانونی هستند؛ از جمله شورای نگهبان و مجلس. تصمیمات‌شان هم غلط و باطل است. من در جریان دلایل رد آن مصوبه از سوی شورای نگهبان نیستم. شورای نگهبان باید مصوبات مجلس را بر اساس دو مبنا کنترل کند و اگر با آن دو مبنا مخالفتی بود، آن را رد کند. یکی عدم انطباق با موازین شرعی که تشخیص آن صرفاً با فقهای شورای نگهبان است و در صلاحیت انحصاری آن‌هاست. دوم هم بحث عدم مطابقت با قانون اساسی است. در این مورد هم کل شورای نگهبان، بر طبق آیین‌نامه‌ی خودشان و تعداد حاضران در جلسه، می‌تواند مصوبه‌ای را بررسی و رد و یا تأیید کند.

در زمان رهبری علی خامنه‌ای هم یک هیئت نظارتی تشکیل شد که در قانون اساسی هم پیش‌بینی نشده است. این هیئت یک امر من‌درآوردی است که مقرر شده در زمان تصویب قانون توسط مجلس، علاوه بر شورای نگهبان، این مصوبه باید برای این هیئت هم ارسال شود. اگر هم این هیئت عالی نظارت تشخیص دهد که این مصوبه با نظر رهبری مغایرت دارد، آن‌ها هم آن را رد می‌کنند و برمی‌گردانند. استدلال‌شان هم این است که می‌گویند طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام در حیطه‌ی صلاحیت اختصاصی رهبری است. لذا این مصوبه‌ها نباید با نظر او مغایرت داشته باشند.

■ **آیا در مجالس سوم و چهارم شورای اسلامی که خود شما هم در آن‌ها حضور داشتید، این بحث‌ها در خصوص حرفه‌ای شدن ارتش و یا حقوق سربازان وظیفه مطرح نشد؟**

خیر. چیزی مطرح نشد. جالب است بدانید که آن زمان می‌خواستیم درباره‌ی درجه‌ی پاسداران قانون‌گذاری کنیم، اما آن‌ها دلخور می‌شدند و می‌گفتند مگر ما برای حقوق و درجه آمده‌ایم؟ چون تحت تأثیر فضای اولیه‌ی انقلاب و جنگ بودند. چند سال بعد، در سفری با هواپیما، همراه فرمانده‌ی سپاه استان فارس بودم. از او پرسیدم که تو فرمانده‌ی ارشد نظامی منطقه هستی یا فرمانده‌ی ارتش فارس؟ پاسخ جالبی داد. گفت ما دو فرمانده‌ی ارشد داریم؛ من در سپاه و او در ارتش. اما اگر قرار بود یکی ارشد باشد، من بودم. پرسیدم چرا؟ گفت چون من سوم شعبان درجه گرفته‌ام و او پانزدهم شعبان؛ یعنی دوازده روز از او ارشدترم. این همان کسی بود که در آن اوایل وقتی بحث درجه و حقوق مطرح می‌شد، می‌گفت که به او توهین شده است.

■ **این متعلق به چه زمانی است؟**

دقیقش را خاطرم نیست. مال زمانی است که من نماینده‌ی مجلس بودم.

■ **با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح قرار دادید.**



عکس از شبکه‌های اجتماعی

حقوق بشر

▪ ناکارآمدی سربازی اجباری در میدان جنگ

چرا جنگ ضرورت بازنگری در سربازی اجباری را آشکار کرد؟



مجید شیعه‌علی
فعال مدنی

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

در طی سال‌های اخیر، انتقادها نسبت به سربازی اجباری بسیار شدید بوده است. این انتقادها ریشه در نگرش‌های بسیار متنوعی داشته است. بسیاری با برجسته ساختن تأثیر اقتصادی خروج نیروی کار جوان از مسیر تولید بر آسیب آن بر اقتصاد سخن گفته‌اند. گروه دیگر مسائل بحران‌های روانی ناشی از تجربه‌ی فضاهای ناسالم موجود و وجود پدیده‌هایی مانند خودکشی در این دوران را برجسته دیده و محور انتقاد قرار دادند.

گروه‌هایی نیز با طرح مسئله‌ی حقوق بشری، بر تبعیض و بی‌عدالتی مستتر در آن تأکید کردند. این مسئله که قانون سربازی به دلیل اجباری بودن برای تمامی مردان تا سن قریب

به بازنشستگی و طول مدت بالا و شرایط دشوار، یکی از سخت‌گیرانه‌ترین قوانین سربازی اجباری محسوب می‌شود نیز به حجم و شدت این انتقادات افزوده است. در چنین شرایطی اخبار درگذشت سربازان بنابر درگیری‌های نظامی در سطوح مختلف گاهی مسئله را به تیتر اصلی اخبار بازمی‌گرداند؛ مسئله‌ای که بخش‌هایی از حاکمیت مانند دولت و مجلس بارها تلاش کرده‌اند با تصویب قوانینی امکان تغییر تدریجی آن را فراهم بیاورند، اما با سنگ سخت ارگان‌های نظامی برخورده‌اند. اما استدلال دستگاه نظامی برای حفظ این شرایط چیست؟

یکی از محورهای اصلی نقد تأکید بر این مسئله بوده که سربازی اجباری در عمل در عمده موارد نه آموزش نظامی به همراه دارد و نه از نیروها در مسیر اقدامات نظامی استفاده می‌شود، بلکه تنها گونه‌ای از بیگاری بدون پرداخت حداقل مزد را فراهم آورده است. ساعات بسیار مهمی از زندگی شهروندان که تنها به نگهبانی از اماکن فاقد اهمیت اتلاف می‌شود از محورهای پر تکرار روایت از چنین شرایطی است. با این وجود دستگاه امنیتی و نظامی در ایران، مسئله‌ی سربازی را به چشم مسئله¬ای امنیتی می‌بیند. اما چه فهمی از امنیت ملی منجر به این شده است که بتوان این شرایط ناامن و بی‌حاصل را به صورت یک ابزار بازدارندگی نگریست؟



(عکس از شبکه های اجتماعی)

در مطالعات امنیت مکاتب مختلفی وجود دارد و تأمین امنیت در جوامع مختلف را به روش‌های گوناگونی صورت‌بندی می‌کنند. یکی از اصلی‌ترین سنت‌های فکری در مطالعات امنیت، سنت واقع‌گرایی یا رئالیسم است. در نگاه‌های رئالیستی، روابط بین‌الملل در یک وضعیت آنارشیک قرار دارد، در نتیجه این نظم آنارشیک حکم می‌کند دولت‌ها بنابر تناسب قوای منطقه‌ای و جهانی سعی در ایجاد توازن داشته و با کسب قدرت بازدارندگی ایجاد کنند. هر چند چنین فهمی از روابط بین قدرت‌ها و سیاست در طول تاریخ بشر همیشه حامیانی داشته، اما تبیین آن به دوران مدرن بازمی‌گردد و اصلی‌ترین نظریه‌ها و صورت‌بندی دقیق آن در طول قرن بیستم و به خصوص در دل جنگ سرد انجام شده است.

یکی از آخرین نظریاتی که تقریباً همزمان با پایان جنگ سرد صورت‌بندی شد، گونه‌ای از رئالیسم بود که به عنوان رئالیسم تهاجمی نامیده شده است. جان مرشایمر طرح‌کننده‌ی رئالیسم تهاجمی بر یک محور اساسی تأکید داشت. او معتقد بود در این وضعیت آنارشیک که همیشه کشورها نگران حفظ بقای خود هستند، هیچ شرایطی وجود ندارد که آن‌ها به طور کامل احساس امنیت کنند. در نتیجه همیشه به افزایش قدرت خود در تناسب با قدرت رقبا ادامه خواهند داد. این مسیر دو گام اصلی دارد، یکم تلاش برای ایجاد هژمونی در منطقه‌ی خود است. به این معنا که تا آن‌جا که به دریاها برسند قدرتی که بتواند قدرت آن‌ها را به چالش بکشد وجود نداشته باشد. و در گام دوم، سعی کند نگذارد در سایر مناطق قدرت‌هایی دیگر بتوانند هژمونی ایجاد کنند. و تنها هژمونی جهانی ناممکن است که می‌تواند امنیت کامل ایجاد کند. در نتیجه افزایش مستمر قدرت در برابر رقبا در ذات سیاست جهانی قرار می‌گیرد. اما کسب قدرت به چه معنا است؟

قدرت حکومت‌ها در نگاه مرشایمر به صورت‌های مختلفی قابل ارزیابی است. اما اصلی‌ترین محوری که برای او برجسته است، مسئله‌ی پیاده نظام است. او با تحلیل تاریخی تعداد عمده‌ای از جنگ‌ها سعی دارد نشان بدهد سایر ابزارها و تاکتیک‌های نظامی هیچ‌زمان نتوانسته است جایگزین پیاده نظام شود و تنها پیاده نظام است که می‌تواند تسلیم را به دیگری تحمیل کند و تهاجم هوایی و دریایی و حتی هسته‌ای تنها در نقش پشتیبان تهاجم نظامی عمل می¬کند و به طور مستقل و به تنهایی کارآمد نیست. با این نگاه می‌شود حدس زد که اگر یک حکومت بخواهد با تکیه بر نگاه او قدرت خود را افزایش دهد، باید سعی کند چه با سازمان‌دهی نظامی و شبه‌نظامی شهروندان خود چه شهروندان سایر کشورها پیاده نظام گسترده‌ای برای خود فراهم بیاورد. با بررسی این نگاه می‌توانیم حدس بزنیم بسیار

ممکن است دکترین امنیت ملی در جمهوری اسلامی تأثیر بالایی را از نظریات وی گرفته باشند. چرا که نه تنها در داخل کشور سربازی اجباری به این شدت حفظ شده است، بلکه شبه‌نظامیان مختلفی را در داخل کشور و سراسر منطقه سازمان داده‌اند. اما با گذشت بیش از یک سال فضای جنگی آیا سربازی اجباری موثر بوده است؟

از یک‌سو مدل مرشایمر را در ناکافی بودن تهاجم هوایی و دریایی در ایجاد تسلیم می‌توان در آزمون جنگ اخیر موفق دانست. حتی پیاده نظام ایران در سایر کشورها توانست برای امنیت ملی این کشور نقش بازی کند. اما سربازانی که بدون آموزش و با اجبار در حال بیگاری کشیدن بودند صرفاً به قربانیانی در برابر حملات مختلف تبدیل شدند؛ قربانیانی که هر چند در لیست کشته‌های نظامی درج می‌شدند اما دانش نظامی و سابقه‌ی نظامی نداشته و حتی از مزایای نظامی بودن نیز بهره نمی‌بردند و از همه مهم‌تر مشغول هیچ اقدام نظامی نبودند. در نتیجه حتی اگر ایران درگیر جنگ با قدرتی بود که تلاش می‌کرد با اتکا بر پیاده نظام در صدد تصرف خاک بر بیاید باز هم می‌توان حدس زد که سربازی اجباری کارآمد نیست. یکم، احتمالاً در این شرایط حاکمیت بر تاکتیک ارسال توده‌های انسانی از میان نیروهای ایدئولوژیک اتکا خواهد کرد.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

دوم، حتی اگر بخواهد تاکتیک دیگری را مورد استفاده قرار دهد، نیازمند یک ارتش حرفه‌ای است که شامل نیروهایی با آموزشی بیش از چند ماه و سابقه‌ای بیش از چند سال باشد که بتوانند در اقدامات نظامی موثر عمل کنند. در عمل نیز ناکارآمدی این نیروها در دوران جنگ به رخ حاکمیت کشیده شد. اما آیا می‌شود به تغییر امیدوار بود؟

بسیاری از پژوهش‌گران علوم اجتماعی معتقد هستند که تحولات اجتماعی از دل جنگ‌ها بیرون می‌آیند. جنگ‌ها هستند که رقابت نظامی را بیش از پیش جدی می‌سازند و حاکمیت‌ها را مجبور می¬کنند عقلانیت و علم را در موارد متعددی به کار ببندند. آن‌ها سازمان‌دهی و تکنولوژی مدرن را نه در ساختار نظامی بلکه بالاجبار در سایر بخش‌های جامعه برای پشتیبانی از بخش نظامی رشد می‌دهند و نیازمندی بیشتر آن‌ها به جامعه منجر به امتیاز دادن به جامعه نیز می‌شود. چنان‌که در کشور ما نیز روند مدرن‌سازی از دل جنگ‌های ایران و روس برخاست. بنابر این از یک سو می-توان امیدوار بود که شاهد تقویت تأثیر فشار اجتماعی در فضای پس از جنگ باشیم و از سوی دیگر، عقلانیت بیش‌تر به خصوص در سیاست‌گذاری‌های نظامی در فضای پس از جنگ محتمل خواهد بود. در نتیجه بیان و تأکید بر نقدهای پیشین می‌تواند این بار موثر بوده و قانون ناعادلانه و پرهزینه‌ی سربازی اجباری را دچار تغییر عمده کند.



(عکس از شبکه های اجتماعی)



عکس از تسنیم

حقوق بشر

▪ سربازان وظیفه با آموزش محدود و تجربه‌ی اندک در جنگی حرفه‌ای

چه کسی بهای ضعف آموزش و آمادگی نظامی این سربازان را می‌پردازد؟



پدرام زنگویی
پژوهشگر و کارشناس مسائل نظامی و استراتژیک

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

در عصر جنگ‌های فناوری‌محور، سامانه‌های هوشمند، جنگ الکترونیک و دکترین‌های نظامی مبتنی بر «ارتش‌های حرفه‌ای کوچک اما چابک»، مفهوم دفاع و رزم‌گری دگرگون شده است. در چنین فضایی، جنگ دیگر نه بر پایه‌ی انبوه نیروی انسانی آموزش‌ندیده، که بر پایه‌ی تخصص، مهارت‌های دقیق فنی، آمادگی روانی بالا و تجهیزات به‌روز تعریف می‌شود. با این حال، در بسیاری از ساختارهای نظامی سنتی و آمرانه — از جمله در ساختار نیروهای مسلح جمهوری اسلامی — نهاد «سربازی اجباری» هم‌چنان به شکلی فرسوده و ناکارآمد تداوم دارد. این نوشتار به بررسی این پرسش کلیدی می‌پردازد که در مواجهه با تقابل‌های نظامی مدرن و حرفه‌ای، چه کسی تاوان فرجام

تلخ به‌کارگیری سربازان وظیفه‌ای را که از حداقل‌های آموزش، تجهیزات و حمایت‌های روانی محروم‌اند، پس می‌دهد؟

تقدس‌گرایی فرمایشی در برابر واقعیت ناکارآمدی

در ادبیات رسمی حاکمیت، «سربازی» همواره با تعابیر ایدئولوژیک و مقدسی چون «دفاع از میهن»، «جهاد» و «خدمت مقدس» بازتعریف می‌شود تا هرگونه انتقاد ساختاری به حاشیه رانده شود. اما واقعیت عریان میدان نبرد، با شعارهای فرمایشی سنخیتی ندارد. سربازی اگرچه در ذات خود می‌تواند امری محترم و در راستای حراست از امنیت جامعه باشد، تا زمانی که بر پایه‌ی اصول «حرفه‌ای‌گری» بنا نشود، عملاً در مواجهه با چالش‌های نظامی کارایی خود را از دست می‌دهد.

سرباز غیرحرفه‌ای، یعنی انسانی که بدون اختیار و تنها بر اساس اجبار قانونی، پروسه‌ای بوروکراتیک و فاقد محتوای رزمی را طی می‌کند، نه‌تنها نمی‌تواند بازدارنده باشد، بلکه در بحران‌ها به نقطه‌ضعف ساختار دفاعی تبدیل می‌شود.

بحران در آموزش، نبود میدان تیر جدی و غیبت شبیه‌سازها

نخستین و عیان‌ترین حلقه‌ی مفقوده در پادگان‌های جمهوری اسلامی، «آموزش نظامی استاندارد و عملیاتی» است. دوره‌های آموزشی عمده‌ی مشمولان، به‌جای تمرکز بر فنون رزم مدرن، جنگ شهری، کار با تسلیحات پیشرفته و تاکتیک‌های بقا، بیش‌تر بر محور رژه‌های خشک، امور خدماتی پادگانی و آموزش‌های عقیدتی و سیاسی فرمایشی می‌چرخد. سرفصل‌های آموزشی نیز دهه‌هاست که بازنگری جدی نشده‌اند و آموزش‌ها هم‌چنان سطحی باقی مانده‌اند.

یکی دیگر از مشکلات اساسی، فقر میدان تیر و نبود شبیه‌سازهاست. در ارتش‌های حرفه‌ای، سرباز پیش از ورود به میدان، صدها ساعت در شبیه‌سازهای میدان نبرد (Simulators) قرار می‌گیرد تا واکنش‌های عصبی و تاکتیکی او در برابر آتش دشمن، انفجار و شرایط بحرانی شرطی شود. اما در پادگان‌های ما نه خبری از شبیه‌سازهای مدرن است و نه میدان تیر جدی؛ شلیک واقعی در طول دوره‌ی آموزشی به چند تیر محدود و فرمایشی تقلیل یافته و بسیاری از سربازان تا پایان دوره‌ی خدمت، تجربه‌ی شلیک روان با سلاح سازمانی در شرایط شبیه‌سازی‌شده‌ی رزم را به دست نمی‌آورند.

وقتی سربازی آموزش جدی ندیده باشد، در میدان جنگ واقعی، پیش از آن‌که برای دشمن تهدید باشد، خطری جدی برای خود و هم‌رزمانش محسوب می‌شود (خودکشی یا خودزنی).

فقر تجهیزات روز و بی‌توجهی به بقای سرباز

در جنگ‌های مدرن، تجهیزات انفرادی دیگر کالای لوکس نیستند، بلکه شرط اول زنده ماندن در میدان نبردند. در ساختار نظامی جمهوری اسلامی، به‌دلیل تحریم‌ها، سوءمدیریت و تخصیص بودجه‌ها به بخش‌های خاص (مانند نیروهای موازی یا نیابتی)، بدنه‌ی اصلی نیروهای مسلح در بخش سربازان وظیفه با فقر شدید تجهیزات مواجه است.

مثلاً فقدان سامانه‌های دید در شب (Night Vision) و دوربین‌های حرارتی مسئله‌ای قابل توجه است. نبردهای مدرن بخش عمده‌ای از عملیات خود را در تاریکی شب پیش می‌برند. سربازی که فاقد دوربین دید در شب و تجهیزات اپتیکی باشد، در برابر ارتش مجهز عملاً نابیناست.

هم‌چنین تجهیزات حفاظتی و ارتباطی استاندارد موجود نیست. جلیقه‌های ضدگلوله‌ی مدرن و سبک، کلاه‌خودهای بالستیک استاندارد، سامانه‌های ارتباطی امن و رمزنگاری‌شده و سلاح‌های اولیه و ثانویه عملاً جایگاهی در آموزش و تمرین ندارند. فرسودگی سلاح‌ها و اطمینان نداشتن به عملکرد آن‌ها، باعث افزایش فشار روانی سربازان می‌شود.

استفاده از اسلحه‌های قدیمی و فاقد ریل‌های نصب تجهیزات جانبی، توان درگیری دقیق و واکنش سریع را از سرباز می‌گیرد. در واقع، جی‌پی‌اس‌های انفرادی وجود ندارند و کیت‌های تسلیحات فرسوده‌اند. کمک‌های اولیه‌ی تخصصی نیز در دسترس بدنه‌ی عمومی سربازان وظیفه نیست.

شکم گرسنه و روان رنجور؛ بحران تغذیه و سلامت روان

یک ارتش حرفه‌ای، پیش از هر چیز به سلامت جسمانی و روانی نیروهای خود اهمیت می‌دهد. در پادگان‌های جمهوری اسلامی، وضعیت تغذیه از نظر کیفیت، ارزش غذایی و بهداشت، همواره یکی از اعتراضات خاموش اما گسترده‌ی سربازان بوده است. بودجه‌های قطره‌چکانی و رانت‌های پیمانکاری در حوزه‌ی تغذیه‌ی پادگان‌ها، به افت شدید کیفیت خوراک سربازان منجر می‌شود.

در کنار این نقصان جسمانی، حوزه‌ی سلامت روان (روان‌پزشکی و روان‌کاوی) در نیروهای مسلح تقریباً نادیده گرفته می‌شود؛ فشارهای روانی ناشی از دوری از خانواده، محیط بسته‌ی پادگان، تحقیرهای ساختاری و تنش‌های خدمتی، بستر را برای آسیب‌های روحی شدید فراهم می‌کند. هیچ سیستم پایش روان‌شناختی کارآمدی برای غربالگری افسردگی، اضطراب حاد یا تمایل به خودزنی و خودکشی در میان سربازان وجود ندارد و مراجعه به بهداری‌های نظامی اغلب با انگ «تمارض» پاسخ می‌گیرد.



(عکس از خبرگزاری بسیج)

نگاه ابزاری، سرباز به‌مثابه نیروی کار ارزان

ریشه‌ی همه‌ی این ناکارآمدی‌ها را باید در نوع نگاه حکومت به سرباز وظیفه جستجو کرد. در سیستم حکمرانی جمهوری اسلامی، سرباز وظیفه بیش از آن‌که یک «نیروی دفاعی آموزش‌دیده و ارزشمند» تلقی شود، به‌عنوان «یک ابزارِ ارزان‌قیمت، بی‌صدا و همه‌کاره» دیده می‌شود.

از سربازان نه‌تنها در برجک‌های نگهبانی، بلکه به‌عنوان کارگر خدماتی، نیروی نظافت، کارگر پروژه‌های عمرانی و نیروی ارزان برای امور اداری پادگان‌ها بهره‌کشی می‌شود. وقتی نیروی انسانی ارزشی ذاتی نداشته باشد و تنها به چشم ابزاری برای پر کردن خلأهای بوروکراتیک به او نگاه شود، طبیعی است که نه هزینه‌ای برای آموزش و تجهیزات او می‌شود و نه تلاشی برای حفظ سلامت جسم و روان او صورت می‌گیرد.

چه کسی بهای این ضعف را می‌پردازد؟

پاسخ به این پرسش تلخ و ویرانگر است: بهای سنگینِ ضعف آموزش، کمبود تجهیزات و نگاه ابزاری، مستقیماً از جیبِ جان و آینده‌ی جوانان این سرزمین و خانواده‌هایشان پرداخت می‌شود. این هزینه تنها به هدر رفتنِ دو سال از بهترین و طلایی‌ترین روزهای جوانیِ یک انسان در پادگان‌های فاقد کارایی ختم نمی‌شود؛ بلکه در صورت بروز یک جنگ واقعی و حرفه‌ای، این اجبار و بی‌آمادگی به فاجعه‌ای دووجهی تبدیل می‌شود. اگر سرباز در این جنگ زنده بماند، بدون آموزش روانی و حمایت‌های پس از سانحه، زیر بارِ سنگینِ تروماهای میدان نبرد، استرس پس از سانحه (PTSD) و زخم‌های روحی و جسمی، عملاً دچار فروپاشیِ کاملِ روانی و شخصیتی می‌شود و با ویرانیِ روحی به جامعه بازمی‌گردد. اگر جان خود را از دست بدهد، خانواده‌ای داغدار و بی‌سرپرست باقی می‌ماند که با از دست دادن فرزند و نیروی مولد خود، دچار تضعیف شدید اقتصادی، عاطفی و اجتماعی می‌شود.

در حقیقت، با سربازان وظیفه هم‌چون «گوشت دم توپ» رفتار می‌شود، بی‌آن‌که آموزش و آمادگی لازم برای ایفای نقشی مؤثر در میدان نبرد را داشته باشند. سرباز وظیفه‌ای که از اعتمادبه‌نفس و آمادگی عملیاتی پایینی برخوردار است، با از دست دادن فرمانده خود، توانایی لازم برای کنترل شرایط را ندارد و در میدان نبرد دچار سردرگمی می‌شود. این هزینه‌ای است که رژیم جمهوری اسلامی بر ایرانیان تحمیل می‌کند و افزون بر آن، باعث فروپاشی ساختار مرزها و منافع ملی می‌شود. تا زمانی که نظام وظیفه‌ی اجباری جای خود را به «ارتش حرفه‌ای و داوطلبانه» ندهد و کرامت، آموزش مدرن و حفظ جان انسان‌ها در اولویت قرار نگیرد، این چرخه‌ی پرهزینه جز فرسایش سرمایه‌ی انسانی و ویرانی خانواده‌ها ثمری نخواهد داشت.



عکس از ایرنا

حقوق بشر

▪ سربازان وظیفه؛ قربانیان ناآمادگی نظامی



مصطفی داننده
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

جنگ زمان مناسبی برای شعار دادن نیست، بلکه زمان روبه‌رو شدن با واقعیت‌های میدان نبرد است. در جنگ، فاصله‌ی میان آن‌چه فرماندهان ادعا می‌کنند و آن‌چه سربازان در میدان تجربه می‌کنند، می‌تواند به فاصله‌ی میان زندگی و مرگ تبدیل شود. در این میان، یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌ها سربازان وظیفه‌اند: جوانانی که نه با انتخاب حرفه‌ای نظامی، بلکه در چارچوب یک الزام قانونی — یا بهتر بگوییم به اجبار — وارد ساختار نیروهای مسلح شده‌اند و ممکن است پیش از آن‌که فرصت کافی برای یادگیری، تمرین و کسب تجربه داشته باشند، در برابر پیچیده‌ترین و مرگ‌بارترین موقعیت‌های جنگی قرار بگیرند.

بر همین اساس، پرسشی در این میان مطرح می‌شود که باید به‌صورت جدی به آن فکر کرد. آیا می‌توان از سربازی که

دوره‌ی آموزشی محدودی را پشت سر گذاشته، تجربه‌ی عملی چندانی ندارد و شاید حتی شناخت کافی از تجهیزات و شرایط واقعی میدان نبرد پیدا نکرده است، انتظار داشت در یک جنگ حرفه‌ای، پیچیده و مبتنی بر فناوری‌های پیشرفته، همانند یک نیروی آموزش‌دیده و متخصص عمل کند؟ و اگر چنین انتظاری غیرواقع‌بینانه است، مسئولیت پیامدهای آن بر عهده‌ی چه کسی خواهد بود؟

واقعیت این است که جنگ‌های امروز از بسیاری جهات با الگوهای جنگی دهه‌های گذشته، از جمله جنگ ایران و عراق، و هم‌چنین تصویر سنتی ما از میدان نبرد فاصله‌ی زیادی دارند. پهپادها، موشک‌های هدایت‌شونده، جنگ الکترونیک، سامانه‌های شناسایی پیشرفته و حملات دقیق، ماهیت درگیری‌های نظامی را تغییر داده‌اند. در چنین شرایطی، زنده ماندن در میدان جنگ صرفاً به شجاعت و انگیزه‌ی فردی وابسته نیست، بلکه به آموزش تخصصی، آمادگی جسمانی و روانی، شناخت تجهیزات، مهارت تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی و توانایی واکنش سریع در برابر تهدیدها بستگی دارد.

شجاعت، جایگزین آموزش نیست. روحیه‌ی بالا، ضعف تجهیزات را جبران نمی‌کند و انگیزه‌ی دفاع از کشور نیز نمی‌تواند فقدان آمادگی عملیاتی را از میان ببرد. سرباز وظیفه‌ای که بدون آموزش کافی وارد میدان نبرد می‌شود، صرفاً با یک خطر نظامی مواجه نیست؛ او در موقعیتی قرار گرفته است که ممکن است هزینه‌ی کاستی‌های یک ساختار بزرگ‌تر را با جان خود بپردازد.

دفاع از کشور نمی‌تواند به معنای چشم‌پوشی از حق سرباز برای برخورداری از آموزش کافی، تجهیزات مناسب، فرماندهی کارآمد و تدابیر لازم برای حفظ جان او باشد. سرباز وظیفه نیروی انسانی مصرف‌شدنی نیست؛ شهروندی است که حکومت او را برای انجام یک مأموریت نظامی فراخوانده و در برابر امنیت و جانش مسئولیت دارد.

یکی از مشکلات اساسی در این زمینه، شکاف میان آموزش نظامی در دوره‌ی سربازی و الزامات واقعی جنگ است. آموزش‌های عمومی و کوتاه‌مدت، هرچند ممکن است برای آشنایی اولیه با محیط نظامی و انجام برخی وظایف پایه ضروری باشند، لزوماً برای مواجهه با شرایط پیچیده‌ی جنگی کفایت نمی‌کنند. مهارت استفاده از سلاح، آشنایی با اصول پدافند، تشخیص تهدید، پناه‌گیری، کمک‌های اولیه و تخلیه‌ی مجروحان، مدیریت ترس و حفظ ارتباط در شرایط بحرانی، از جمله مهارت‌هایی هستند که نمی‌توان صرفاً با چند هفته آموزش نظری یا تمرین‌های محدود به دست آورد.

از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که سربازان وظیفه از نظر میزان آمادگی، توانایی جسمی، تجربه و تخصص یکسان نیستند. برخی ممکن است پیشینه‌ی فنی یا نظامی مرتبط داشته باشند و برخی دیگر حتی برای نخستین بار در محیطی کاملاً متفاوت از زندگی عادی خود قرار بگیرند. سیاست‌گذاری نظامی مسئولانه باید این تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسد و به‌جای برخورد یکسان و اداری با همه‌ی نیروها، میان سطح آموزش، تخصص، توانایی و نوع مأموریت تناسب برقرار کند.

اما در این میان، یک پرسش مهم‌تر نیز وجود دارد و آن این است که آیا سرباز وظیفه حق دارد بداند برای چه مأموریتی اعزام می‌شود، چه میزان آموزش برای آن مأموریت دیده است، چه امکاناتی در اختیار دارد و در صورت بروز خطر، چه سازوکارهایی برای حفاظت از جان او پیش‌بینی شده است؟

در چنین شرایطی، مسئولیت فرماندهان و نهادهای نظامی دوچندان می‌شود. تصمیم‌گیری درباره‌ی اعزام نیرو، تعیین نوع مأموریت، سطح آموزش مورد نیاز و ارزیابی توان عملیاتی، تصمیم‌هایی اداری و تشریفاتی نیستند. هر اشتباه در این محاسبات می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری داشته باشد. نمی‌توان نیرویی را برای مأموریتی فراتر از سطح آموزش و توانایی‌اش به کار گرفت و سپس همه‌ی پیامدها را به اقتضائات جنگ نسبت داد.

هم‌چنین، خانواده‌های سربازان وظیفه نباید در تاریکی اطلاعاتی رها شوند. اطلاع‌رسانی شفاف درباره‌ی وضعیت نیروها، شرایط خدمت، حقوق و حمایت‌های قانونی و نحوه‌ی رسیدگی به آسیب‌دیدگان، بخشی از مسئولیت نهادهای نظامی و حکومتی است. پنهان‌کاری، پاسخ‌گویی را از میان می‌برد و اعتماد عمومی را فرسوده می‌کند.

در نهایت، باید میان دو مفهوم تفاوت قائل شد: فداکاری سرباز و مسئولیت‌پذیری حکومت. فداکاری یک سرباز ممکن است قابل ستایش باشد، اما نباید به پوششی برای ضعف آموزش، کمبود امکانات، تصمیم‌گیری‌های نادرست یا بی‌توجهی به جان نیروها تبدیل شود. هیچ کشوری حق ندارد ناکارآمدی‌های خود را با تقدیس فداکاری سربازان پنهان کند.

سرباز وظیفه برای دفاع از کشور به میدان می‌رود، نه برای آن‌که بهای ضعف برنامه‌ریزی و آمادگی نظامی را بپردازد. اگر قرار است از او انتظار ایستادگی در برابر دشمنی مجهز و آموزش‌دیده وجود داشته باشد، ابتدا باید ابزار، مهارت و آموزش لازم برای چنین مواجهه‌ای در اختیارش قرار گیرد.

در جنگ، شجاعت سربازان را نباید با میزان آمادگی نهادهایی که آنان را به میدان می‌فرستند اشتباه گرفت. سرباز ممکن است جان خود را فدا کند، اما مسئولیت جان او قابل واگذاری به هیچ‌کس نیست.



عکس از خط صلح

حقوق بشر

▪ سربازان وظیفه، قربانیان خاموش جنگ‌ها

به یاد سربازان وظیفه‌ی کشته‌شده در جنگ‌های ۱۲روزه و ۴۰روزه



هرمینه هورداد
کارشناس ارشد حقوق بشر

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

خدمت سربازی‌اش به پایان رسیده بود. تنها چند امضا از مافوق‌هایش باقی مانده بود تا مراحل اداری پایان خدمت را طی کند و بتواند به خانه بازگردد؛ به زندگی، به کار و به آینده‌ای که برای خود تصور کرده بود. برای گرفتن امضاها به محل استقرار مافوق‌هایش در خط مقدم رفت. پس از انجام کارهای اداری، سوار کامیونی شد که تعدادی از رزمندگان جنگ ایران و عراق، از جمله چند سرباز وظیفه، سرنشین آن بودند تا به پشت جبهه بازگردد. در مسیر بازگشت، خمپاره‌ای به کامیون اصابت کرد. همه‌ی سرنشینان در دم جان باختند.

او پسر بزرگ خانواده بود؛ خانواده‌ای با یک دختر و یک پسر کوچک‌تر. مرگ او فقط پایان زندگی یک جوان نبود؛ نقطه‌ی عطفی تلخ در زندگی خانواده‌ای شد که ناگهان یکی از اعضای

اصلی خود را از دست داده بود. اما پیامدهای آن مرگ به همان خانواده محدود نماند. زندگی خویشاوندان، دوستان، همسایگان و هر کسی که آن جوان را می‌شناخت، به شکلی تغییر کرد. فقدان او در زندگی جمعی کسانی که دوستش داشتند باقی ماند. آن روزها من دختری هفت یا هشت ساله بودم. مادر آن سرباز از دوستان خانوادگی ما و دوست مادر و مادربزرگم بود و خانواده‌اش همسایه‌ی ما بودند. اکنون، با گذشت بیش از چهل سال، هنوز بسیاری از صحنه‌های آن روزها را با وضوح به خاطر دارم. شاید در آن زمان درک کاملی از معنای مرگ، جنگ یا سربازی نداشتم، اما به یاد دارم که فقدان یک جوان چگونه می‌تواند زندگی یک خانواده و حتی یک محله را دگرگون کند. این خاطره با گذشت زمان از ذهنم پاک نشده است؛ برعکس، امروز که به مسئله‌ی سربازی، جنگ و مسئولیت دولت در قبال جان شهروندان فکر می‌کنم، معنای تازه‌ای برایم پیدا کرده است. پرسش این مطلب از همین خاطره آغاز می‌شود؛ هرچند به آن محدود نمی‌ماند.

سرباز وظیفه کیست و چرا باید به خدمت نظامی فراخوانده شود؟ آیا صرف تولد در یک کشور و رسیدن به سن مشخص، به دولت حق می‌دهد که فرد را ملزم کند بخشی از زندگی و جوانی خود را در اختیار ساختار نظامی قرار دهد و حتی جانش را در معرض خطر قرار دهد؟ آیا شهروندی به معنای واگذاری حق تصمیم‌گیری درباره‌ی زندگی و مرگ خود به حکومت است؟ و هنگامی که یک سرباز وظیفه در جریان جنگ کشته می‌شود، مسئولیت این مرگ متوجه چه کسانی است؟ فرماندهان نظامی، ساختار سیاسی تصمیم‌گیرنده درباره‌ی جنگ، نظام حقوقی سربازی اجباری یا مجموعه‌ای از این عوامل؟

مسئله فقط تعداد سربازان وظیفه‌ای نیست که در جنگ کشته شده‌اند؛ مسئله این است که چرا اساساً جان انسان‌هایی که انتخاب حرفه‌ای آن‌ها خدمت نظامی نبوده، باید در معرض چنین خطری قرار گیرد. چه کسی درباره‌ی احتمال و میزان این خطر تصمیم می‌گیرد؟ چه کسی مسئول پیامدهای آن است؟ و آیا فردی که تحت الزام قانونی به خدمت نظامی درآمده، از همان میزان اختیار و مسئولیتی برخوردار است که یک نظامی حرفه‌ای با انتخاب آگاهانه‌ی این شغل پذیرفته است؟

نقطه‌ی عزیمت این مقاله نه صرفاً بررسی آمار تلفات، بلکه بازاندیشی در مفهوم سربازی اجباری، مبانی شکل‌گیری آن و نسبتش با حق زندگی و آزادی فردی است. در این راستا، ابتدا تاریخچه و فلسفه‌ی پیدایش سربازی اجباری در جهان و ایران بررسی می‌شود و سپس این پدیده در بستر سیاسی و تاریخی جمهوری اسلامی، که در طول حیات خود سه جنگ را تجربه کرده است، قرار می‌گیرد.

با این حال، پرسش اصلی فراتر از یک نظام سیاسی مشخص است: آیا دولت‌ها حق دارند به نام دفاع از کشور و امنیت ملی، جوانان را به خدمت اجباری بگیرند و در معرض خطر مرگ قرار دهند؟ اگر چنین است، حدود این اختیار کجاست و دولت چه مسئولیتی در قبال جان سربازان اجباری دارد؟

برای پرداختن به این پرسش، باید سرباز وظیفه را پیش از آن‌که یک عنوان نظامی یا یک واحد در ساختار نیروهای مسلح بدانیم، به‌عنوان یک انسان ببینیم؛ انسانی با خانواده، روابط عاطفی، آرزوها، برنامه‌های شغلی و حق برخورداری از آینده. انسانی که زندگی‌اش نباید در آمارهای نظامی، گزارش‌های جنگی و عناوین کلی تلفات انسانی ناپدید شود.

در ایران باستان، از دوره‌ی هخامنشیان تا اشکانیان و ساسانیان، ارتش و سازمان نظامی از ارکان اصلی حفظ قلمرو و قدرت حکومت بودند. در شاهنشاهی هخامنشی، نیروهای حرفه‌ای و نگهبانان سلطنتی در کنار نیروهای منطقه‌ای و افرادی که هنگام لشکرکشی فراخوانده می‌شدند، خدمت می‌کردند. در برخی مناطق نیز تعهد نظامی با مالکیت زمین و امتیازات اقتصادی ارتباط داشت. در دوره‌ی اشکانی، خاندان‌های بزرگ و فرمانروایان محلی نقش مهمی در تأمین نیرو داشتند و در دوره‌ی ساسانی، ارتش ساختار متمرکزتر و سازمان‌یافته‌تری پیدا کرد. با وجود این، هیچ‌یک از این الگوها را نمی‌توان معادل نظام سربازی اجباری عمومی امروزی دانست؛ زیرا تعهد نظامی در آن دوران عمدتاً تابع جایگاه اجتماعی، اقتصادی و رابطه‌ی فرد با حکومت بود.

در یونان و روم باستان نیز مشارکت نظامی با مفهوم شهروندی و جایگاه اجتماعی ارتباط داشت. در آتن، شهروندان مرد متناسب با وضعیت اقتصادی و امکانات خود در دفاع از دولت‌شهر مشارکت می‌کردند؛ در اسپارت، تربیت نظامی بخش جدایی‌ناپذیر زندگی شهروندان مرد بود. در جمهوری روم نیز شهروندان واجد شرایط هنگام نیاز به ارتش فراخوانده می‌شدند، اما با گسترش قلمرو امپراتوری، ارتش به‌تدریج حرفه‌ای‌تر و دائمی‌تر شد. در اروپای قرون وسطی، تأمین نیروی نظامی بیش‌تر بر تعهدات فئودالی، وفاداری خاندان‌های اشرافی و استخدام سربازان مزدور استوار بود. از قرن شانزدهم تا هجدهم نیز با گسترش دولت‌های متمرکز، ارتش‌های دائمی و نیاز به منابع انسانی و مالی گسترده‌تر، شیوه‌های سازمان‌یافته‌تری برای سربازگیری و فراخوان نیروها شکل گرفت.

با این حال، نقطه‌ی عطف در پیدایش سربازی اجباری مدرن در انقلاب فرانسه رخ داد. در سال ۱۷۹۳، حکومت انقلابی برای مقابله با تهدیدهای نظامی خارجی، سیاست بسیج عمومی یا Levée en masse را به اجرا گذاشت و بخش‌های مختلف جامعه را در خدمت نیازهای جنگی قرار داد. سپس قانون



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

ژوردان-دلبرل در سال ۱۷۹۸، اصل تعهد عمومی شهروندان مرد به خدمت نظامی را در ساختار حقوقی فرانسه تثبیت کرد. از این زمان، دفاع از کشور دیگر صرفاً وظیفه‌ی ارتش یا گروهی از نظامیان نبود، بلکه به تعهدی قانونی تبدیل شد که دولت می‌توانست بر اساس آن شهروندان را ثبت و برای خدمت فراخوان کند. به این ترتیب، سربازی اجباری مدرن نه یک سنت ثابت و چند هزار ساله، بلکه محصول شکل‌گیری دولت مدرن، گسترش مفهوم ملت و تغییر رابطه‌ی میان شهروند و قدرت سیاسی بود.

در دوره‌ی قاجار، به‌ویژه از زمان عباس‌میرزا در اوایل قرن نوزدهم، سازوکاری برای تأمین نیروی نظامی با عنوان «بنیچه سرباز» شکل گرفت که بر اساس آن، روستاها و مناطق کشاورزی متناسب با ظرفیت اقتصادی خود موظف به تأمین تعدادی سرباز بودند. این نظام در دوره‌ی امیرکبیر نیز اصلاح و توسعه یافت، اما هرگز به سربازی عمومی و یکپارچه تبدیل نشد. در عمل، امکان خرید معافیت یا معرفی جانشین برای خانواده‌های برخوردار وجود داشت و بار خدمت بیش‌تر بر دوش طبقات فقیر و روستایی قرار می‌گرفت. نظام سربازی عمومی و مبتنی بر الزام قانونی افراد، سرانجام با تصویب قانون نظام وظیفه در سال ۱۳۰۴ شکل گرفت. در دوره‌ی رضاشاه، قانون خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی در خرداد ۱۳۰۴ تصویب و از سال ۱۳۰۵ اجرا شد. بر اساس آن، مردان ایرانی از ۲۱ سالگی مشمول خدمت نظامی می‌شدند. اجرای این قانون با مقاومت بخش‌هایی از جامعه، از جمله اصناف، روحانیون و عشایر روبه‌رو شد. رضاشاه از سربازی اجباری به‌عنوان ابزاری برای تشکیل ارتش متمرکز، تقویت دولت مرکزی و یکپارچه‌سازی کشور استفاده کرد. به این ترتیب، سربازی عمومی به یکی از الزامات قانونی زندگی مردان ایرانی تبدیل شد. از دوره‌ی قاجار تا پایان حکومت پهلوی، مسئولیت دولت ایران در قبال جان و زندگی سربازان به‌تدریج از نظر قانونی و سازمانی گسترش یافت؛ اما همواره فاصله‌ی قابل‌توجهی میان مسئولیت رسمی دولت و آن‌چه در عمل اجرا می‌شد، وجود داشت. در دوره‌ی قاجار، تأمین حقوق، جیره، پوشاک، آموزش و امکانات درمانی سربازان با ضعف ساختاری، فساد و بی‌نظمی همراه بود. با تصویب قانون نظام وظیفه‌ی عمومی در سال ۱۳۰۴ و تشکیل ارتش متمرکز در دوره‌ی رضاشاه، دولت مسئولیت سازمان‌دهی و تأمین نیروی نظامی را به شکلی گسترده‌تر بر عهده گرفت؛ با این حال، گسترش ساختار نظامی الزاماً به معنای تضمین امنیت و رفاه سربازان نبود. پژوهش‌های تاریخی درباره‌ی دوره‌ی رضاشاه نیز از شرایط نامناسب خدمت و مقاومت اجتماعی در برابر سربازی اجباری حکایت دارند. در دوره‌ی محمدرضاشاه، ارتش از نظر تجهیزات، آموزش و سازمان‌دهی توسعه یافت، اما این پیشرفت‌ها را نمی‌توان به معنای تضمین کامل حقوق سربازان وظیفه دانست. در مجموع، به نظر می‌رسد دولت در این دوره‌ها

بیش از آن‌که مسئولیت خود را بر پایه‌ی تضمین همه‌جانبه‌ی حق زندگی، سلامت و امنیت سربازان تعریف کند، بر تأمین نیروی انسانی برای ارتش، حفظ اقتدار حکومت و پیشبرد اهداف نظامی و سیاسی متمرکز بوده است.

اما مسئولیت دولت در قبال جان سربازان، نباید صرفاً از لحظه‌ی اعزام آنان به میدان جنگ یا پس از کشته‌شدنشان آغاز شود. پرسش اساسی‌تر این است که آیا دولت‌ها پیش از ورود به درگیری‌های نظامی، تمام راه‌های ممکن برای جلوگیری از جنگ و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات را به کار می‌گیرند؟ آیا حفظ جان شهروندان و جوانانی که به اجبار به خدمت نظامی فراخوانده شده‌اند، واقعاً در محاسبات سیاسی و نظامی حکومت‌ها اولویت دارد؟ از منظر حقوق بشر، حفاظت از حق حیات تنها به معنای رسیدگی به مجروحان، ثبت اسامی کشته‌شدگان و پرداخت غرامت به خانواده‌ها نیست؛ بلکه پیشگیری از جنگ و پرهیز از تصمیم‌هایی را نیز در بر می‌گیرد که جان انسان‌ها را به خطر می‌اندازند. کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل در تفسیر عمومی شماره‌ی ۳۶، تلاش برای جلوگیری از جنگ و حل مسالمت‌آمیز اختلافات را از مهم‌ترین تضمین‌های حق حیات دانسته است. بنابراین، مسئولیت واقعی دولت را باید پیش از ثبت نام جوانان در فهرست کشته‌شدگان، در تصمیم‌هایی جست‌وجو کرد که می‌توانند مانع وقوع جنگ و از دست رفتن جان انسان‌ها شوند.

مسئله زمانی دردناک‌تر می‌شود که بدانیم برخی از سربازان وظیفه نه در خط مقدم و هنگام درگیری مستقیم، بلکه در محل استراحت و آسایشگاه پادگان‌ها، هنگام خواب، جان خود را از دست داده‌اند. در جریان جنگ دوازده‌روزه و جنگ چهل‌روزه نیز محل‌های استقرار و آسایش سربازان هدف حمله قرار گرفتند. برای نمونه، در حمله به مجموعه‌ی زندان اوین در سال ۲۰۲۵، آسایشگاه سربازان آسیب دید و گزارش‌هایی از کشته‌شدن سربازان وظیفه منتشر شد. هم‌چنین در ۱۵ ژوئیه‌ی ۲۰۲۶ (۲۴ تیر ۱۴۰۵)، در جریان جنگ چهل‌روزه، پادگان تیپ ۳۸۸ نیروی زمینی ارتش در بمپور، استان سیستان و بلوچستان، هدف حمله قرار گرفت. بر اساس گزارش ارتش جمهوری اسلامی، در این حمله که هنگام استراحت نیروها رخ داد، هفت نظامی، شامل پنج سرباز وظیفه و دو نیروی کادر، کشته و ۱۳ نفر مجروح شدند. این حوادث پرسش مهمی را درباره‌ی مسئولیت دولت و فرماندهان نظامی مطرح می‌کنند: با وجود احتمال حملات، چه تدابیری برای حفاظت از جان سربازانی که به اجبار به خدمت فراخوانده شده‌اند، اندیشیده شده بود؟ آیا امکان انتقال آنان به مکان‌های امن‌تر، پراکنده‌سازی نیروها یا فراهم کردن پناهگاه‌های مناسب وجود داشت؟ و آیا پس از این حوادث، بررسی شفافی درباره‌ی چگونگی وقوع حملات و امکان پیشگیری از تلفات انجام شد؟ بی‌تردید، مسئولیت حقوقی طرف حمله‌کننده در قبال رعایت قواعد حقوق بشردوستانه موضوعی جداگانه است؛ اما این مسئولیت، تعهد دولت و فرماندهان نظامی به اتخاذ تدابیر معقول برای حفاظت از نیروهای تحت امر خود را منتفی نمی‌کند. سربازی که اختیار چندانی در انتخاب محل خدمت و شرایط حضور خود ندارد، نباید بهای فقدان تدابیر حفاظتی و تصمیم‌های قابل پیشگیری را با جان خود بپردازد.

امروزه در جهان، رابطه‌ی میان دولت و سرباز وظیفه در همه‌ی کشورها یکسان تعریف نمی‌شود. در برخی کشورها، خدمت نظامی در دوران صلح نه به‌عنوان عاملی برای محروم شدن جوانان از حقوق اولیه و به خطر افتادن بی‌ضابطه‌ی زندگی‌شان، بلکه به‌عنوان دوره‌ای برای آموزش، کسب مهارت، تجربه‌ی اجتماعی و حتی فرصتی برای برخورداری از حمایت‌های اقتصادی و آموزشی در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، در سوئد، سربازان وظیفه علاوه بر دریافت کمک‌هزینه‌ی روزانه‌ی ۲۰ یورو، از محل اقامت و غذای رایگان، خدمات درمانی و دندان‌پزشکی اضطراری، بیمه، رفت‌وآمد رایگان در زمان مرخصی و پاداش پایان خدمت برخوردارند. هم‌چنین افرادی که پیش از خدمت در دانشگاه پذیرفته شده‌اند، می‌توانند جایگاه تحصیلی خود را حفظ کنند.

در نروژ نیز سربازان وظیفه از غذا، پوشاک، محل اقامت و خدمات درمانی رایگان برخوردارند و علاوه بر کمک‌هزینه‌ی ماهانه، امکان دریافت حمایت مالی برای تحصیل و هزینه‌های ثابت زندگی، از جمله اجاره‌ی مسکن، برای آنان پیش‌بینی شده است. پس از پایان دوره‌ی خدمت نیز مبلغی به‌عنوان پاداش پایان خدمت دریافت می‌کنند.

این رویکرد تنها به اروپا محدود نیست. در سنگاپور، نظام خدمت ملی با مجموعه‌ای از حمایت‌های مالی، بیمه‌ی عمر و حوادث، تسهیلات درمانی و برنامه‌های مرتبط با مسکن و آموزش همراه است.

البته هیچ‌یک از این نظام‌ها به معنای حذف کامل خطرات نظامی یا تضمین مطلق امنیت سربازان نیست؛ تفاوت اساسی در این است که دولت، در کنار مطالبه‌ی خدمت، برای حقوق، سلامت، آینده و امنیت فرد نیز سازوکارهای مشخص و قابل پیگیری تعریف کرده است. در چنین شرایطی، خدمت نظامی می‌تواند به تجربه‌ای مفید و دارای امتیاز ویژه در مسیر زندگی فرد تبدیل شود. این مقایسه پرسشی جدی را درباره‌ی ایران پیش می‌کشد: جوانی که به اجبار به خدمت فراخوانده می‌شود، در برابر زمانی که از زندگی خود صرف می‌کند و خطری که متحمل می‌شود، چه حمایت واقعی و چه تضمینی برای سلامت، امنیت و آینده‌ی خود دریافت می‌کند؟



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

حکومتی که به‌طور مستمر درگیر تنش‌های نظامی و منازعات منطقه‌ای است، اما نه از سرمایه‌ی انسانی و نسل جوان خود حفاظت می‌کند و نه تضمین قابل اتکایی برای حفظ جان آنان در دوران خدمت نظامی فراهم می‌آورد، به‌تدریج با شکافی عمیق میان خود و شهروندانش روبه‌رو می‌شود. این شکاف به‌ویژه در میان مردان جوانی آشکارتر است که باید سال‌های مهمی از زندگی خود را در خدمت اجباری بگذرانند؛ جوانانی که قرار است آینده‌ی کشور را بسازند، تحصیل کنند، شغل و خانواده تشکیل دهند و در آبادانی جامعه نقش داشته باشند. اما وقتی این جوانان احساس کنند حکومتی که آنان را به خدمت فرا می‌خواند، با تصمیم‌ها و سیاست‌های نظامی خود جانشان را به خطر می‌اندازد و در برابر پیامدهای آن نیز پاسخ‌گو نیست، رابطه‌ی میان شهروند و حکومت دگرگون می‌شود. در چنین وضعیتی، خدمت به کشور دیگر لزوماً در ذهن جوانان با خدمت به حکومت یکی نیست؛ حتی ممکن است حکومتی که باید حافظ امنیت و زندگی آنان باشد، به‌عنوان عاملی تهدیدکننده برای جان و آینده‌شان تلقی شود. این‌جاست که سربازی اجباری از یک الزام قانونی فراتر می‌رود و به مسئله‌ای عمیق درباره‌ی اعتماد عمومی، مشروعیت سیاسی و حق شهروندان بر زندگی و آینده‌ی خود تبدیل می‌شود.

در چنین شرایطی، طبیعی است که هر جوانی، متناسب با امکانات و شرایط زندگی خود، بکوشد از ورود به این مسیر اجتناب کند؛ برخی با مهاجرت، برخی با استفاده از راه‌های قانونی معافیت یا تعویق خدمت و برخی با یافتن راه‌هایی برای دور ماندن از سربازی اجباری. اما همه از چنین امکاناتی برخوردار نیستند. آن‌هایی که انتخاب دیگری ندارند، ناگزیر وارد مسیری می‌شوند که در آن، نه‌تنها بخشی از جوانی و فرصت‌های زندگی خود را در اختیار حکومت قرار می‌دهند، بلکه جان و آینده‌شان نیز در معرض خطرهایی قرار می‌گیرد که در تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها نقشی نداشته‌اند. گویی برای این گروه، سربازی به قماری ناخواسته بر سر زندگی و مرگ تبدیل می‌شود؛ قماری که یک سوی آن جوانی، آرزوها و آینده‌ی یک انسان و سوی دیگر آن تصمیم‌هایی است که اختیاری در شکل‌گیری‌شان ندارد. بررسی دیگر آسیب‌های فردی، اجتماعی، روانی و اقتصادی سربازی، موضوع پژوهشی مستقل و خارج از محدوده‌ی این مقاله است. تمرکز این‌جا بر مسئله‌ای اساسی‌تر است: حق حیات و مسئولیت حکومتی که شهروندان را به اجبار در معرض خطر قرار می‌دهد. تعداد دقیق سربازان وظیفه‌ای که در جنگ‌های دوازده‌روزه و چهل‌روزه جان باخته‌اند، به‌دلیل نبود آمار رسمی، جامع و تفکیک‌شده مشخص نیست. اما گزارش‌های موجود نشان می‌دهند که برخی از آنان نه در میدان نبرد یا درگیری مستقیم، بلکه در آسیب‌پذیرترین وضعیت ممکن، یعنی هنگام استراحت و خواب در آسایشگاه‌ها و محل‌های استقرار نظامی، هدف حملات قرار گرفته‌اند. آنان جوانانی بودند که به اجبار به خدمت فراخوانده شده بودند و در برابر حملات هوایی، عملاً امکان دفاع از خود را نداشتند. بنابراین، اگرچه نمی‌توان با اطمینان گفت چند سرباز وظیفه کشته شده‌اند، می‌توان درباره‌ی شرایط جان‌باختن برخی از آنان سخن گفت؛ شرایطی که پرسش‌های جدی درباره‌ی مسئولیت حکومت در حفاظت از جان این جوانان و پاسخ‌گویی در برابر خانواده‌هایشان مطرح می‌کند.


عکس از مهر

حقوق بشر

▪ نابرابری طبقاتی در توزیع خطر و کیفیت خدمت سربازی

قانون یکسان، تجربه‌ی متفاوت



فرشته گلی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

خدمت سربازی در ایران، پیش از آن‌که یک وظیفه‌ی قانونی باشد، عرصه‌ای است که در آن نابرابری‌های اجتماعی بازتولید می‌شود. تصویر رسمی این نهاد بر برابری استوار است. همه‌ی مشمولان، صرف‌نظر از پیشینه‌ی خانوادگی و وضعیت اقتصادی، باید دوره‌ای را در نیروهای مسلح بگذرانند و قانون برای همه یکسان اعمال می‌شود. اما واقعیت میدانی و شواهد موجود تصویر متفاوتی ترسیم می‌کند. در حالی که برخی سربازان دوران خدمت خود را در پادگان‌های شهری نزدیک خانه و در پست‌های اداری سپری می‌کنند، برخی دیگر به پاسگاه‌های دورافتاده‌ی مرزی، برجک‌های نگهبانی و مناطق پرخطر اعزام می‌شوند. پرسش اصلی از همین‌جا آغاز می‌شود. آیا این تفاوت‌ها صرفاً محصول قوانین رسمی و نیازهای عملیاتی است یا طبقه‌ی اجتماعی و

شبکه‌ی روابط خانوادگی نیز در تعیین محل خدمت و میزان خطر نقش دارند؟ فرض بر این است که در کنار معیارهای رسمی، سازوکارهای غیررسمی –از جمله سرمایه‌ی اجتماعی و پارتی— می‌توانند خطر و کیفیت خدمت را به شکلی نابرابر توزیع کنند.

برای پاسخ به این پرسش، باید سه لایه را از هم تفکیک کرد. نخست، قوانین رسمی و معیارهای اعلام‌شده برای تخصیص محل و مدت خدمت بررسی می‌شود تا روشن شود چارچوب قانونی چه چیزی را مجاز یا ممنوع می‌داند. دوم، شکاف میان قانون و رویه با تکیه بر شواهد دانشگاهی و گزارش‌های موجود مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ جایی که متغیرهایی مانند موقعیت اجتماعی و پارتی وارد عمل می‌شوند. سوم، پیامدهای این شکاف برای دو گروه سربازان برخوردار و کم‌برخوردار تحلیل می‌شود و نشان می‌دهد چگونه وطن‌پرستی –که قرار بود وجه مشترک همه‌ی سربازان باشد—، در عمل دو قیمت متفاوت پیدا می‌کند: برای برخی تجربه‌ای کم‌خطر و اداری و برای برخی دیگر خطر و دوری از خانواده است. بدین ترتیب، بررسی خواهد شد که آیا این تفاوت‌ها صرفاً ناشی از تخلفات فردی و مشکلات اجرایی‌اند یا می‌توان آن‌ها را در چارچوب سازوکارهای ساختاری توزیع نابرابر خطر و فرصت تحلیل کرد.



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

آمار رسمی درباره‌ی طبقه‌ی اجتماعی سربازان منتشر نشده است. اما منابع موجود نشان می‌دهند سازوکارهایی وجود دارند که این نابرابری را آسان می‌کنند. بنابراین پرسش عدالت در سربازی، پرسشی درست و ضروری است. اما هدف اثبات قطعی رابطه‌ی علت و معلولی نیست. می‌خواهیم روشن کنیم چه منطق نهادی و اجتماعی باعث می‌شود تجربه‌ی سربازی –از نظر محل خدمت، میزان خطر و کیفیت زندگی— برای افراد متفاوت باشد.

معیارهای رسمی اعلام‌شده برای تعیین محل خدمت و مدت آن

بر پایه‌ی اطلاعیه‌ی اداره‌ی سرمایه‌ی انسانی سرباز ستادکل نیروهای مسلح در سال ۱۳۹۹، بومی یا غیربومی بودن سرباز بر اساس فاصله‌ی میان محل سکونت و محل خدمت تعیین می‌شود.[۱] برای سربازان غیربومی، مدت خدمت در مناطق عادی ۲۱ ماه و در مناطق عملیاتی و امنیتی غیردرگیر، محروم، مرزی و جزایر ۱۸ ماه است؛ برای سربازان بومی نیز این مدت در مناطق عادی ۲۴ ماه و در مناطق یادشده ۲۱ ماه تعیین شده است. گزارش‌های دیگر نیز ارقام متناظر را چنین ذکر کرده‌اند: مناطق عادی ۲۱ ماه، مناطق امنیتی و عملیاتی غیر درگیر، مناطق محروم و بد آب‌وهوا و مناطق مرزی و جزایر خلیج فارس ۱۸ ماه و مناطق امنیتی درگیر و جزایر نازعات ۱۴ ماه.[۲] باید توجه داشت که ارقام مدت خدمت در مناطق مرزی و سخت بسته به منبع و سال اعلام متفاوت است. برای نمونه، رئیس سازمان وظیفه‌ی عمومی، در گفتگو با رسانه‌ها، در سال ۱۴۰۳ مدت خدمت در مناطق مرزی را ۱۵ ماه و در مناطق سخت یا عملیاتی را ۱۴ ماه اعلام کرد.[۳] منطق طراحی این نظام آن است که هرچه محل خدمت دورافتاده‌تر یا سخت‌تر باشد، مدت خدمت کوتاه‌تر می‌شود و این کوتاهی به‌عنوان جبران تلقی می‌گردد.

با این حال، این جبران رسمی تنها بر یک متغیر جغرافیایی استوار است و روشن نمی‌کند که سختی و خطر خدمت بر اساس چه معیاری سنجیده می‌شود. اگر تخصیص محل خدمت زیر تأثیر موقعیت اجتماعی و شبکه‌ی روابط قرار گیرد، کوتاه‌شدن مدت خدمت نه حذف نابرابری، بلکه توجیه آن است. خطر و آسیب جسمی و روانی با زمان معاوضه‌شدنی نیست و کوتاهی خدمت نمی‌تواند صدمه‌ی جبران‌ناپذیر را جبران کند. هم‌چنین وقتی فرد امکان واقعی رد کردن اعزام پرخطر را ندارد، کاهش مدت به اجبار نزدیک می‌شود، نه امتیاز. بنابراین، تا زمانی که معیارهای اعزام شفاف و قابل اعتراض نباشند و داده‌های عمومی در دسترس قرار نگیرند، نمی‌توان مشخص کرد که این نظام تا چه اندازه نابرابری‌های موجود را کاهش می‌دهد یا بازتولید می‌کند.



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

شکاف میان قانون و رویه: پارتی به عنوان متغیر پنهان

روشن‌ترین شاهد دانشگاهی که در دسترس است، پژوهشی است که نشان می‌دهد در توزیع سربازان میان پادگان‌ها و شهرهای گوناگون، کسانی که جایگاه اجتماعی بهتری دارند بیش‌تر در محل‌های بهتر جای می‌گیرند و کسانی که جایگاه اجتماعی ضعیف‌تری دارند به محل‌های دشوارتر فرستاده می‌شوند.[۴] همین پژوهش می‌افزاید که حتی در تقسیم سربازان میان یگان‌های مختلف یک پادگان نیز حق برخی سربازان نادیده گرفته می‌شود و شایسته‌سالاری در بسیاری از موارد کنار گذاشته می‌شود. این گزاره داده‌ی کمّی ندارد اما از منبعی دانشگاهی و قابل ارجاع می‌آید و وجود نابرابری بر پایه‌ی جایگاه اجتماعی را تأیید می‌کند.

این یافته در خلأ شکل نگرفته است. برخی روایت‌های تاریخی و پژوهش‌ها نشان می‌دهند سازوکار «پارتی» ریشه‌ای تاریخی دارد چنان‌که در دوره‌ی پهلوی نیز بیش‌تر کسانی به سربازی اعزام می‌شدند که نه پول داشتند و نه رابطه. باید تصریح کرد که این گزاره بر پایه‌ی روایت‌های تاریخی عمومی مطرح می‌شود و برای استناد دقیق نیازمند ارجاع به پژوهش مشخص است. در دوره‌ی معاصر نیز کالایی‌شدن سربازی و حضور مشمولان رانت‌جو به‌عنوان عواملی شناخته شده‌اند که سیاست‌های خدمت وظیفه را مخدوش می‌کنند. این گزاره نیز نیازمند ارجاع به پژوهش مشخص است. پیامد این سازوکارها در توزیع نابرابر هزینه‌ها نیز بازتاب می‌یابد. بر پایه‌ی گزارش‌های خبری، رقم حدود ۸۰ درصد سربازان فراری متعلق به دهک‌های پایین درآمدی در سال ۱۳۹۴ توسط عباسعلی منصوری آرانی، نماینده‌ی وقت مجلس، در همایش بررسی ابعاد اقتصادی خدمت سربازی بیان شده است.[۵] این رقم یک ادعای سیاسی است، نه یافته‌ی یک مطالعه‌ی علمی یا داده‌ی رسمی و باید با همین احتیاط خوانده شود. این شواهد احتمال وجود نابرابری‌های طبقاتی در تجربه‌ی خدمت سربازی را تقویت می‌کنند، اما برای اثبات توزیع نظام‌مند خطر بر اساس طبقه‌ی اجتماعی کافی نیستند.

با این حال، همین شواهد نیز به‌تنهایی اثبات نمی‌کنند که همه‌ی سربازان طبقات پایین‌تر به‌طور منظم به مناطق پرخطر اعزام می‌شوند. آن‌چه این شواهد نشان می‌دهند، وجود نابرابری بر پایه‌ی جایگاه اجتماعی، ریشه‌ی تاریخی سازوکار پارتی و پیامدهای نابرابر در توزیع هزینه‌هاست. بنابراین رابطه‌ی میان طبقه و خطر را باید فرضیه‌ای جدی و قابل بررسی دانست، نه نتیجه‌ای قطعی. برای تبدیل این فرضیه به نتیجه‌ای مستند، به داده‌های شفاف درباره‌ی توزیع سربازان بر حسب طبقه، محل

خدمت و میزان خطر نیاز است. داده‌هایی که اکنون در دسترس عموم نیست و همین کمبود، ارزیابی قطعی را دشوار می‌کند.

همان پژوهش یادشده چنین استدلال می‌کند که بومی‌سازی سربازی می‌تواند بخشی از بی‌عدالتی‌ها را کاهش دهد، زیرا سربازانی که زمینه‌ی فرهنگی نزدیک‌تری دارند آسان‌تر با یکدیگر کنار می‌آیند و بومی‌سازی ممکن است برخی دشواری‌های ناشی از دوری از خانواده و تفاوت‌های فرهنگی را کاهش دهد. این استدلال هم نابرابری موجود را تأیید می‌کند و هم راه‌حل را در بازنگری در شیوه‌ی توزیع سربازان می‌جوید. یعنی پژوهش فقط به توصیف مشکل بسنده نمی‌کند و امکان اصلاح ساختاری را نیز پیش می‌گذارد. با این حال، درباره‌ی دو ادعای مشخص —تفاوت تخصیص پست‌های نگهبانی بر پایه‌ی سطح تحصیلات و پرداخت پول برای جایگزینی در نگهبانی— در منابع قابل تأیید شاهدی یافت نشد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت پژوهش یادشده هم نابرابری را تأیید می‌کند و هم یک راه اصلاح ساختاری پیشنهاد می‌دهد، اما درباره‌ی آن دو ادعای مشخص سکوت می‌کند. بنابراین نتیجه‌گیری باید با همین سطح از شواهد هم‌خوان باشد: تأیید نابرابری بر پایه‌ی موقعیت اجتماعی و طرح بومی‌سازی به‌عنوان راه‌حل، مستند است اما تفاوت تخصیص پست‌های نگهبانی بر اساس تحصیلات و پرداخت پول برای جایگزینی در نگهبانی، تا زمانی که شاهد قابل ارجاع پیدا نشود، فقط فرضیه است. این تفکیک کمک می‌کند هم از انکار نابرابری فاصله بگیریم و هم ادعاهای بدون سند را به‌عنوان واقعیت قطعی نپذیریم.

مدت خدمت به عنوان جبران رسمی برای مناطق پرخطر

نظام رسمی ایران می‌کوشد خدمت در مناطق «دوردست» یا «پرخطر» را با کوتاه‌کردن مدت خدمت جبران کند. نکته‌ی کلیدی آن است که این نظام در ظاهر منصفانه به نظر می‌رسد. هرچه خطر بیش‌تر، خدمت کوتاه‌تر. اما اگر فرضیه‌ی اصلی درست باشد —یعنی سربازان طبقات پایین‌تر بیش‌تر به مناطق پرخطر اعزام شوند— این جبران یک پارادوکس پدید می‌آورد. کسانی که بیش‌ترین خطر را متحمل می‌شوند، در عوض پاداش می‌گیرند که زودتر از خدمت خارج شوند. این ظاهراً برای سربازان طبقات پایین‌تر مطلوب است اما در واقع خطر و آسیب جسمی و روانی را پیش‌فرض می‌گیرد و آن را با زمان معاوضه می‌کند. به بیان دیگر، کاهش مدت خدمت، خطر را حذف نمی‌کند فقط آن را با کوتاه‌شدن زمان خدمت قابل تحمل‌تر یا توجیه‌پذیرتر می‌سازد.

خود این سازوکار شایسته‌ی بررسی انتقادی است. چه کسی واقعاً به این کاهش مدت نیاز دارد و آیا این کاهش، نابرابری در تخصیص خطر را پنهان می‌کند؟ این نکته باید در نظر گرفته شود که خطر و آسیب جسمی و روانی با زمان معاوضه‌شدنی نیست و کوتاه‌شدن خدمت نمی‌تواند صدمه‌ی جبران‌ناپذیر را جبران کند. از سوی دیگر، وقتی فرد انتخاب واقعی برای رد کردن اعزام پرخطر ندارد، پاداش کاهش مدت به نوعی اجبار نزدیک می‌شود، نه امتیاز و در نهایت این منطق می‌تواند نابرابری را مشروع جلوه دهد. به جای آن‌که تخصیص خطر زیر سؤال برود، با عنوان جبران توجیه می‌شود. بنابراین پرسش عدالت فقط این نیست که آیا خدمت کوتاه‌تر شده، بلکه این است که آیا خطر از ابتدا بر اساس معیارهایی عادلانه توزیع شده است. تا زمانی که معیارهای اعزام شفاف، قابل اعتراض و همراه با داده‌های عمومی نباشد، کاهش مدت خدمت بیش‌تر پوششی بر نابرابری است تا راه‌حلی برای آن.

شواهد قابل تأیید نشان می‌دهد که قوانین رسمی بر اساس فاصله‌ی جغرافیایی و وضعیت تأهل عمل می‌کنند و یک سند دانشگاهی قابل ارجاع، وجود نابرابری بر اساس موقعیت اجتماعی در تخصیص محل خدمت را تأیید می‌کند. با این حال، هیچ منبع قابل تأییدی در دسترس نیست که نشان دهد سربازان از طبقات پایین‌تر به طور سیستماتیک به مناطق پرخطرتر اعزام می‌شوند. رابطه‌ی میان طبقه و خطر، بر اساس شواهد موجود، فرضیه‌ای قابل طرح است، نه واقعیتی اثبات‌شده. همچنین درباره‌ی خرید خدمت، شواهد موجود و موضع رسمی آن است که تا سال ۱۴۰۵ هیچ دستوری در این باره صادر نشده و شایعات مربوط به آن در سطح کمیسیون مجلس نیز تکذیب شده است. [۶]

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت‌ها:

۱- خدمت سربازی ۲۴ ماه شد/ کاهش خدمت سربازان در مناطق غیربومی، هم‌نوا، ۱۶ مهرماه ۱۳۹۹.

۲- مدت سربازی در سال ۱۴۰۵ چند ماه است؟ جزئیات سن مشمولیت، مناطق خدمتی و کسری خدمت، جام‌جم آنلاین، ۱۷ آبان‌ماه ۱۴۰۵.

۳- تشریح جزئیات کسری خدمت سربازی، ایلنا، ۲۹ مردادماه ۱۴۰۳.

۴- هدایتی چنانی، رحمان، بررسی راهکارهای کنترل و کاهش جرم ایراد ضرب و جرح عمدی در نیروهای مسلح، کنفرانس بین المللی حقوق، روانشناسی، علوم تربیتی و رفتاری (بازیابی از وبسایت علم‌نت)، ۱۳۹۹.

۵- ۸۰ درصد سربازان فراری متعلق به دهک‌های پایین جامعه هستند، پیام ما، ۲۵ آذرماه ۱۳۹۵.

۶- تمدید مهلت استفاده از معافیت سه و چهار فرزندی تا پایان ۱۴۰۷، خبرگزاری دفاع، ۱۵ مهرماه ۱۴۰۵.



عکس از خط صلح

حقوق بشر

▪ وقتی جنگ تمام نمی‌شود؛ پیامدهای روانی جنگ بر سربازان وظیفه



مهتاب علینژاد
فعال مدنی و پژوهشگر

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

در روایت‌های رسمی جنگ، معمولاً از پیروزی و شکست، پیشروی و عقب‌نشینی، کشته‌شدگان و مجروحان و خسارات نظامی سخن گفته می‌شود. اما در میان این روایت‌ها، واقعیتی انسانی وجود دارد که کم‌تر به آن پرداخته می‌شود؛ سرنوشت روانی سربازانی که ممکن است نه بر اساس انتخاب شخصی، بلکه در نتیجه‌ی الزام قانونی، فشارهای اجتماعی یا شرایط سیاسی و نظامی، راهی میدان جنگ شده باشند.

سرباز وظیفه، پیش از آن‌که یک نیروی نظامی باشد، شهروندی است که بخشی از مهم‌ترین سال‌های زندگی خود را در اختیار ساختار نظامی قرار می‌دهد. این وضعیت در شرایط جنگی می‌تواند با تجربه‌ای هولناک همراه شود؛ قرار گرفتن در معرض

مرگ، مشاهده‌ی کشته‌شدن هم‌رزمان، مواجهه با اجساد، ترس از اسارت، جراحت و معلولیت و زندگی در شرایطی که هر لحظه امکان پایان یافتن آن وجود دارد.

اما پیامدهای چنین تجربه‌ای لزوماً با پایان جنگ یا اتمام دوره‌ی خدمت سربازی از میان نمی‌روند. برای برخی، جنگ پس از بازگشت به خانه نیز ادامه دارد؛ در کابوس‌ها، اضطراب‌ها، خاطرات ناخواسته، روابط آسیب‌دیده و احساس ناامنی دائمی. به همین دلیل، بررسی پیامدهای روانی جنگ بر سربازان وظیفه صرفاً موضوعی پزشکی نیست؛ این مسئله با حقوق بشر، مسئولیت دولت‌ها و حق انسان‌ها برای برخورداری از سلامت روان ارتباط مستقیم دارد.

ترس از مرگ یکی از طبیعی‌ترین واکنش‌های انسانی است. با این حال، وقتی فرد برای مدت طولانی در محیطی زندگی می‌کند که خطر مرگ در آن واقعی و غیرقابل پیش‌بینی است، این ترس می‌تواند از واکنشی طبیعی و موقت به وضعیتی فرساینده تبدیل شود.

برای سرباز وظیفه –به‌ویژه کسی که تجربه‌ی نظامی محدودی دارد و آمادگی روانی کافی برای مواجهه با خشونت جنگی پیدا نکرده است—، حضور در میدان نبرد می‌تواند به معنای زندگی در وضعیت آماده‌باش دائمی باشد. صدای انفجار، مشاهده‌ی حملات، انتظار برای اعزام به مناطق پرخطر و بی‌اطلاعی از سرنوشت دوستان و اعضای خانواده، سیستم عصبی را در شرایطی از تنش و برانگیختگی مداوم نگه می‌دارد. در چنین وضعیتی، حتی زمانی که خطر فوری وجود ندارد، فرد ممکن است نتواند احساس امنیت کند. اختلال خواب، تپش قلب، تحریک‌پذیری، ترس از صداهای ناگهانی و دشواری در تمرکز، از جمله واکنش‌هایی هستند که ممکن است در پی این تجربه شکل بگیرند.

باید توجه داشت که ترسیدن در جنگ نشانه‌ی ضعف شخصیت یا فقدان شجاعت نیست. ترس، واکنشی طبیعی به تهدید واقعی است. تبدیل کردن این واکنش انسانی به مسئله‌ای شرم‌آور و نسبت دادن برچسب‌هایی مانند ترسو بودن یا نداشتن روحیه‌ی سربازی، تنها باعث پنهان ماندن مشکلات و تشدید آسیب‌های روانی می‌شود.

در کنار این، جنگ فقط بدن انسان را در معرض جراحت قرار نمی‌دهد؛ ذهن و سیستم عصبی او را نیز زیر فشار قرار می‌دهد. مواجهه‌ی طولانی‌مدت با تهدید، بی‌خوابی، ناامنی و نداشتن کنترل بر شرایط زندگی می‌تواند به اضطراب پایدار منجر شود. این اضطراب ممکن است به شکل نگرانی دائمی، بی‌قراری، بدبینی نسبت به آینده، احساس ناامنی، اختلال خواب و دشواری در برقراری روابط اجتماعی خود را نشان دهد.

برای سرباز وظیفه، شرایط خاصی مانند دوری اجباری از خانواده، محدودیت در ارتباط با نزدیکان، نداشتن اختیار در تصمیم‌گیری درباره‌ی محل خدمت و مأموریت‌ها و احساس ناتوانی در کنترل سرنوشت شخصی، می‌تواند این وضعیت را تشدید کند. پس از بازگشت نیز، مشکلات لزوماً پایان نمی‌یابند. برخی افراد نمی‌توانند به زندگی عادی، تحصیل، اشتغال و روابط پیشین خود بازگردند. گاهی فاصله‌ی میان تجربه‌ی هولناک جنگ و انتظارات جامعه از فردی که به خانه بازگشته است، خود به عاملی برای انزوای بیش‌تر تبدیل می‌شود.

سازمان جهانی بهداشت در گزارش سال ۲۰۲۵ خود درباره‌ی سلامت روان در شرایط اضطراری اعلام کرده است که حدود ۲۲ درصد افرادی که در دهه‌ی گذشته تجربه‌ی جنگ یا منازعه داشته‌اند، با یکی از اختلالات روانی مانند افسردگی، اضطراب یا اختلال استرس پس از سانحه مواجه هستند. [۱] این آمار مربوط به جمعیت‌های آسیب‌دیده از منازعه است و نباید آن را میزان شیوع اختلالات روانی در میان سربازان وظیفه دانست. با این حال، نشان می‌دهد که آثار روانی جنگ می‌تواند سال‌ها پس از پایان درگیری نیز بخش بزرگی از جمعیت‌های آسیب‌دیده را تحت‌تأثیر قرار دهد.

در بررسی سلامت روان سربازان، نکته‌ی دیگری نیز وجود دارد که نباید نادیده گرفته شود: همه‌ی مشکلات روان‌شناختی الزاماً پس از ورود به محیط نظامی یا در نتیجه‌ی مواجهه با جنگ ایجاد نمی‌شوند. برخی افراد ممکن است پیش از آغاز خدمت سربازی با مشکلاتی مانند افسردگی، اضطراب یا سایر اختلالات روانی روبه‌رو بوده باشند؛ مشکلاتی که در شرایط پرتنش نظامی و به‌ویژه در دوران جنگ می‌توانند تشدید شوند.

در یک پژوهش گسترده با بررسی ۵۴۲۸ سرباز اعزام‌نشده‌ی ارتش آمریکا مشخص شد که ۲۵.۱ درصد از شرکت‌کنندگان در ۳۰ روز پیش از ارزیابی، معیارهای تشخیص دست‌کم یک اختلال روانی را داشتند. هم‌چنین ۷۶.۶ درصد از افرادی که هنگام ارزیابی دچار اختلال روانی بودند، گزارش کردند که دست‌کم یکی از اختلالاتشان پیش از ورود به خدمت سربازی آغاز شده بود. [۲]

این یافته اهمیت ارزیابی سلامت روان پیش از آغاز خدمت و فراهم کردن حمایت‌های مستمر در دوران خدمت را نشان می‌دهد. در نظام‌های سربازگیری اجباری، این موضوع اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا ممکن است افراد بدون آمادگی روانی کافی و بدون دسترسی به حمایت درمانی مناسب، وارد محیطی شوند که فشارهای روانی آن بسیار فراتر از تجربه‌های معمول زندگی است.

البته این پژوهش روی سربازان غیر اعزام‌شده‌ی ارتش آمریکا انجام شده و مستقیماً درباره‌ی سربازان وظیفه یا افراد حاضر در

میدان جنگ نیست. اهمیت آن برای بحث حاضر، نشان دادن ضرورت تفکیک مشکلات روانی پیشین از آسیب‌هایی است که در دوران خدمت یا در نتیجه‌ی مواجهه با جنگ ایجاد می‌شوند. شناسایی این مشکلات و جلوگیری از تشدید آن‌ها باید بخشی از مسئولیت نهادهای نظامی و دولت‌ها باشد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای روان‌شناختی مواجهه با جنگ، اختلال استرس پس از سانحه یا پی.تی.اس.دی (PTSD) است. این اختلال ممکن است پس از تجربه‌ی مستقیم تهدید مرگ، جراحت شدید، مشاهده‌ی مرگ دیگران یا مواجهه با رویدادهای خشونت‌آمیز ایجاد شود. البته هر فردی که در معرض جنگ قرار می‌گیرد الزاماً به پی.تی.اس.دی مبتلا نمی‌شود و تجربه‌ی ترس، اضطراب یا کابوس به‌تنهایی برای تشخیص این اختلال کافی نیست.

این اختلال می‌تواند با بازگشت ناخواسته‌ی خاطرات جنگ، کابوس‌ها، تصاویر مزاحم ذهنی و احساس دوباره‌ی تجربه‌کردن رویداد همراه باشد. برخی افراد برای دوری از خاطرات دردناک، از مکان‌ها، صداها، افراد یا حتی گفتگوهایی که گذشته را به یادشان می‌آورند اجتناب می‌کنند. گوش‌به‌زنگ بودن دائمی، اختلال خواب، تحریک‌پذیری و واکنش شدید به صداهای ناگهانی نیز از دیگر نشانه‌های احتمالی آن است. در کنار این موارد، تغییرات منفی در خلق و افکار، احساس گناه و شرم، بی‌اعتمادی، ناامیدی، احساس بیگانگی و کاهش علاقه به زندگی روزمره نیز ممکن است بروز کند.

یکی از ابعاد مهم آسیب روانی جنگ، احساس گناه بازماندگان است. سربازی که شاهد کشته‌شدن دوستانش بوده و خود زنده مانده است، ممکن است بارها از خود بپرسد چرا او زنده مانده و دیگران جان باخته‌اند. برخی نیز به دلیل ناتوانی در نجات هم‌رزمان یا مشارکت در رویدادهای خشونت‌آمیز، با احساس گناه و تعارض اخلاقی دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

در این زمینه، مفهوم «آسیب اخلاقی» (Moral Injury) نیز اهمیت دارد. آسیب اخلاقی زمانی مطرح می‌شود که فرد در معرض رویدادهایی قرار می‌گیرد که با باورها و ارزش‌های عمیق اخلاقی او در تعارض هستند؛ مانند مشاهده‌ی خشونت علیه غیرنظامیان، ناتوانی در جلوگیری از آسیب به دیگران یا احساس خیانت از سوی افرادی که به آنان اعتماد داشته است. چنین تجربه‌ای می‌تواند با شرم، خشم، احساس گناه و از دست دادن اعتماد به خود و دیگران همراه شود. البته آسیب اخلاقی لزوماً با تشخیص پی.تی.اس.دی یکسان نیست. [3]

«یکی از خطاهای رایج در مواجهه با پیامدهای جنگ، محدود کردن مسئولیت حمایت از سربازان به دوران حضور آنان در خدمت نظامی است. در حالی که مسئولیت انسانی و اجتماعی در قبال سلامت روان این افراد، با پایان مأموریت یا ترخیص از خدمت پایان نمی‌یابد.»

وقتی جنگ به زندگی خصوصی بازمی‌گردد

یکی از پیامدهای کم‌تر دیده‌شده‌ی جنگ، تأثیر آن بر روابط عاطفی و توانایی سربازان بازگشته از جنگ برای برقراری و حفظ رابطه با دیگران است. تجربه‌ی مداوم ترس، خشونت، فقدان و ناامنی می‌تواند ظرفیت عاطفی فرد را تحت‌تأثیر قرار دهد و او را در بیان احساسات، اعتماد کردن و ایجاد صمیمیت با شریک عاطفی خود دچار مشکل کند. [4]

برخی از این افراد پس از بازگشت، به دلیل تحریک‌پذیری، خشم ناگهانی، گوش‌به‌زنگ بودن دائمی یا کابوس‌های شبانه، در روابط خود با تنش روبه‌رو می‌شوند. برخی دیگر به انزوا و سکوت پناه می‌برند و از گفتگو درباره‌ی تجربه‌هایشان یا حتی از نزدیکی عاطفی فاصله می‌گیرند. احساس گناه ناشی از زنده ماندن، سوگ از دست دادن دوستان و ترس از تکرار حوادث نیز ممکن است بر کیفیت روابط عاشقانه و زندگی مشترک تأثیر بگذارد.

در چنین شرایطی، شریک عاطفی فرد نیز ممکن است با سردرگمی، احساس طردشدگی، فرسودگی روانی و ناتوانی در درک تغییرات رفتاری او مواجه شود. به این ترتیب، آسیب روانی جنگ از محدوده‌ی فردی فراتر می‌رود و به روابط خانوادگی و عاطفی نیز راه پیدا می‌کند.

پژوهش‌های انجام‌شده درباره‌ی نظامیان و کهنه‌سربازان نشان داده‌اند که علائم پی.تی.اس.دی، به‌ویژه اجتناب عاطفی و بی‌حسی هیجانی، می‌توانند با مشکلات صمیمیت و رضایت از روابط خانوادگی و زناشویی ارتباط داشته باشند. این آسیب‌ها حتی ممکن است بر روابط جنسی نیز اثر بگذارند. کاهش میل جنسی، دشواری در تجربه‌ی صمیمیت جسمی، اضطراب هنگام رابطه و ناتوانی در حضور ذهنی و عاطفی در رابطه، از جمله مشکلاتی هستند که در برخی افراد دارای سابقه‌ی تروما گزارش شده‌اند.

با این حال، نباید مسئولیت بازسازی روانی فرد آسیب‌دیده را بر دوش شریک عاطفی یا خانواده‌ی او گذاشت. خانواده می‌تواند منبع حمایت باشد، اما جایگزین درمان تخصصی نیست. بازسازی این روابط به زمان، امنیت روانی، گفتگوی بدون قضاوت و در بسیاری از موارد، دسترسی به روان‌درمانی فردی و زوج‌درمانی نیاز دارد.

جنگ ممکن است سرباز را از میدان نبرد خارج کند، اما گاهی توانایی او برای دوست داشتن، اعتماد کردن و تجربه‌ی آرامش در یک رابطه‌ی عاطفی را نیز برای مدت‌ها تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، یکی از نگران‌کننده‌ترین ابعاد پیامدهای روانی

جنگ، افزایش آسیب‌پذیری برخی سربازان و بازماندگان در برابر افکار و رفتارهای خودکشی است. تجربه‌ی خشونت شدید، پی.تی.اس.دی، افسردگی، احساس گناه، انزوای اجتماعی، مشکلات اقتصادی و دشواری در بازگشت به زندگی عادی می‌توانند در کنار یکدیگر خطر خودکشی را افزایش دهند.

البته جنگ یا حضور در منطقه‌ی عملیاتی به‌تنهایی به معنای افزایش قطعی خطر خودکشی برای همه‌ی افراد نیست. نوع تجربه، شدت مواجهه با خشونت، وضعیت روانی پیشین، حمایت اجتماعی و دسترسی به خدمات درمانی، همگی در میزان آسیب‌پذیری نقش دارند.

در یک پژوهش درباره عوامل مرتبط با افکار خودکشی در میان ۱۳۲۹ سرباز ایرانی مشخص شد که عوامل روان‌شناختی، سابقه و شرایط خانوادگی، مشکلات محیطی و مرتبط با وظایف نظامی و عوامل جمعیت‌شناختی با افکار خودکشی ارتباط معناداری دارند. [۵] این پژوهش اهمیت توجه به شرایط زندگی و محیط خدمت سربازان را در کنار وضعیت روانی فرد نشان می‌دهد.

در پژوهشی دیگر، ارتباط میان مواجهه با شرایط رزمی و افکار و رفتارهای مرتبط با خودکشی در میان نظامیان و کهنه‌سربازان بررسی شد. نتایج این مرور نظام‌مند و فراتحلیل نشان داد که برخی انواع مواجهه با خشونت جنگی، به‌ویژه تجربه‌ی کشتار و رویدادهای خشونت‌آمیز شدید، با افزایش آسیب‌پذیری روانی ارتباط دارند. [۶]

در مورد سربازان وظیفه، مسئله ممکن است پیچیده‌تر باشد؛ زیرا آنان گاهی بدون آمادگی کافی وارد ساختار نظامی می‌شوند و پس از پایان خدمت نیز از حمایت روان‌شناختی مستمر برخوردار نیستند. در برخی موارد، فشارهای خانوادگی، بیکاری، مشکلات اقتصادی و احساس ناتوانی در توضیح تجربه‌های جنگی می‌توانند آسیب‌پذیری فرد را تشدید کنند.

افکار خودکشی را نباید به ضعف اراده، ناسپاسی یا ناتوانی فرد در سازگاری با زندگی نسبت داد. این افکار می‌توانند نشانه‌ی بحرانی جدی باشند که به توجه فوری، حمایت انسانی و مداخله‌ی تخصصی نیاز دارد.

آن‌چه درباره‌ی سربازان می‌دانیم و آن‌چه هنوز نمی‌دانیم

دسترسی به خدمات سلامت روان به‌تنهایی برای حمایت از سربازان کافی نیست. بسیاری از افراد، حتی با وجود آگاهی از مشکلات روانی خود، به دلایل اجتماعی و سازمانی از مراجعه برای درمان خودداری می‌کنند. یکی از موانع مهم در این زمینه، انگ اجتماعی مرتبط با اختلالات روانی است.

در پژوهشی درباره وضعیت سلامت روان نیروهای نظامی آمریکا پس از اعزام به عراق و افغانستان مشخص شد که تنها حدود ۲۳ تا ۴۰ درصد از افرادی که در غربالگری، علائم اختلالات روانی را نشان داده بودند، برای دریافت خدمات سلامت روان مراجعه کرده بودند. هم‌چنین نگرانی از انگ اجتماعی و موانع دریافت خدمات درمانی در میان افرادی که علائم اختلال روانی داشتند، بیش‌تر بود. [۷]

این یافته نشان می‌دهد که ترس از متهم شدن به ضعف روانی، نگرانی درباره‌ی تأثیر مراجعه به روان‌شناس بر موقعیت نظامی و شغلی و بی‌اعتمادی به محرمانه ماندن اطلاعات پزشکی می‌تواند مانعی جدی در مسیر درمان باشد. در مورد سربازان وظیفه، چنین نگرانی‌هایی ممکن است با ترس از برخورد نامناسب مسئولان نظامی یا پیامدهای اداری نیز همراه شود. بنابراین، فراهم کردن خدمات درمانی رایگان به‌تنهایی کافی نیست. این خدمات باید محرمانه، مستقل، قابل دسترس و عاری از هرگونه تبعیض باشند. سرباز باید اطمینان داشته باشد که درخواست کمک روان‌شناختی نه نشانه ضعف است و نه بهانه‌ای برای محرومیت از حقوق یا برخورد تنبیهی با او.

البته پژوهش مورد اشاره [۷] در میان نیروهای نظامی آمریکا انجام شده است و نمی‌توان درصدهای آن را مستقیماً به سربازان وظیفه‌ی ایران یا کشورهای دیگر تعمیم داد. اهمیت آن در نشان دادن یکی از موانع انسانی و سازمانی دریافت درمان است؛ مانعی که ضرورت بررسی مستقل آن در نظام‌های سربازگیری مختلف وجود دارد.

در واقع، یکی از محدودیت‌های مهم در بررسی پیامدهای روانی جنگ این است که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های شناخته‌شده‌ی بین‌المللی بر نیروهای نظامی حرفه‌ای، سربازان اعزام‌شده و کهنه‌سربازان کشورهایی مانند ایالات متحده متمرکز بوده‌اند. [۲ و ۷]

این پژوهش‌ها از نظر علمی برای شناخت سازوکارهای آسیب روانی، عوامل خطر و موانع درمان ارزشمندند؛ اما جمعیت مورد مطالعه‌ی آن‌ها از نظر ساختار نظامی، شرایط استخدام و اعزام، فرهنگ سازمانی، نظام سلامت و ویژگی‌های اجتماعی با سربازان وظیفه در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر تفاوت دارد. بنابراین، آمار و درصدهای به‌دست‌آمده از این مطالعات را نمی‌توان بدون بررسی‌های تطبیقی و توجه به شرایط بومی به سربازان وظیفه در کشورهای دیگر تعمیم داد.

در ایران نیز پژوهش‌هایی درباره‌ی سلامت روان سربازان و خانواده‌های افراد آسیب‌دیده از جنگ انجام شده است؛ بنابراین، ادعای فقدان مطلق تحقیقات در این زمینه درست نیست. برای نمونه، در پژوهشی درباره‌ی سلامت روان ۹۳۰ سرباز وظیفه در دوران آموزش نظامی در استان گیلان مشخص شد که ۳۵.۲ درصد از شرکت‌کنندگان در گروه دارای احتمال خطر مشکلات سلامت روان قرار داشتند و نشانه‌هایی مانند اضطراب، بی‌خوابی، اختلال در عملکرد اجتماعی و افسردگی گزارش شد. با این حال،



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

این پژوهش درباره‌ی سربازان حاضر در میدان جنگ نبود و نمی‌توان نتایج آن را معادل میزان آسیب روانی ناشی از جنگ دانست. [۸]

هم‌چنین پژوهشی دیگر در سال ۲۰۱۴ سلامت روان همسران جانبازان جنگ ایران و عراق مبتلا به پی.تی.اس.دی را بررسی کرد. نتایج این مطالعه نشان داد که همسران جانبازان مبتلا به پی.تی.اس.دی در مقایسه با گروه کنترل، مشکلات بیش‌تری در سلامت عمومی، اضطراب، بی‌خوابی و افسردگی داشتند. این مطالعه اهمیت توجه به خانواده‌ها را نشان می‌دهد، اما حجم نمونه‌ی محدود آن، یعنی ۸۰ نفر، امکان تعمیم گسترده‌ی نتایج را فراهم نمی‌کند. [۹]

یک مرور نظام‌مند درباره‌ی سلامت روان نیروهای نظامی ایران نیز در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است. این مرور از محدود بودن تعداد مطالعات واجد شرایط و کمبود پژوهش‌هایی که به‌طور مستقیم شیوع اختلالات روانی را در نیروهای نظامی بررسی کرده‌اند، حکایت دارد. [۱۰]

بنابراین، مسئله‌ی اصلی را باید نه فقدان مطلق پژوهش، بلکه محدودیت داده‌های موجود، پراکندگی مطالعات و نبود بررسی‌های جامع و مستمر دانست. به‌ویژه درباره‌ی سربازان وظیفه‌ای که در جنگ‌های معاصر حضور دارند، وضعیت سلامت روان آنان پیش از اعزام، حین جنگ و پس از بازگشت، و هم‌چنین پیامدهای این تجربه بر همسران، والدین، فرزندان و سایر اعضای خانواده، هم‌چنان به تحقیقات گسترده‌تر و مستقل نیاز دارد.

در بسیاری از موارد، اطلاعات قابل اتکا درباره‌ی میزان ابتلا به پی.تی.اس.دی، افسردگی، اضطراب مزمن، افکار خودکشی و مشکلات روابط خانوادگی در میان سربازان وظیفه در دسترس عموم نیست. نبود آمار شفاف و پیگیری بلندمدت، برنامه‌ریزی برای پیشگیری و درمان را دشوار می‌کند و ممکن است بخش بزرگی از آسیب‌های روانی را از دید جامعه و نهادهای مسئول پنهان نگه دارد. این کمبود پژوهشی خود مسئله‌ای حقوق بشری است؛ زیرا بدون شناسایی، ثبت و بررسی آسیب‌ها، امکان مطالبه‌گری مؤثر و پاسخ‌گو کردن نهادهای مسئول نیز محدود می‌شود.

با وجود تفاوت‌های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی میان کشورها، برخی واکنش‌های روان‌شناختی انسان در مواجهه با تهدید، خشونت، فقدان و ناامنی، ریشه در ویژگی‌های مشترک انسانی دارند. ترس از مرگ، نیاز به امنیت، سوگ از دست دادن عزیزان، اضطراب در برابر آینده‌ی نامعلوم، احساس تنهایی، نیاز به تعلق و محبت و تلاش برای حفظ کرامت و هویت شخصی، تجربه‌هایی نیستند که به ملیت یا مذهب خاصی تعلق داشته باشند.

انسان، صرف‌نظر از این‌که در کدام کشور زندگی می‌کند، به امنیت جسمی و روانی، ارتباط عاطفی، حمایت اجتماعی و احساس کنترل بر زندگی خود نیاز دارد. قرار گرفتن در معرض تهدید مرگ، مشاهده‌ی خشونت، از دست دادن دوستان و تجربه‌ی ناتوانی در تغییر شرایط، می‌تواند این نیازهای بنیادین را در هر انسانی تحت‌تأثیر قرار دهد.

از این منظر، می‌توان برخی سازوکارهای روان‌شناختی جنگ را در میان سربازان کشورهای مختلف به‌عنوان تجربه‌هایی مشترک بررسی کرد؛ برای مثال، واکنش ترس به خطر، سوگ ناشی از فقدان، گوش‌به‌زنگی پس از تجربه‌ی تهدید، بازگشت ناخواسته‌ی خاطرات و دشواری در اعتماد و برقراری صمیمیت پس از تجربه‌ی خشونت.

با این حال، مشترک بودن سازوکارهای انسانی به معنای یکسان بودن تجربه‌ها یا پیامدهای جنگ نیست. شدت آسیب، نحوه‌ی بروز نشانه‌ها، امکان صحبت کردن درباره‌ی مشکلات روانی، نگرش جامعه به سربازان آسیب‌دیده، ساختار خانواده، باورهای فرهنگی و دسترسی به خدمات درمانی می‌توانند در کشورهای مختلف متفاوت باشند. بنابراین، ویژگی‌های مشترک انسانی باید نقطه‌ی آغاز پژوهش‌های تطبیقی باشند، نه جایگزین بررسی‌های بومی و علمی.

ممکن است سربازی در ایران، اوکراین، آمریکا یا هر کشور دیگری، در مواجهه با مرگ هم‌رزمان خود احساس سوگ و درماندگی کند؛ اما این‌که بتواند این احساسات را بیان کند، از خانواده کمک بگیرد، به روان‌شناس مراجعه کند یا از حمایت اجتماعی برخوردار شود، به شرایط فرهنگی و ساختاری جامعه‌ای بستگی دارد که در آن زندگی می‌کند.

توجه به این وجوه مشترک انسانی، امکان گفتگویی فراتر از مرزهای سیاسی و ملی را فراهم می‌کند. سلامت روان سربازان نباید به مسئله‌ای مختص یک ملت یا یک ارتش تبدیل شود؛

بلکه باید آن را بخشی از دغدغه‌ی جهانی درباره‌ی کرامت انسان، حق زندگی و حق برخورداری از سلامت دانست.

پایان جنگ و آغاز مسئولیت جامعه

یکی از خطاهای رایج در مواجهه با پیامدهای جنگ، محدود کردن مسئولیت حمایت از سربازان به دوران حضور آنان در خدمت نظامی است. در حالی که مسئولیت انسانی و اجتماعی در قبال سلامت روان این افراد، با پایان مأموریت یا ترخیص از خدمت پایان نمی‌یابد.

سربازی که از میدان جنگ بازمی‌گردد، ممکن است از نظر جسمی سالم به نظر برسد، اما با آسیب‌هایی زندگی کند که در معاینات معمول پزشکی قابل مشاهده نیستند. به همین دلیل، دولت‌ها و نهادهای مسئول باید حمایت روان‌شناختی از سربازان را بخشی از تعهدات خود بدانند؛ حمایتی که نباید صرفاً به غربالگری‌های کوتاه‌مدت یا ثبت رسمی آسیب‌ها محدود شود.

این مسئولیت از پیش از آغاز خدمت شروع می‌شود و باید تا سال‌ها پس از بازگشت ادامه پیدا کند. ارزیابی روان‌شناختی پیش و پس از خدمت، هم برای شناسایی آسیب‌پذیری‌های پیشین و هم برای بررسی تغییرات روانی پس از مواجهه با جنگ ضروری است. سربازان باید به خدمات سلامت روان رایگان و محرمانه دسترسی داشته باشند و بتوانند بدون ترس از مجازات، محرومیت یا انگ اجتماعی درباره مشکلات خود صحبت کنند.

در کنار این موارد، دسترسی به درمان تخصصی پی.تی.اس.دی و سایر اختلالات مرتبط با تروما، از جمله روان‌درمانی‌های مبتنی بر شواهد و خدمات روان‌پزشکی در صورت نیاز، اهمیت دارد. بازگشت به تحصیل، اشتغال و زندگی اجتماعی نیز باید با برنامه‌های حمایتی همراه باشد؛ زیرا مشکلات اقتصادی، بیکاری و انزوای اجتماعی می‌توانند روند بازگشت به زندگی عادی را دشوارتر کنند.

از سوی دیگر، ایجاد سازوکارهای مستقل برای ثبت و بررسی آسیب‌ها ضروری است. آمار مربوط به خودکشی، اختلالات روانی و آسیب‌های ناشی از جنگ باید به‌صورت شفاف و با رعایت محرمانگی منتشر شود. خانواده‌ی سربازان نیز نباید از این حمایت‌ها کنار گذاشته شوند؛ زیرا آنان ممکن است با پیامدهای روانی جنگ مواجه شوند و برای سازگاری با شرایط جدید به آموزش و حمایت نیاز داشته باشند.

این حمایت‌ها نباید با پایان خدمت یا چند جلسه مشاوره‌ی اولیه متوقف شوند. برخی اختلالات روانی ممکن است ماه‌ها یا حتی سال‌ها پس از تجربه‌ی جنگ آشکار شوند. به همین دلیل، پیگیری بلندمدت سلامت روان و فراهم کردن امکان انجام پژوهش‌های مستقل و قابل دسترس در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی اهمیت دارند. مطالعات در بازه‌های زمانی طولانی درباره سلامت روان سربازان وظیفه و خانواده‌های آنان می‌توانند به شناخت بهتر ابعاد این آسیب‌ها و طراحی برنامه‌های پیشگیرانه و درمانی کمک کنند.

موضوع آسیب‌های روانی سربازان وظیفه را نمی‌توان تنها در چارچوب پزشکی و درمانی بررسی کرد. این مسئله با حقوق بنیادین انسان‌ها ارتباط مستقیم دارد. حق بر سلامت، امنیت فردی، کرامت انسانی و دسترسی به خدمات درمانی، حقوقی نیستند که با ورود فرد به ساختار نظامی از میان بروند. حتی در شرایط جنگی نیز انسان‌ها از حقوق بنیادین خود محروم نمی‌شوند.

در نظام‌هایی که خدمت اجباری وجود دارد، ضرورت توجه به آسیب‌پذیری سربازان وظیفه اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. وقتی فرد اختیار محدودی در انتخاب ورود به ساختار نظامی، محل خدمت یا شرایط حضور در جنگ دارد، مسئولیت نهادهای تصمیم‌گیر در قبال سلامت و امنیت او نیز باید جدی‌تر بررسی شود.

دولت‌ها نمی‌توانند از یک سو شهروندان را به انجام خدمت نظامی ملزم کنند و از سوی دیگر، مسئولیت پیامدهای جسمی و روانی این خدمت را پس از پایان آن به خود افراد و خانواده‌هایشان واگذار کنند. از منظر حقوق بشری، دسترسی به خدمات درمانی، حمایت در برابر رفتارهای تحقیرآمیز و خشونت، حفظ کرامت انسانی و برخورداری از سازوکارهای مؤثر برای گزارش تخلفات، از جمله موضوعاتی هستند که باید در سیاست‌گذاری مربوط به سربازان مورد توجه قرار گیرند.

«دولت‌ها نمی‌توانند از یک سو شهروندان را به انجام خدمت نظامی ملزم کنند و از سوی دیگر، مسئولیت پیامدهای جسمی و روانی این خدمت را پس از پایان آن به خود افراد و خانواده‌هایشان واگذار کنند. از منظر حقوق بشری، دسترسی به خدمات درمانی، حمایت در برابر رفتارهای تحقیرآمیز و خشونت، حفظ کرامت انسانی و برخورداری از سازوکارهای مؤثر برای گزارش تخلفات، از جمله موضوعاتی هستند که باید در سیاست‌گذاری مربوط به سربازان مورد توجه قرار گیرند.»

نباید فراموش کرد که سرباز وظیفه پیش از آن‌که موضوعی در برنامه‌ریزی نظامی باشد، انسانی با حق زندگی، سلامت، انتخاب، امنیت و آینده است. جنگ تنها با شمار کشته‌شدگان و مجروحان قابل اندازه‌گیری نیست. بخشی از هزینه‌های آن در زندگی کسانی باقی می‌ماند که زنده بازمی‌گردند، اما ممکن است دیگر هرگز همان انسان پیش از جنگ نباشند. سربازی که شب‌ها با کابوس از خواب می‌پرد، کسی که از شنیدن صدای انفجار یا حتی صدای بسته شدن یک در وحشت‌زده می‌شود، یا فردی که

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷



(عکس از شبکه‌های اجتماعی)

سال‌ها پس از پایان خدمت هنوز نمی‌تواند درباره‌ی آن‌چه دیده است صحبت کند، بخشی از واقعیت انسانی جنگ را به نمایش می‌گذارد.

پیامدهای جنگ تنها به ذهن و جسم سرباز محدود نمی‌شوند؛ این پیامدها می‌توانند به رابطه‌ی عاطفی، زندگی مشترک، خانواده، تحصیل، اشتغال و توانایی فرد برای ساختن آینده‌ای امن نیز سرایت کنند. در نتیجه، هزینه‌ی جنگ گاهی سال‌ها پس از پایان درگیری، در زندگی شخصی و اجتماعی بازماندگان پرداخت می‌شود.

اگر جامعه تنها برای کشته‌شدگان سوگواری کند و از بازماندگان بخواهد سکوت کنند، بخش مهمی از حقیقت جنگ را نادیده گرفته است. توجه به سلامت روان سربازان وظیفه نه ترحم است و نه امتیازی ویژه؛ بلکه به‌رسمیت شناختن کرامت انسانی و مسئولیتی اجتماعی است. هیچ فردی نباید به دلیل انجام وظیفه نظامی، از حق برخورداری از حمایت روانی و درمان محروم شود. شاید مهم‌ترین پرسش این نباشد که یک سرباز چگونه باید با جنگ کنار بیاید؛ بلکه این باشد که چرا جامعه و ساختارهای سیاسی و نظامی، پس از قرار دادن انسان‌ها در معرض چنین تجربه‌هایی، مسئولیت پیامدهای آن را به خود آنان و خانواده‌هایشان واگذار می‌کنند؟ جنگ ممکن است در تقویم سیاسی کشورها به پایان برسد، اما تا زمانی که آسیب‌دیدگان آن بدون حمایت و درمان رها شده‌اند، پیامدهای انسانی جنگ هم‌چنان ادامه دارد.

پانوشت‌ها:

1. World Health Organization. (2025, May 6). Mental health in emergencies.

2. Kessler, R. C., Heeringa, S. G., Stein, M. B., Colpe, L. J., Fullerton, C. S., Hwang, I., Naifeh, J. A., Nock, M. K., Petukhova, M., Sampson, N. A., Schoenbaum, M., Zaslavsky, A. M., & Ursano, R. J. (2014). Thirty-day prevalence of DSM-IV mental disorders among nondeployed soldiers in the US Army: Results from the Army Study to Assess Risk and Resilience in Servicemembers (Army STARRS). JAMA Psychiatry, 71(5), 504–513.

3. Beech, E. H., Mackey, K. M., Parr, N. J., Baltich Nelson, B., Young, S., & Belsher, B. E. (2024). Moral injury and mental health among US military service members and veterans: A systematic review and evidence overview. U.S. Department of Veterans Affairs.

4. Birkley, E. L., Eckhardt, C. I., & Dykstra, R. E. (2016). Posttraumatic stress disorder symptoms, intimate partner violence, and relationship functioning: A meta-analytic review. Journal of Traumatic Stress, 29(5), 397–405.

5. Anisi, J., Majdian, M., & Mirzamani, S. M. (2010). The factors associated with suicide ideation in Iranian soldiers. Iranian Journal of Psychiatry, 5(3), 97–101.

6. Bryan, C. J., Griffith, J. E., Pace, B. T., Hinkson, K., Bryan, A. O., Clemans, T. A., & Imel, Z. E. (2015). Combat exposure and risk for suicidal thoughts and behaviors among military personnel and veterans: A systematic review and meta-analysis. Suicide and Life-Threatening Behavior, 45(5), 633–649.

7. Hoge, C. W., Castro, C. A., Messer, S. C., McGurk, D., Cotting, D. I., & Koffman, R. L. (2004). Combat duty in Iraq and Afghanistan, mental health problems, and barriers to care. The New England Journal of Medicine, 351(1), 13–22.

8. Kivehee, E., & Jalali, H. (2014). Mental health screening of Iranian conscripts during basic military training in Guilan province. Annals of Military and Health Sciences Research, 12(3), Article e63275.

9. Taghva, A., Dabbaghi, P., Shafighi, S., Mortazaviha, S. M. A., & Donyavi, V. (2014). Mental health in spouses of Iraq-Iran war veterans with PTSD. Journal of Archives in Military Medicine, 2(1), Article e17010.

10. Bourbour, V., Moeeni, F., & Taheri, N. (2018). Mental health assessment in Iranian military forces: A systematic review [Conference abstract].



عکس از شبکه‌های اجتماعی

حقوق بشر

▪ خرید خدمت سربازی؛ داستان قدیمی دارا و ندار



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

داستان تفاوت و تبعیض میان آنان که دارند و آنان که ندارند، همیشه و همه‌جا خودش را نشان داده است. گویی این نابرابری اقتصادی که عده‌ای آن‌قدر دارند که نمی‌دانند چه کنند و عده‌ای به قول معروف، آه ندارند که با ناله سودا کنند، داستان همه‌ی گاه‌های زندگی انسان ایرانی است: از زمان تولد تا کودکی، سپس مدرسه و دانشگاه و برای فرزندان ذکور خانواده‌ها، سربازی. سربازی‌ای که بعضاً در مقاطع مختلف، امکان خرید آن برای داراها فراهم شده و آنانی که به لحاظ اقتصادی ضعیف بوده‌اند، راهی پادگان‌ها شده و سر از برجک‌های نگهبانی درآورده‌اند و لب مرزها خدمت کرده‌اند. متأسفانه بوده‌اند کسانی که بر اثر فشار خدمت سربازی، لوله‌ی اسلحه را زیر گلویشان گذاشتند و با چکاندن ماشه‌ای، جان خود را ستاندند. جوانانی با

هزار امید و آرزو که آموزش نظامی بسیار کمی هم دیده‌اند و باید با خطراتی دست‌وپنجه نرم کنند که افسران آموزش‌دیده‌ی نظامی هم گاه از مواجهه با آن‌ها درمی‌مانند. وقتی هم که کار به وضعیت جنگی می‌رسد، مصیبت دوچندان می‌شود.

داستان سربازی در ایران از خرداد ۱۳۰۴ آغاز می‌شود؛ زمانی که مجلس شورای ملی مصوب کرد که همه‌ی مردان حداقل ۲۱ ساله باید به احبار به خدمت سربازی اعزام شوند. البته در سال ۱۲۹۴، اولین قانون سربازگیری در مجلس شورای ملی به تصویب رسیده بود. قانونی که در سال ۱۳۰۴ با نام «خدمت اجباری» تثبیت شد، چند سالی هم دست‌نخورده باقی ماند. نام این قانون امروز به «خدمت وظیفه‌ی عمومی» تغییر کرده و نهاد اجراکننده‌ی آن «سازمان وظیفه‌ی عمومی» نامیده شده است. قانونی که از زمان تصویب تاکنون فراز و نشیب‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته است و هر بار که ماده یا تبصره‌ای به آن اضافه و یا بندی از آن حذف می‌شود، مخالفان و موافقانی دارد.[1]

مسئله اما فقط خود سربازی نیست. پرسش درباره‌ی پدیده‌ای است به نام خرید خدمت سربازی؛ پدیده‌ای که در دوره‌های مختلف مطرح شده، گاه به اجرا درآمده و گاه در حد پیشنهاد باقی مانده است. سؤال این‌جاست که این داستان از کجا آغاز شد؟ از چه زمانی حکومت‌ها و دولت‌ها به این فکر افتادند که می‌شود برای معافیت از تکلیفی که آن را وظیفه‌ای همگانی می‌دانند، قیمت تعیین کرد؟ چه شد که در دوره‌هایی، دفاع از آب و خاک و انجام وظیفه در برابر وطن، به مسئله‌ای قابل محاسبه به ریال و تومان بدل شد؟ و اساساً دولت‌ها با چه توجیهی به خود اجازه دادند که میان فرزندان خانواده‌های ایرانی، بر اساس توانایی مالی‌شان، تفاوت قائل شوند؟

این داستان، مسئله‌ی دیروز و امروز نیست. مسئله‌ی این دولت و آن دولت هم نیست. ماجرا حتی فقط به پس از انقلاب بهمن ۵۷ هم محدود نمی‌شود. سابقه‌ی آن را باید در سال‌های پیش از انقلاب جست‌وجو کرد؛ هرچند در هر دوره، دولت‌ها به فراخور شرایط اقتصادی، اجتماعی و نیازهای نظامی کشور، توجیهات متفاوتی برای اجرای آن داشته‌اند.

مسئله‌ی سرباز مازاد

از همان زمان آغاز طرح سربازی اجباری، یک پرسش در میان بود: اگر شمار مشمولان خدمت سربازی بیش از نیاز ارتش (در آن زمان تنها نیرویی که سرباز وظیفه می‌گرفت) باشد، با این جمعیت چه باید کرد؟ آیا همه‌ی آنان باید به خدمت اعزام شوند، حتی اگر ارتش نیازی به حضورشان نداشته باشد؟ همین شد که در ششم آبان‌ماه ۱۳۴۳، قانونی با عنوان «قانون مربوط به معافیت مشمولین نظام وظیفه‌ی مازاد بر احتیاج ارتش» به تصویب نهایی مجلس سنا رسید. بر اساس این قانون، ابتدا کسانی که داوطلب انجام خدمت سربازی بودند، به خدمت اعزام می‌شدند و چنان‌چه تعداد داوطلبان کم‌تر از نیاز ارتش بود، کسری نیروی انسانی از طریق قرعه‌کشی میان دیگر مشمولان تأمین می‌شد. آنانی که قرعه‌ی اعزام به نامشان درنمی‌آمد، می‌توانستند با پرداخت مبلغی، برای همیشه در زمان صلح از خدمت زیر پرچم معاف شوند. این مبلغ برای دارندگان مدرک لیسانس و بالاتر هزار تومان، برای دیپلمه‌ها پانصد تومان و برای سایر مشمولان صد و پنجاه تومان بود. بنا بر همین قانون، درآمد حاصل از این معافیت‌ها نیز باید صرف ساخت دبستان و درمانگاه در روستاهای کشور می‌شد.[2]



دو سرباز ایرانی در دوره‌ی پهلوی در سال ۱۳۲۶ (اثرشخصی حامد فرشاد)

البته قانون‌گذار در آن روزگار برای آنانی هم که توان پرداخت این مبالغ را نداشتند، راهی پیش‌بینی کرده بود. این دسته از مشمولان معافیت موقت دریافت می‌کردند و اگر در قرعه‌کشی دوم نیز برای اعزام انتخاب نمی‌شدند، بدون پرداخت وجه، برای همیشه در زمان صلح از خدمت زیر پرچم معاف می‌شدند. یعنی برخلاف آن‌چه بعدها در جمهوری اسلامی «خرید خدمت سربازی» نام گرفت، در این‌جا نفس تمکن مالی نبود که فرد را واجد شرایط معافیت از سربازی می‌کرد. ابتدا می‌بایست عدم نیاز ارتش به فرد مشمول محرز می‌شد و بعد مسئله‌ی پرداخت پول یا عدم پرداخت آن به میان می‌آمد.[2] البته فساد در حاکمیت ایران امری تاریخی است. آن‌چه گفته شد، رژیم حقوقی آن زمان بود. در رژیم حقیقی اما بعید نیست که در آن

روزگاران هم جماعتی با اعمال نفوذ از رفتن فرزندانشان به خدمت سربازی جلوگیری کرده باشند.

این قانون چندان دوامی نیاورد. در سی‌ام اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۷ — یعنی کم‌تر از چهار سال پس از تصویب قانون مذکور — مجلسین (شورا و سنا) آن را لغو کردند و مقرراتی برای به‌کارگیری مشمولان مازاد بر احتیاج ارتش در امور عمرانی و تولیدی کشور به تصویب رساندند[۳]؛ آن هم در ارتشی که در سال‌های آخر حکومت پهلوی، یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های خاورمیانه بود و نظامی که نقش ژاندارمی را در منطقه ایفا می‌کرد.

انقلاب و روایت نظام تازه

داستان دریافت پول در برابر معافیت از خدمت سربازی به همین‌جا ختم نشد. سال‌ها بعد، پس از یک انقلاب و در نظام سیاسی دیگری که مدعی برقراری عدالت اجتماعی و دفاع از مستضعفان بود، این سیاست دوباره سر برآورد. نخست در سال ۱۳۵۸ و با تصور این‌که انقلاب شده و به ارتش هم اعتمادی نیست که جوانان را برای خدمت به آن بفرستند، همه‌ی مشمولان بالای ۲۰ سال از خدمت معاف شدند.[۴] پس از آن هم جنگ شد. ارتش کم‌توان با سپاهی که تازه به موازات ارتش (و به دلایل مختلف، از جمله بی‌اعتمادی انقلابیون به ارتش) تشکیل شده بود، در کنار بسیاری از نیروهای مردمی به مقابله با ارتش متجاوز رژیم بعث عراق پرداختند. زمان گذشت. جنگ پایان یافت و عصر موسوم به سازندگی، به زعامت اکبر هاشمی رفسنجانی رسید.

سال ۱۳۷۰ بود. در این سال شورای عالی امنیت ملی مصوبه‌ای داشت که بر اساس آن، گروهی از مشمولان غایب داخل و خارج از کشور می‌توانستند با پرداخت مبالغی از خدمت سربازی معاف شوند. بنا بر گزارش کارشناسی‌ای که در سوم بهمن‌ماه ۱۳۸۰ درباره‌ی وضعیت خرید خدمت سربازی به مجلس شورای اسلامی ارائه شده بود، از جمله مشمولان این طرح، غایبان متولد سال ۱۳۴۷ و پیش از آن با مدارک تحصیلی فوق‌دیپلم و پایین‌تر بودند. برای افراد زیردیپلم مبلغ ۳۵۰ هزار تومان، برای دیپلمه‌ها ۵۰۰ هزار تومان و برای دارندگان مدرک فوق‌دیپلم ۶۰۰ هزار تومان تعیین شده بود. هرچه هم مدرک تحصیلی فرد بالاتر می‌رفت، مبلغی که می‌بایست برای خلاصی از خدمت سربازی می‌پرداخت، بیش‌تر می‌شد. یعنی هرچه فردی بیش‌تر درس خوانده بود، باید مبلغ بیش‌تری می‌پرداخت تا به خدمت سربازی نرود؛ امری که بعداً هم در جمهوری اسلامی ادامه پیدا کرد. همین امر مشوقی برای عده‌ای از جوانان شد که نخست خدمت را بخرند و بعد به دانشگاه بروند. دقیقاً معلوم نیست که این طرح، چه تعداد جوان را از تحصیل دانشگاهی متصل به دوران دبیرستان‌شان باز داشت.

این گزارش هم‌چنین ذکر کرده بود که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶، حدود ۷۰ هزار نفر خدمت سربازی خود را خریدند؛ ۶۴ هزار و ۹۰۹ نفر از مشمولان داخل کشور و چهار هزار و ۸۵۰ نفر از ایرانیان مقیم خارج از کشور.[۴] ظاهر ماجرا این بود که مسئله، تعیین تکلیف کسانی است که سال‌هاست مشمول‌اند و به خدمت نرفته‌اند؛ کسانی که از رفتن به جنگ خودداری کرده، وارد بازار کار شده، تشکیل خانواده داده‌اند و مسئولیت تأمین معاش را برعهده گرفته‌اند و حالا نمی‌شود در این وضعیت، آن‌ها را به خدمت فرستاد. ظاهرش این بود. اما در واقع مسئله، خرید خدمت کسانی بود که توان اقتصادی داشتند. بالاخره این هم پولی بود که از جیب مردم به صندوق بودجه‌ی عمومی سرازیر می‌شد. امری که در زمان سید محمد خاتمی بیش‌تر عیان شد؛ در سال دوم دولت خاتمی، قیمت نفت به‌شدت کاهش پیدا کرده بود. دولت نفتی که بخش قابل توجهی از درآمدش را از فروش نفت به دست می‌آورد، حال باید فکری به حال کسری بودجه خود می‌کرد. یکی از راه‌های درآمدزایی، فروش خدمت سربازی بود.

این‌جا دیگر نیاز نبود تا سال‌ها از موعد اعزام فرد گذشته باشد. مشمولان جوان‌تر هم می‌توانستند، اگر پولش را داشتند، خدمت سربازی‌شان را بخرند. مبلغ خرید خدمت در ابتدای اجرای این طرح از یک میلیون و ۱۰۰ هزار تومان برای افراد زیردیپلم تا دو میلیون و ۱۰۰ هزار تومان برای دارندگان مدرک دکترای پزشکی و بالاتر تعیین شده بود.[۵]

بر اساس بند «ط» تبصره‌ی ۹ قانون بودجه سال ۱۳۷۹ و آیین‌نامه‌ی اجرایی آن، مصوب دوازدهم تیرماه همان سال، مشمولان دیپلم و پایین‌تر متولد سال‌های ۱۳۳۸ تا پایان ۱۳۶۰، فوق‌دیپلم‌ها تا پایان ۱۳۵۸، لیسانس‌ها تا پایان ۱۳۵۶، فوق‌لیسانس‌ها تا پایان ۱۳۵۴ و دارندگان مدرک دکترا و بالاتر تا پایان ۱۳۵۲، با رعایت محدوده‌ی سنی و دیگر شرایط مقرر، می‌توانستند پس از پرداخت مبالغ تعیین‌شده و طی دوره‌ی آموزش نظامی، از انجام خدمت دوره‌ی ضرورت در زمان صلح معاف شوند.[۶] در سال ۱۳۷۹، مبلغ خرید خدمت برای افراد زیردیپلم یک میلیون و ۲۱۰ هزار تومان و برای دارندگان مدرک دکترای پزشکی دو میلیون و ۳۱۰ هزار تومان بود. مشمولانی هم که بیش از یک سال غیبت داشتند، می‌بایست مبالغ بیش‌تری می‌پرداختند. البته در این آیین‌نامه برای مددجویان کمیته‌ی امداد و سازمان بهزیستی، تخفیف‌هایی بین ۵۰ تا ۹۰ درصد و برای مشمولان متأهل واجد شرایط نیز تخفیف ۵۰ درصدی در نظر گرفته شده بود. هم‌چنین مقرر شده بود ده درصد

از درآمد فروش سربازی صرف آموزش نظامی خریداران خدمت و بهبود شرایط سربازان حین خدمت شود.[۶] تخفیف هم فقط مختص اینان نبود. مقرر شده بود وابستگان خانواده‌های شهدا (از جمله جان‌باختگان جنگ هشت ساله)، مفقودالاثرها و جانبازان بیست‌وپنج درصد و بالاتر، از نود درصد و آزادگان و جانبازان زیر بیست‌وپنج درصد، از پنجاه درصد تخفیف برخوردار شوند.[۶] قرار هم شد که یک درصد از درآمد حاصل‌شده از این قانون، جهت بازسازی و تجهیز و هم‌چنین تشویق کارکنان وظیفه‌ی عمومی در اختیار نیروی انتظامی قرار بگیرد.[۶] نتیجه هم این شد که تنها طی سال‌های ۷۸ تا ۷۹، دست‌کم ۳۶۰ هزار نفر سربازی خود را خریدند.[۷]

سال ۱۳۸۰ که شد، همه‌چیز تغییر کرد و با تصویب مجلس وقت، در دهه‌ی ۸۰ خرید خدمت برای مشمولان داخل کشور انجام نشد؛ گفته شد که این کار امتیازی برای ثروتمندان است که باعث بی‌عدالتی اجتماعی و ظلم به فقرا می‌شود.[۱] این در حالی است که این اتفاق افتاده بود. سال‌ها بعد نیز، وقتی در بهمن‌ماه ۱۴۰۰ بار دیگر پیشنهاد خرید خدمت سربازی مطرح شد، کاربرانی گفتند که این قضیه تنها راهکاری برای آقازاده‌هاست که سربازی نروند.[۸]

البته در آن زمان فروش سربازی به گروهی از ایرانیان مقیم خارج از کشور هم‌چنان ادامه یافت. آن دسته از مشمولانی که تا پایان سال ۱۳۸۲ از ایران خارج شده و واجد شرایط تعیین‌شده بودند، می‌توانستند با پرداخت ده میلیون تومان خدمت سربازی‌شان را بخرند. این امکان تا مردادماه ۱۳۹۲ برقرار بود و با پایان دولت محمود احمدی‌نژاد، تسهیلاتی برای رفت‌وآمد مشمولان مقیم خارج از کشور، بدون نیاز به خرید خدمت، جایگزین آن شد.[۹]

در دوران دولت حسن روحانی بار دیگر داستان فروش سربازی مطرح شد. فقط این بار نامش را عوض کردند. نامش این بار شد: جریمه‌ی مشمولان غایب. بر اساس بند «ط» تبصره‌ی ۱۶ قانون بودجه سال ۱۳۹۴، مشمولانی که بیش از هشت سال غیبت داشتند، می‌توانستند با پرداخت مبالغی بین ده میلیون تومان برای زیردیپلم‌ها تا پنجاه میلیون تومان برای دارندگان مدرک پزشکی تخصصی و بالاتر، از خدمت سربازی معاف شوند. به ازای هر سال غیبت مازاد بر هشت سال هم ده درصد به مبلغ جریمه اضافه می‌شد. مشمولان متأهل پنج درصد و به ازای هر فرزند نیز پنج درصد تخفیف می‌گرفتند.[۱۰] مسئله‌ی بودجه البته هم‌چنان در میان بود. رضا طلایی‌نیک، معاون پارلمانی وقت وزارت دفاع، در جریان مذاکرات مجلس شورای اسلامی گفت: «ما اولین کشور از نظر بنیه‌ی دفاعی در منطقه هستیم، اما از نظر بودجه‌ی دفاعی در رتبه‌ی هشتم قرار داریم.» رئیس وقت مجلس، علی لاریجانی، هم می‌گفت که طرح این مسئله به معنای خرید خدمت سربازی نیست، «بلکه به معنای جریمه‌ی مشمولان غایب و مانند جریمه‌ی مالیاتی که بر اساس بهره‌مندی افراد متفاوت است، جریمه‌ی مشمولان غایب نیز بر اساس بهره‌مندی افراد متفاوت خواهد بود.» عضو وقت کمیسیون امنیت ملی مجلس، شمار مشمولان غایب با مدت غیبت بیش از ۱۰ سال را بیش از «دو میلیون و ۴۰۰ هزار نفر» اعلام کرده بود.[۱۱] تفاوت در نام و دلیل این خرید خدمت بود و نه اصل قضیه. این فرق هم برای مردم تفاوتی ایجاد نمی‌کرد. آن‌چه مردم با آن روبه‌رو شدند، بار دیگر مسئله‌ی خرید خدمت بود.

این سیاست تا پایان سال ۱۳۹۷ ادامه یافت. در قانون بودجه‌ی همان سال مقرر شده بود تا سقف هزار و ۳۵۰ میلیارد تومان از درآمد حاصل از جریمه‌ی مشمولان غایب، به امور دفاعی کشور اختصاص پیدا کند.[۱۲] در قانون بودجه سال ۱۳۹۸ اما دیگر خبری از فروش سربازی نبود و تنها برای وصول اقساط جریمه‌ی کسانی که پیش‌تر اقدام کرده بودند، تعیین تکلیف شد.[۱۳]

سال ۱۴۰۰ شد و کار به دولت ابراهیم رئیسی رسید. در این دولت هم عده‌ای به فکر فروش خدمت سربازی افتادند. در نهم بهمن‌ماه ۱۴۰۰، کمیسیون تلفیق بودجه‌ی مجلس با خرید خدمت مشمولان دارای بیش از پنج سال غیبت، با مبالغی بین ۲۵۰ تا ۶۰۰ میلیون تومان، موافقت کرد. این بار توجیهاتی چون استحکام خانواده و فرزندآوری هم به توجیهات پیشین اضافه شده بود؛ تا جایی که سخنگوی وقت کمیسیون تلفیق مجلس گفته بود که مشمولان متأهل به ازای هر فرزند از ۲۰ درصد تخفیف تا سقف ۶۰ درصد (یعنی ظاهراً سه فرزند) برخوردار خواهند بود.[۱۴] گویی استحکام خانواده تنها مسئله‌ی آنانی بود که چند صد میلیون تومان پول در حساب بانکی‌شان داشتند. تازه حضرات پیشنهاد تخفیف هم به ازای هر فرزند داده بودند، آن هم تا سقف ۶۰ درصد.

این مصوبه هم چندان دوامی نیاورد و کمیسیون تلفیق از تصمیم خود عقب نشست.[۱۵] از پایان سال ۱۳۹۷ تاکنون نیز امکان خرید قانونی خدمت سربازی برای متقاضیان جدید فراهم نشده و در دوران ریاست‌جمهوری مسعود پزشکیان هم دستورالعملی در این خصوص ابلاغ نشده است.[۱۶] البته این دولت و مجلس احتمالاً هنوز وقت رفتن بر سر چنین موضوعاتی را پیدا نکرده‌اند.

از تصویب قانون معافیت مشمولان مازاد تا امروز، بیش از شش دهه گذشته است. حکومت‌ها عوض شده‌اند. دولت‌ها آمده و رفته‌اند. هر کدام هم برای فروش سربازی توجیهی داشته‌اند. البته تلاش‌هایی هم به سمت تشکیل ارتش حرفه‌ای و تغییر ساختار سربازی شد. در واپسین ماه‌های عمر مجلس ششم شورای اسلامی، نمایندگان طرحی را به تصویب رساندند که بر اساس

آن، دارندگان مدرک کارشناسی و بالاتر، پس از طی سه ماه آموزش نظامی، در نیروی احتیاط سازماندهی می‌شدند؛ طرحی که در بیست‌وپنجم فروردین‌ماه ۱۳۸۳ به تصویب مجلس رسید، اما با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد و در سیزدهم تیرماه همان سال نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأیید کرد.[۱۷] در واقع به زبان ساده‌تر، این طرح قربانی جدال سیاسی میان دولت و مجلسِ متعلق به جناح اصلاح‌طلب حکومت و جناح دیگر حاکم در ایران شد. بماند که تلاش‌های بعدی در مجالس دیگر برای حرفه‌ای کردن سربازی نیز به نتیجه نرسید.[۱۸] سؤال این‌جاست که چرا به‌جای فروش سربازی، سخن از تشکیل نیروهای مسلح حرفه‌ای به میان نمی‌آید؟ چرا به‌جای آن‌که جوانی را با چند هفته آموزش نظامی بر بالای برجک نگهبانی بفرستند، از نیروهای آموزش‌دیده‌ای استفاده نمی‌کنند که نظامی‌گری را به‌عنوان حرفه‌ی خود انتخاب کرده‌اند؟

شعار در ابتدا این بود که این انقلاب، انقلاب مستضعفان است. اما در تمامی دوره‌هایی که در جمهوری اسلامی امکان خرید خدمت سربازی فراهم شد، این عمدتاً فرزندان خانواده‌های دارا بودند که می‌توانستند با پرداخت پول از خدمت معاف شوند و فرزندان خانواده‌هایی که به لحاظ اقتصادی ضعیف بودند، می‌بایست هزینه‌ی سربازی را از عمر و جوانی و گاه حتی از جانشان می‌پرداختند. حال اگر بار دیگر مسئله‌ی خرید خدمت سربازی مطرح شود، آیا باز هم قرار است همین داستان تکرار شود؟ عده‌ای آن‌قدر دارند که نمی‌دانند با آن چه کنند و عده‌ای از گرسنگی سنگ بر شکم می‌چسبانند. در این تورم و وضعیت، سؤال این‌جاست که دلیل این همه بی‌عدالتی چیست؟ جواب این سؤال، خیلی امور را مشخص خواهد کرد.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت‌ها:

۱- تاریخچه‌ی سربازی و خرید خدمت، ویژگان.

۲- قانون مربوط به معافیت مشمولین نظام وظیفه‌ی مازاد بر احتیاج ارتش مصوب ۱۳۴۳/۰۸/۰۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، قوانین، سامانه‌ی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران.

۳- قانون الغاء معافیت مشمولین مازاد بر احتیاج ارتش مصوب آبان‌ماه ۱۳۴۳ و الحاق موادی به قانون خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی و اصلاح قوانین خدمت نظام وظیفه مشمولین فارغ‌التحصیل دیپلمه به بالا مصوب اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۹ و قانون تعیین تکلیف مشمولین متولد ۱۳۱۲ تا پایان ۱۳۲۴ مصوب ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۷ مجلس شورای ملی، قوانین، سامانه‌ی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران.

۴- پیشنهاد فروش سربازی اجباری به دولت روحانی، خبرنامه‌ی دانشجویان ایران، ۲۸ آبان‌ماه ۱۳۹۳.

۵- بازگشت فروش خدمت سربازی در ایران؛ این بار تنها برای افراد مرفه، رادیو فردا، ۱۰ بهمن‌ماه ۱۴۰۰.

۶- آیین‌نامه‌ی اجرایی بند (ط) تبصره‌ی (۹) قانون بودجه سال ۱۳۷۹ کل کشور مصوب ۱۲ تیر ۱۳۷۹، قوانین، سامانه‌ی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران.

۷- ابهامات قانون جدید خرید خدمت سربازی، تابناک، ۸ دی‌ماه ۱۳۹۳.

۸- خریدن سربازی در ایران؛ واکنش کاربران فضای مجازی: از «تجاری سازی» تا «راهکاری برای آقازاده‌ها»، بی‌بی‌سی فارسی، ۱۰ بهمن‌ماه ۱۴۰۰.

۹- توقف فروش سربازی به مشمولان خارج از کشور، تسنیم، ۱۵ مردادماه ۱۳۹۲.

۱۰- قانون بودجه ۱۳۹۴ کل کشور، پایگاه خبری اختبار.

۱۱- خرید خدمت سربازی برای غایبان در مجلس تصویب شد، رادیو فردا، ۳ اسفندماه ۱۳۹۳.

۱۲- قانون بودجه سال ۱۳۹۷ کل کشور، پایگاه خبری اختبار.

۱۳- قانون بودجه سال ۱۳۹۸ کل کشور، پایگاه خبری اختبار.

۱۴- تصویب خرید سربازی در کمیسیون تلفیق مجلس؛ ۲۵۰ تا ۶۰۰ میلیون تومان، ایران وایر، ۹ بهمن‌ماه ۱۴۰۰.

۱۵- طرح خرید سربازی از لایحه بودجه ۱۴۰۱ حذف شد، رادیو فردا، ۱۱ بهمن‌ماه ۱۴۰۰.

۱۶- شایعات خرید سربازی فاقد اعتبار است؛ مراقب کلاه‌برداران باشید، خبرگزاری تسنیم، ۱۸ شهریورماه ۱۴۰۵.

۱۷- هامونیان، مرتضی، قصه‌ی «اجباری» و «آش‌خوری» در ایران؛ هر سال دریغ از پارسال، ماهنامه‌ی خط صلح، شماره‌ی ۱۴۶، تیرماه ۱۴۰۲.

۱۸- متن طرح نمایندگان مجلس برای سرباز حرفه‌ای، خبرگزاری تسنیم، ۲۰ فروردین‌ماه ۱۴۰۰.



(تصویر از شبکه های اجتماعی)


عکس از ایرنا

حقوق بشر

▪ سربازان وظیفه؛ برابری در خطر نابرابری در اختیار و مسئولیت

از خدمت اجباری و جنگ تا شلیک به کولبران و سوختبران و بحران خودکشی سربازان در ایران



دیاکو مرادی
روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

آیا می‌توان از جوانی که تنها چند ماه آموزش نظامی دیده، حرفه‌ی نظامی را آزادانه انتخاب نکرده و از دستمزد، تجربه و اختیارات یک نیروی نظامی حرفه‌ای برخوردار نیست، انتظار داشت همان مسئولیت‌ها و خطراتی را بپذیرد که بر عهده‌ی نیروهای آموزش‌دیده و حرفه‌ای گذاشته می‌شود؟ آیا سرباز وظیفه در شرایط جنگی صرفاً نیروی انسانی در اختیار ساختار نظامی است یا انسانی برخوردار از حقوق بنیادین که دولت در برابر جان، سلامت و تصمیم‌های تحمیلی به او مسئولیت دارد؟ و هنگامی که چنین سربازی در مناطق مرزی کردستان و بلوچستان مأمور مقابله با کولبران و سوختبران می‌شود، مرز میان اطاعت از فرمان، مسئولیت فردی و پاسخ‌گویی فرماندهان کجاست؟

این پرسش‌ها در کشوری مانند ایران، که خدمت نظامی برای بخش بزرگی از جمعیت مردان اجباری است، فراتر از یک بحث اداری یا نظامی قرار می‌گیرند. مسئله به رابطه‌ی میان شهروند و دولت، حدود اختیار حکومت در استفاده از نیروی انسانی، مسئولیت نهادهای نظامی در قبال جان سربازان و نسبت میان امنیت، حقوق بشر و آزادی انتخاب مربوط می‌شود.

در شرایط جنگی، این تعارض آشکارتر می‌شود. سرباز وظیفه ممکن است بدون آن‌که فرصت کافی برای کسب تجربه‌ی عملیاتی داشته باشد، به مناطق پرخطر اعزام شود؛ همان‌گونه که در شرایط ناآرامی داخلی یا مأموریت‌های مرزی، ممکن است در برابر شهروندانی قرار گیرد که خود قربانی فقر، تبعیض و محدودیت فرصت‌های اقتصادی‌اند. از یک‌سو جوانی قرار دارد که قانون او را به خدمت فراخوانده و از سوی دیگر کولبر یا سوختبری که برای تأمین معاش خانواده، به فعالیتی پرخطر روی آورده است. اما تصمیم‌های اصلی درباره‌ی سیاست امنیتی، مأموریت و استفاده از سلاح در سطوح بالاتر ساختار قدرت گرفته می‌شوند.

گزارش به‌روزشده‌ی وزارت کشور بریتانیا درباره‌ی خدمت نظامی در ایران، با عنوان Country Policy and Information Note: Military Service, Iran، نسخه‌ی چهارم، مورخ اوت ۲۰۲۶ و به‌روزرسانی‌شده در ۲۱ اکتبر همان سال، فرصتی برای بررسی مستند این موضوع فراهم می‌کند. این گزارش، ضمن بررسی ساختار خدمت اجباری، تفاوت آموزش و شرایط خدمت سربازان، مأموریت‌های مرزی، خطرات دوره‌های جنگ و ناآرامی و فشارهای روانی در محیط نظامی، اطلاعاتی ارائه می‌دهد که می‌توان آن‌ها را در کنار گزارش‌های سازمان ملل، دیده‌بان حقوق بشر و منابع حقوق بین‌الملل قرار داد. البته این سند اساساً برای ارزیابی پرونده‌های حمایت بین‌المللی و پناهندگی تهیه شده و نباید آن را یک تحقیق میدانی جامع درباره‌ی همه‌ی سربازان ایران دانست.

خدمت اجباری؛ مسئولیت نظامی بدون انتخاب آزادانه

تفاوت بنیادی سرباز وظیفه و نظامی حرفه‌ای از شیوه‌ی ورود آنان به ساختار نظامی آغاز می‌شود. نیروی حرفه‌ای، دست‌کم در آغاز رابطه‌ی استخدامی، معمولاً با آگاهی از ماهیت شغل، خطرات احتمالی، شرایط خدمت و مزایای استخدامی وارد سازمان نظامی می‌شود. این انتخاب البته به معنای اختیار کامل او در تعیین مأموریت یا ترک خدمت نیست؛ زیرا نیروهای حرفه‌ای نیز تابع انضباط، قراردادها و مقررات نظامی‌اند. بااین‌حال، سرباز وظیفه اساساً بر مبنای الزام قانونی وارد این ساختار می‌شود و امکان خودداری از خدمت یا انتخاب محل و نوع مأموریت برای او به‌شدت محدود است.

گزارش وزارت کشور بریتانیا در بخش خلاصه‌ی اجرایی توضیح می‌دهد که خدمت نظامی برای مردان ایرانی در محدوده‌ی سنی مشمولیت، اجباری است و مدت آن با توجه به نوع و محل خدمت، عموماً بین ۱۴ تا ۲۴ ماه متغیر است. در بند ۴.۳.۳ نیز آمده است که آموزش نظامی اختصاصی بیش‌تر سربازان وظیفه به حدود دو ماه محدود می‌شود، درحالی‌که آنان ممکن است برای مأموریت در مناطق عملیاتی، محروم، دارای شرایط اقلیمی دشوار و مناطق مرزی به کار گرفته شوند.

اهمیت این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که آموزش سربازان وظیفه با آموزش نیروهای حرفه‌ای مقایسه شود. در بند ۱۲.۱.۶ همین گزارش، به نقل از خبرگزاری ایسنا و اظهارات «حسین زاهدی»، از مسئولان سازمان وظیفه عمومی، آمده است که آموزش افسران فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های نظامی دست‌کم چهار سال، آموزش برخی افسران بیش از دو سال و آموزش درجه‌داران حداقل ۹ ماه است، درحالی‌که آموزش پایه‌ی سربازان وظیفه حداکثر دو ماه عنوان شده است. در همان منبع توضیح داده می‌شود که سربازان مرزبانی برای مقابله با قاچاقچیان و افراد مسلح سه ماه آموزش می‌بینند.

بنابراین، تفاوت آموزش صرفاً تفاوتی در طول دوره نیست؛ بلکه می‌تواند به تفاوت در مهارت تشخیص خطر، ارزیابی موقعیت، تصمیم‌گیری زیر فشار، شناخت قواعد استفاده از سلاح و مدیریت پیامدهای روانی خشونت منجر شود. البته دوره‌ی آموزش پایه همه‌ی آموزش‌هایی را که یک سرباز ممکن است در ادامه‌ی خدمت دریافت کند، در بر نمی‌گیرد. بااین‌حال، گزارش بریتانیا نشان می‌دهد که فاصله‌ی قابل‌توجهی میان مسیر آموزشی نیروهای حرفه‌ای و سربازان وظیفه وجود دارد.

این نابرابری در آموزش با نابرابری در دستمزد و اختیار نیز همراه است. گزارش بریتانیا در بند ۴.۴.۲، حقوق ماهانه‌ی سربازان را بر اساس داده‌های بررسی‌شده، حدود ۳۰ تا ۱۳۵ پوند ذکر می‌کند. این گزارش به افزایش احتمالی ۲۰ درصدی حقوق در سال ۲۰۲۶ نیز اشاره دارد، اما تأکید می‌کند که اجرای آن را مستقلاً تأیید نکرده است. این ارقام مربوط به دوره‌ی گردآوری اطلاعات گزارش‌اند و نباید بدون بررسی مجدد به‌عنوان میزان قطعی حقوق همه‌ی سربازان در زمان حاضر در نظر گرفته شوند.

در نتیجه، دولت ممکن است از سرباز وظیفه انجام مأموریتی را مطالبه کند که از نظر خطر جانی مشابه مأموریت یک نظامی حرفه‌ای است، درحالی‌که امکانات آموزشی، تجربه، دستمزد و قدرت چانه‌زنی این دو گروه یکسان نیست. مسئله‌ی اساسی این است که آیا تحمیل خطرات مشابه، بدون فراهم‌کردن آمادگی و حمایت متناسب، با مسئولیت دولت در حفاظت از جان نیروهای تحت فرمان خود سازگار است؟

جنگ؛ زمانی که نابرابری در اختیار به نابرابری در امنیت تبدیل می‌شود

در شرایط جنگی، تفاوت میان سرباز وظیفه و نیروی حرفه‌ای اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. جنگ مدرن دیگر صرفاً به توانایی حمل سلاح و اجرای دستورات ابتدایی محدود نیست. تشخیص اهداف نظامی، شناسایی تهدیدهای هوایی و پهپادی، مقابله با جنگ الکترونیکی، حفاظت از غیرنظامیان، امدادرسانی به مجروحان و تصمیم‌گیری در موقعیت‌های پیچیده‌ی عملیاتی، به آموزش تخصصی و تجربه نیاز دارد.

گزارش وزارت کشور بریتانیا در بند ۴.۳.۴، با استناد به مقررات خدمت نظامی ایران، اشاره می‌کند که در زمان جنگ یا بسیج عمومی، برای مشمولان خدمت وظیفه حضور دست‌کم یک‌ساله در مناطق عملیاتی پیش‌بینی شده است. بااین‌حال، خود گزارش تصریح می‌کند که شواهد کافی برای اثبات اجرای عملی این الزام به دست نیاورده است.

همین تمایز میان وجود یک حکم قانونی و اجرای عملی آن اهمیت دارد. نمی‌توان صرفاً بر اساس متن قانون نتیجه گرفت که همه‌ی سربازان وظیفه در زمان جنگ به مناطق عملیاتی اعزام می‌شوند. اما وجود چنین مقرره‌ای نشان می‌دهد که نظام حقوقی امکان استفاده‌ی گسترده از نیروهای وظیفه را در شرایط جنگی پیش‌بینی کرده است.

«تفاوت بنیادی سرباز وظیفه و نظامی حرفه‌ای از شیوه‌ی ورود آنان به ساختار نظامی آغاز می‌شود. نیروی حرفه‌ای، دست‌کم در آغاز رابطه‌ی استخدامی، معمولاً با آگاهی از ماهیت شغل، خطرات احتمالی، شرایط خدمت و مزایای استخدامی وارد سازمان نظامی می‌شود. بااین‌حال، سرباز وظیفه اساساً بر مبنای الزام قانونی وارد این ساختار می‌شود و امکان خودداری از خدمت یا انتخاب محل و نوع مأموریت برای او به‌شدت محدود است.»

در چنین وضعیتی، مسئله تنها احتمال کشته‌شدن سرباز نیست. کمبود آموزش و تجربه می‌تواند خطر خطای عملیاتی، آسیب‌های روانی، تصمیم‌گیری نادرست در استفاده از سلاح و آسیب به دیگران را نیز افزایش دهد. بنابراین، اعزام سرباز وظیفه به منطقه‌ی جنگی بدون ارزیابی کافی آمادگی جسمی، روانی و تخصصی او، موضوعی است که باید در چارچوب مسئولیت فرماندهی و وظیفه‌ی مراقبت دولت بررسی شود.

گزارش بریتانیا در بند ۴.۴.۳ هم‌چنین به نقل از یک رسانه، از شرایط دشوار برخی واحدهای خط مقدم در جریان درگیری‌های مارس ۲۰۲۶، از جمله کمبود مهمات، غذا و اقلام ضروری و محدودیت دسترسی مجروحان به خدمات پزشکی خبر می‌دهد. این گزارش‌ها به بررسی مستقل نیاز دارند و نمی‌توان آن‌ها را به همه‌ی یگان‌های نظامی تعمیم داد. بااین‌حال، اگر چنین شرایطی در یک واحد عملیاتی برقرار باشد، پرسش درباره‌ی مسئولیت فرماندهان و نهادهای تأمین‌کننده‌ی تجهیزات و خدمات درمانی جدی‌تر می‌شود.

نکته‌ی مهم این است که سرباز وظیفه و نیروی حرفه‌ای ممکن است در برابر یک تهدید نظامی واحد قرار گیرند، اما میزان آمادگی و اختیار آنان برای مواجهه با آن متفاوت باشد. برابری در معرض خطر قرارگرفتن، به معنای برابری در شرایط خدمت نیست.

کردستان و بلوچستان؛ سرباز وظیفه در تقاطع فقر، امنیت و استفاده از سلاح

مسئله‌ی استفاده از سربازان وظیفه در مناطق مرزی کردستان و بلوچستان، ابعاد دیگری از رابطه‌ی میان اجبار نظامی و مسئولیت دولت را آشکار می‌کند. در این مناطق، مأموریت‌های مرزبانی با مسائل اقتصادی، اجتماعی و حقوق بشری پیوند خورده‌اند. کولبری در کردستان و سوختبری در بلوچستان برای بخشی از جمعیت مرزنشین، راهی برای تأمین معاش است؛ فعالیت‌هایی که ممکن است با محدودیت‌های قانونی و گمرکی مواجه باشند، اما این وضعیت به‌خودی‌خود مجوز استفاده از نیروی مرگبار علیه افراد نیست.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر در گزارش ۸ ژوئیه‌ی ۲۰۲۴ با عنوان «نیروهای امنیتی ایران کولبران کرد را می‌کشند» (Iran: Security Forces Killing Kurdish Border Couriers)، بر اساس مصاحبه با ۱۳ شاهد، بازمانده و بستگان قربانیان، موارد استفاده از نیروی مرگبار و بیش‌ازحد علیه کولبران را بررسی کرده است. این سازمان هم‌چنین اسناد پزشکی و قضایی تعدادی از آسیب‌دیدگان را مطالعه کرده و نشان داده است که بسیاری از قربانیان و خانواده‌های آنان با موانع جدی برای دسترسی به عدالت و جبران خسارت روبه‌رو هستند.

اهمیت این گزارش تنها در ثبت موارد تیراندازی نیست، بلکه در پیوندی است که میان فقر، بیکاری، اقتصاد مرزی و استفاده از زور برقرار می‌کند. بر اساس شهادت‌های گردآوری‌شده، بسیاری از کولبران به‌دلیل نبود فرصت شغلی پایدار و ضرورت تأمین معاش خانواده به این فعالیت روی آورده‌اند. دیده‌بان حقوق بشر هم‌چنین گزارش کرده است که در برخی پرونده‌ها، شکایت قربانیان علیه مأموران به صدور قرار منع تعقیب انجامیده یا پرداخت خسارت مقرر در حکم دادگاه به‌طور کامل صورت نگرفته است.

در بلوچستان نیز کارشناسان مستقل حقوق بشر سازمان ملل، در بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶، نسبت به استفاده از نیروی مرگبار علیه سوخت‌بران هشدار داده‌اند. بنا بر این بیانیه، دست‌کم ۱۳

سوخت‌بر بلوچ در فاصله‌ی ژانویه تا اوت ۲۰۲۶ در حوادث مرتبط با تیراندازی، تعقیب و دیگر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی جان باخته‌اند. همین بیانیه از کشته‌شدن دست‌کم ۱۲ کولبر کرد بر اثر شلیک نیروهای مرزبانی یا سپاه پاسداران از آغاز سال ۲۰۲۶ خبر می‌دهد. این ارقام، موارد گزارش‌شده به کارشناسان سازمان ملل‌اند و نه آمار قطعی تمام قربانیان.

کارشناسان سازمان ملل تأکید کرده‌اند که حتی حمل کالا برخلاف مقررات گمرکی، به‌تنهایی تهدیدی علیه جان انسان‌ها ایجاد نمی‌کند که استفاده از سلاح گرم را توجیه کند. آنان خواستار تحقیقات مستقل درباره‌ی مرگ‌های ناشی از اقدامات نیروهای امنیتی و تضمین حق خانواده‌ها برای دستیابی به حقیقت و جبران خسارت شده‌اند.

اما این اسناد پرسش دیگری نیز پیش می‌کشند: چه کسانی در پایین‌ترین سطح ساختار نظامی مأمور اجرای این سیاست‌های مرزی هستند؟ آیا عاملان تیراندازی سربازان وظیفه‌اند، نیروهای حرفه‌ای مرزبانی یا اعضای سایر نهادهای مسلح؟ و در صورت حضور سربازان وظیفه، چه میزان آموزش، اختیار و امکان اعتراض به دستورات در اختیار آنان قرار دارد؟

گزارش بریتانیا نشان می‌دهد که سربازان وظیفه در مأموریت‌های مرزی به کار گرفته می‌شوند. گزارش دیده‌بان حقوق بشر نیز حضور نیروهای مرزبانی فراجا و سپاه پاسداران را در برخی موارد تیراندازی مستند کرده است. بااین‌حال، هیچ‌یک از این دو گزارش به‌تنهایی ثابت نمی‌کند که عاملان مشخص تیراندازی‌های ثبت‌شده، سربازان وظیفه بوده‌اند. برای چنین نتیجه‌ای باید وضعیت استخدامی و جایگاه سازمانی عاملان هر حادثه به‌طور مستقل مشخص شود.

این تمایز برای تحلیل مسئولیت اهمیت بنیادی دارد. نمی‌توان تمام نیروهای مسلح حاضر در مرز را سرباز وظیفه دانست، همان‌گونه که نمی‌توان بدون بررسی، مسئولیت هر تیراندازی را صرفاً به فرد حاضر در صحنه محدود کرد.

سرباز به‌عنوان مجری دستور؛ آیا مسئولیت به پایین‌ترین رده منتقل می‌شود؟

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های حقوقی در بررسی تیراندازی به کولبران و سوخت‌بران، چگونگی توزیع مسئولیت میان سرباز، فرمانده و نهاد تصمیم‌گیرنده است. در ساختار نظامی، تصمیم درباره‌ی استقرار نیرو، تعریف مأموریت، تعیین قواعد درگیری و صدور دستور معمولاً در اختیار فرماندهان قرار دارد. سرباز وظیفه، به‌ویژه در پایین‌ترین رده‌های سازمانی، ممکن است اختیار محدودی برای تغییر مأموریت یا مخالفت با تصمیم‌های مافوق داشته باشد.

بااین‌حال، محدودبودن اختیار به معنای فقدان مسئولیت فردی نیست. اگر سربازی به فردی غیرمسلح که تهدید قریب‌الوقوعی علیه جان دیگران ایجاد نمی‌کند شلیک کند، باید رفتار او بر اساس قواعد قانونی استفاده از سلاح بررسی شود. اجباری‌بودن خدمت نیز به‌تنهایی چنین اقدامی را توجیه نمی‌کند.

در مقابل، مسئولیت فرمانده نباید صرفاً به این دلیل نادیده گرفته شود که شخصاً شلیک نکرده است. کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ در سند حقوقی «مسئولیت فرماندهی و کوتاهی در اقدام» (Command Responsibility and Failure to Act)، منتشرشده در ۲۱ مه ۲۰۲۱، میان دو شکل مسئولیت تمایز می‌گذارد: مسئولیت مستقیم فرمانده در صدور دستور غیرقانونی، و مسئولیت ناشی از کوتاهی در پیشگیری از تخلفات زیردستان یا برخورد با آن‌ها، در صورت تحقق شرایط حقوقی لازم. این اصول در چارچوب حقوق بشردوستانه‌ی بین‌المللی و مخاصمات مسلحانه مطرح می‌شوند.

از منظر حقوقی، باید میان عملیات جنگی و مأموریت‌های انتظامی نیز تفاوت گذاشت. شلیک به کولبران و سوخت‌بران در جریان کنترل مرزها، در حالت عادی تابع قواعد حقوق بشر و ضوابط اجرای قانون است، نه صرفاً قواعد عملیات جنگی. حتی وقوع جنگ در کشور به این معنا نیست که هر برخورد مرزی خودبه‌خود به یک عملیات نظامی مشمول قواعد هدف‌گیری در جنگ تبدیل می‌شود.

در این‌جا فرضیه‌ی مهمی قابل طرح است: آیا استفاده از سربازان وظیفه در مأموریت‌های مسلحانه، در شرایطی که دستورات عملیاتی و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری شفاف نیست، می‌تواند زمینه‌ی انتقال مسئولیت از نهادهای فرماندهی به پایین‌ترین رده‌های اجرایی را فراهم کند؟

این فرضیه ارزش بررسی دارد، اما شواهد موجود برای اثبات این‌که سیاستی عامدانه و سازمان‌یافته برای استفاده از سربازان وظیفه با هدف فرار از پاسخ‌گویی وجود دارد، کافی نیست. اثبات چنین سیاستی نیازمند اسناد فرماندهی، اطلاعات استخدامی عاملان تیراندازی، شهادت نیروهای حاضر در مأموریت و بررسی نتایج تحقیقات قضایی است.

بااین‌حال، فقدان اطلاعات عمومی درباره‌ی این موارد، خود مسئله‌ای مهم در زمینه‌ی شفافیت است. اگر خانواده‌ی قربانی نداند چه کسی دستور داده، چه کسی شلیک کرده و کدام نهاد مسئول رسیدگی است، امکان پیگیری عدالت محدود می‌شود.

در گزارش دیده‌بان حقوق بشر درباره‌ی کولبران، نمونه‌هایی از این دشواری مستند شده است. این سازمان با بررسی پرونده‌های قضایی گزارش می‌دهد که برخی شکایت‌ها علیه نیروهای مرزبانی به نتیجه‌ی مؤثر نرسیده‌اند و در مواردی نیز قربانیان



(عکس از مهر)

با وجود صدور حکم پرداخت دیه، از دریافت کامل آن محروم مانده‌اند.

بنابراین، پاسخ‌گویی نباید در فردی که ماشه را کشیده است متوقف شود؛ بلکه باید تمام زنجیره‌ی تصمیم‌گیری، آموزش، فرماندهی، نظارت و رسیدگی قضایی را در بر گیرد.

اطاعت از فرمان یا سرپیچی از دستور غیرقانونی؟

یکی از دشوارترین موقعیت‌های سرباز وظیفه زمانی شکل می‌گیرد که میان اطاعت از دستور فرمانده و رعایت حقوق بنیادین انسان‌ها تعارض ایجاد شود. سرباز ممکن است از یک سو نگران مجازات به‌دلیل نافرمانی باشد و از سوی دیگر بداند که اجرای دستور می‌تواند به کشته‌شدن فردی غیرمسلح منجر شود. ماده‌ی ۳۳ اساسنامه‌ی رم دیوان کیفری بین‌المللی، درباره‌ی دستور مافوق، تصریح می‌کند که اجرای دستور دولتی یا نظامی به‌خودی‌خود مسئولیت کیفری را از بین نمی‌برد. این ماده برای پذیرش دفاع مبتنی بر دستور مافوق، شرایط محدودی پیش‌بینی می‌کند؛ از جمله این‌که فرد از غیرقانونی‌بودن دستور آگاه نبوده و دستور آشکارا غیرقانونی نباشد. این ماده هم‌چنین دستور ارتکاب نسل‌کشی یا جنایت علیه بشریت را آشکارا غیرقانونی می‌داند. البته استناد به اساسنامه‌ی رم در این بحث، به معنای وجود خودکار صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نسبت به هر حادثه در ایران نیست.

در این چارچوب، میزان آموزش و تجربه‌ی سرباز اهمیت پیدا می‌کند. سربازی که آموزش حقوقی و عملیاتی کافی ندیده است، ممکن است در تشخیص قانونی‌بودن دستور یا شناخت راه‌های اعتراض با دشواری بیش‌تری مواجه شود. این وضعیت، مسئولیت نهاد نظامی را برای آموزش روشن قواعد استفاده از سلاح و ایجاد سازوکارهای ایمن برای گزارش دستورات غیرقانونی برجسته می‌کند.

گزارش وزارت کشور بریتانیا در بندهای ۴.۳.۲ و ۴.۳.۵ از زاویه‌ی دیگری به این مسئله می‌پردازد. در این گزارش آمده است که در دوره‌های ناآرامی داخلی یا درگیری بین‌المللی، ممکن است فشار حکومت بر سربازان برای اجرای دستورات و برخورد با نافرمانی افزایش یابد. گزارش هم‌چنین به نقل از منابع دیگر، به صدور حکم اعدام برای یک سرباز وظیفه به‌دلیل خودداری از شلیک به معترضان در ژانویه ۲۰۲۶ و گزارش بازداشت شماری از نیروهای امنیتی در استان کرمانشاه به‌دلیل امتناع از تیراندازی اشاره می‌کند.

این موارد باید با احتیاط به کار روند؛ زیرا گزارش بریتانیا خود تحقیق قضایی مستقلی درباره‌ی تمام جزئیات این پرونده‌ها ارائه نمی‌کند. بااین‌حال، طرح چنین گزارش‌هایی نشان می‌دهد که مسئله‌ی سرپیچی از دستور شلیک، صرفاً یک بحث نظری نیست و در ارزیابی وضعیت نیروهای نظامی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است.

در چنین موقعیتی، سرباز وظیفه ممکن است در برابر تعارضی جدی قرار گیرد: اجرای دستوری که می‌تواند ناقض حقوق دیگران باشد، یا خودداری از اجرای آن و مواجهه با خطر مجازات. راه‌حل حقوقی این تعارض، نه معاف‌کردن عمومی سربازان از مسئولیت است و نه نادیده‌گرفتن فشار سازمانی؛ بلکه ایجاد سازوکارهای مستقل برای رسیدگی به دستورات غیرقانونی، حمایت از گزارش‌دهندگان تخلف و تضمین حقوق دفاعی نیروهای تحت فرمان است.

خودکشی سربازان؛ سویه‌ی پنهان خشونت و فشار در خدمت اجباری

بحث درباره‌ی خطرات خدمت نظامی نباید به کشته‌شدن در میدان جنگ یا حوادث مرزی محدود شود. سلامت روان سربازان، فشارهای ناشی از محیط پادگان، روابط سلسله‌مراتبی، دوری از خانواده، محدودیت مرخصی و دسترسی به سلاح نیز از مسائل اساسی در بررسی مسئولیت دولت‌اند.

گزارش وزارت کشور بریتانیا در بند ۴.۴.۳ و بخش ۱۲.۲، به موارد گزارش‌شده‌ی خودکشی و خشونت در محیط نظامی از سال ۲۰۲۳ به بعد اشاره می‌کند. این گزارش هم‌چنین به نقل از یک منبع رسانه‌ای، برآوردی را بازتاب می‌دهد که بر اساس آن حدود ۱۵ درصد سربازان افکار خودکشی را تجربه کرده‌اند. بااین‌حال، داده‌های موجود برای تعیین میزان واقعی خودکشی در میان تمام سربازان ایران یا مقایسه‌ی معتبر آن با جمعیت عمومی کافی نیست. رقم یادشده نیز مربوط به افکار خودکشی است، نه میزان مرگ ناشی از خودکشی.

این تمایز آماری ضروری است؛ زیرا خودکشی پدیده‌ای چندعاملی است و نمی‌توان بدون بررسی مستقل، هر مورد را به خدمت اجباری یا رفتار فرماندهان نسبت داد. بااین‌حال، وجود عوامل خطر در محیط نظامی ضرورت سیاست‌های پیشگیرانه را افزایش می‌دهد.

در گزارش بریتانیا، به نقل از یک گزارش رسانه‌ای درباره‌ی شرایط پادگان‌ها، از فشار روانی، محدودیت ارتباط با خانواده، محرومیت از مرخصی و مشکلات بهداشتی سخن گفته شده است. این شرایط، در صورت استمرار، می‌توانند بر سلامت روان و کیفیت زندگی سربازان تأثیر بگذارند.

سازمان جهانی بهداشت در راهنمای پیشگیری از خودکشی با عنوان Limit Access to Means of Suicide، محدودکردن دسترسی به ابزارهای کشنده را یکی از مداخلات مبتنی بر شواهد معرفی می‌کند. این سازمان توضیح می‌دهد که کاهش دسترسی فوری به چنین ابزارهایی در دوره‌های بحران می‌تواند فرصت عبور از وضعیت حاد روانی و دریافت کمک را فراهم کند.

این اصل در محیط نظامی، جایی که دسترسی به سلاح بخشی از مأموریت روزمره است، اهمیت ویژه‌ای دارد. مسئولیت فرماندهان و نهادهای نظامی باید شامل شناسایی علائم خطر، فراهم‌کردن خدمات محرمانه‌ی سلامت روان، امکان درخواست کمک بدون ترس از تنبیه و مدیریت ایمن دسترسی به سلاح در شرایط بحرانی باشد.

وزارت دفاع ایالات متحده نیز در راهنمای سال ۲۰۲۵ خود درباره‌ی کاهش دسترسی به سلاح برای پیشگیری از خودکشی نیروهای نظامی، بر همکاری فرماندهان و متخصصان سلامت روان و نیز بر موقت و غیرتنبیهی‌بودن اقدامات حفاظتی تأکید کرده است. این راهنما مستقیماً درباره‌ی ایران نیست، اما نمونه‌ای از شیوه‌ی تبدیل یافته‌های پیشگیری از خودکشی به مسئولیت‌های سازمانی در نیروهای مسلح است.

در مناطق مرزی کردستان و بلوچستان، اهمیت این مسئله با دشواری‌های احتمالی خدمت در محیط‌های دورافتاده و پرتنش افزایش می‌یابد. بااین‌حال، برای نتیجه‌گیری درباره‌ی بالاتربودن میزان خودکشی سربازان در این مناطق نسبت به سایر نقاط ایران، به داده‌های مستقل و تفکیک‌شده نیاز است.

در این‌جا پرسش اصلی تنها این نیست که چرا یک سرباز دچار بحران روانی شده است؛ بلکه باید پرسید آیا سازمان نظامی نشانه‌های خطر را شناسایی کرده، امکان دریافت کمک فراهم بوده و برای کاهش خطر چه اقداماتی انجام شده است.

مسئولیت دولت در برابر سرباز و غیرنظامی؛ دو سوی یک مسئله

در بررسی وضعیت سربازان وظیفه، نباید حفاظت از حقوق آنان را در برابر حقوق کولبران، سوخت‌بران و دیگر غیرنظامیان قرار داد. این دو موضوع از یک اصل مشترک سرچشمه می‌گیرند: قدرت دولت در استفاده از نیروی مسلح باید محدود، قانونمند و پاسخ‌گو باشد.

دولت از یک‌سو مسئول آموزش، سلامت، امنیت و شرایط خدمت نیروهای تحت فرمان خود است و از سوی دیگر موظف است از استفاده‌ی غیرقانونی از سلاح علیه شهروندان جلوگیری کند. این مسئولیت‌ها به یکدیگر وابسته‌اند. سربازی که آموزش ناکافی دیده، از حمایت روانی محروم است یا قواعد استفاده از سلاح را به‌درستی نمی‌شناسد، ممکن است خود در معرض خطر قرار گیرد و هم‌زمان در موقعیتی قرار داده شود که تصمیم او جان دیگران را تهدید کند.

اما نباید تمام مسئله را به کیفیت آموزش تقلیل داد. حتی نیرویی با آموزش پیشرفته نیز اگر تحت دستور غیرقانونی قرار گیرد یا در ساختاری فاقد نظارت مؤثر فعالیت کند، ممکن است مرتکب نقض حقوق بشر شود. بنابراین، آموزش ضروری است،

اما جایگزین پاسخ‌گویی نهادی، نظارت مستقل و محدودکردن اختیارات استفاده از زور نیست.

از این منظر، وضعیت سربازان وظیفه در ایران را باید در سه سطح بررسی کرد: حقوق فردی سرباز، مسئولیت فرماندهان و تعهدات دولت در قبال جامعه. این سه سطح به یکدیگر مرتبط‌اند، اما نباید در هم ادغام شوند.

در سطح فردی، سرباز باید از حقوق بنیادین، آموزش کافی، حمایت درمانی و امکان اعتراض به دستورات غیرقانونی برخوردار باشد. در سطح فرماندهی، تصمیم‌گیرندگان باید در برابر کیفیت آموزش، نحوه‌ی اعزام، صدور دستور و پیشگیری از تخلفات پاسخ‌گو باشند. در سطح دولت نیز مسئولیت تنظیم قوانین، نظارت بر نیروهای مسلح، رسیدگی مستقل به مرگ‌ها و جبران خسارت قربانیان مطرح می‌شود.

مؤخره: مسئولیت مشابه، اختیار نابرابر

سرباز وظیفه و نیروی نظامی حرفه‌ای ممکن است در شرایط جنگی در یک سنگر قرار گیرند، با تهدیدی یکسان روبه‌رو شوند و در معرض خطر مرگ یا آسیب جسمی و روانی مشابهی باشند. هر دو نیز موظف‌اند قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه را رعایت کنند. اما این شباهت در خطر و تعهدات حقوقی، به معنای یکسان‌بودن موقعیت آنان نیست.

تفاوت در آموزش، تجربه، دستمزد، امکان انتخاب حرفه و جایگاه در ساختار فرماندهی، تفاوتی واقعی در میزان اختیار و آمادگی ایجاد می‌کند. سرباز وظیفه ممکن است بدون انتخاب آزادانه وارد محیطی شود که تصمیم‌های دیگران درباره‌ی محل خدمت، مأموریت و استفاده از سلاح، سرنوشت او و شهروندان دیگر را تعیین می‌کنند.

در شرایط جنگی، این نابرابری می‌تواند به افزایش آسیب‌پذیری نیروهای کم‌تجربه منجر شود. در مناطق مرزی کردستان و بلوچستان نیز حضور سربازان وظیفه در ساختارهای نظامی و انتظامی، ضرورت بررسی دقیق رابطه‌ی میان آموزش، فرماندهی و استفاده از نیروی مرگبار را برجسته می‌کند. هم‌زمان، گزارش‌های مربوط به خودکشی و فشارهای روانی سربازان نشان می‌دهند که حفاظت از جان نیروهای تحت فرمان نباید به جلوگیری از تلفات رزمی محدود شود.

بااین‌حال، اجباری‌بودن خدمت نه مسئولیت فردی سرباز را به‌طور خودکار از بین می‌برد و نه می‌تواند توجیهی برای نادیده‌گرفتن مسئولیت فرماندهان باشد. ارزیابی منصفانه مستلزم توجه هم‌زمان به ماهیت دستور، شرایط واقعی مأموریت، میزان آگاهی فرد، فشارهای سازمانی و جایگاه تصمیم‌گیرندگان است. مسئله‌ی بنیادی آن است که قدرت تصمیم‌گیری و مسئولیت پاسخ‌گویی باید با یکدیگر متناسب باشند. ساختاری که اختیار تعیین مأموریت، صدور دستور، آموزش و کنترل سلاح را در دست دارد، نمی‌تواند مسئولیت پیامدهای تصمیم‌های خود را صرفاً به پایین‌ترین رده‌های اجرایی منتقل کند.

از منظر صلح و حقوق بشر، اصلاح این وضعیت نیازمند شفافیت درباره‌ی ترکیب نیروهای اعزامی، نظارت مستقل بر مأموریت‌های مرزی، انتشار آمار مرگ و خودکشی سربازان، حمایت از افرادی که از اجرای دستورات غیرقانونی خودداری می‌کنند و تضمین دسترسی قربانیان و خانواده‌های آنان به عدالت است.

در نهایت، مسئله تنها این نیست که سرباز وظیفه در شرایط جنگی چه تفاوتی با نظامی حرفه‌ای دارد؛ مسئله این است که آیا دولت می‌تواند از شهروندی با اختیار محدود، پذیرش خطرات و مسئولیت‌هایی را مطالبه کند که برای مواجهه با آن‌ها آموزش و حمایت کافی فراهم نکرده است.

هیچ ساختار نظامی نباید محدودیت اختیار سرباز را نادیده بگیرد، همان‌گونه که هیچ سربازی نیز نباید به ابزاری برای سلب حق حیات از غیرنظامیان یا پنهان‌کردن مسئولیت فرماندهان تبدیل شود.

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

پانوشت‌ها:

۱- وزارت کشور بریتانیا. (۲۰۲۶). Country Policy and Information Note: Military Service, Iran [یادداشت سیاست‌گذاری و اطلاعات کشوری درباره‌ی خدمت نظامی در ایران] (نسخه‌ی ۴.۰). وب‌سایت رسمی دولت بریتانیا.

۲- دیده‌بان حقوق بشر. (۲۰۲۴، ۸ ژوئیه). Iran: Security Forces Killing Kurdish Border Couriers [ایران: کشتار کولبران کرد به دست نیروهای امنیتی].

۳- کارشناسان مستقل حقوق بشر سازمان ملل متحد. (۲۰۲۶، ۲۳ سپتامبر). Iran: UN Experts Demand End to Unlawful Killings of Kurdish Border Couriers and Baloch Fuel Carriers [ایران: درخواست کارشناسان سازمان ملل برای پایان‌دادن به کشتار غیرقانونی کولبران کرد و سوخت‌بران بلوچ]. دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد.

۴- کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ. (۲۰۲۱، ۲۱ مه). Command Responsibility and Failure to Act [مسئولیت فرماندهی و کوتاهی در اقدام].

۵- دیوان کیفری بین‌المللی. (۱۹۹۸). Superior Orders and Prescription of Law [دستور مافوق و حکم قانون] (ماده‌ی ۳۳ اساسنامه‌ی رم). پایگاه داده‌های حقوق بشردوستانه‌ی بین‌المللی کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ.

۶- سازمان جهانی بهداشت. (بی‌تا). Limit Access to Means of Suicide [محدودسازی دسترسی به ابزارهای خودکشی].

۷- وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا. (۲۰۲۵، ژانویه). Reducing Access to Firearms: A Suicide Prevention Guide for Line Leaders [کاهش دسترسی به سلاح گرم: راهنمای پیشگیری از خودکشی برای فرماندهان نظامی]. سامانه‌ی سلامت نظامی ایالات متحده آمریکا.



عکس از خبرگزاری فرانسه

حقوق بشر

▪ سربازی اجباری و جنگ: نگاهی به تجربه‌ی ناکارآمد اوکراین



اعظم کاشی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

سربازگیری اجباری در جهان نادر نیست. در یک پژوهش، دست‌کم ۶۰ کشور از ۱۹۱ کشور مورد مطالعه نوعی از سربازگیری اجباری را داشتند. این شامل خدمت اجباری همه‌ی افراد مشمول یا گزینش با قرعه‌کشی و مانند این‌ها، بر اساس تعداد مورد نیاز، است. ایالات متحده‌ی آمریکا هم نمونه‌ای است که ثبت‌نام برای خدمت سربازی را اجباری کرده، اما در شرایط معمول سربازگیری اجباری انجام نمی‌دهد.

خود سربازگیری اجباری هم شکل‌های گوناگونی دارد. مثلاً در ایران مدت آن حدود ۲ سال و فقط برای مردان است. در رژیم اسرائیل، به‌شکلی تبعیض‌آمیز و با توجه به قومیت و مذهب، این مدت برای مردان یهودی، دروزی و چرکسی ۳۲ ماه و برای زنان

یهودی ۲۴ ماه تعیین شده است و خدمت نظامی اجباری یهودیان حریدی هم سال‌هاست که محل بحث است.
کشورهایی نیز با داوطلبانه‌کردن خدمت نظامی برای شهروندان یا حرفه‌ای‌سازی سربازی، اغلب تدریجاً به سوی حذف نظام اجباری حرکت کرده‌اند. هر کشور هم با توجه به نیازها و وضعیت خودش سربازگیری را متوقف، حذف یا معلق کرده است. موضوع در زمان صلح جای تردید ندارد: به نظر می‌رسد بهتر است نظامی‌گری حرفه‌ای باشد و اجبار با انتخاب شخصی یا داوطلب‌شدن جایگزین شود.

«جنگ روسیه و اوکراین مناقشه‌ای مسلحانه است که از فوریه ۲۰۱۴ با اشغال و الحاق شبه‌جزیره کریمه و آغاز درگیری در منطقه دونباس آغاز شد و در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ با حمله تمام‌عیار روسیه به اوکراین وارد مرحله‌ای گسترده و فرسایشی شد. این جنگ به صدها هزار تلفات نظامی و غیرنظامی، آوارگی میلیون‌ها نفر و تحولات ژئوپلیتیک و اقتصادی گسترده در اروپا و جهان منجر شده است.»

اما وقتی جنگ آغاز می‌شود، کار پیچیده می‌شود: نیاز به سرباز برای انواع خدمات نظامی مستقیم و غیرمستقیم یا لجستیک زیاد می‌شود. این کمبود نیرو معمولاً با مشکلات اقتصادی دولت‌های درحال‌جنگ همراه است و استخدام نیروی حرفه‌ای را دشوار می‌کند. در آغاز هر جنگ، معمولاً نیروهای داوطلب بیش‌تری خودخواسته برای دفاع از میهن آماده‌ی جنگ می‌شوند و با فرسایشی‌شدن جنگ، این تعداد رو به کاهش می‌گذارد. در نتیجه، ممکن است دولت‌ها به نظام قبلی وظیفه‌ی اجباری روی آورند.

مطالعه‌ی موردی اوکراین

اوکراین پس از فروپاشی بلوک شرق و تا سال ۲۰۰۰، هم‌چنان سربازگیری اجباری را، که میراث اتحاد جماهیر شوروی بود، حفظ کرد. در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، دولت اوکراین تدریجاً به سمت تبدیل ارتش مبتنی بر سرباز وظیفه به ارتش حرفه‌ای حرکت کرد. این کار عمدتاً به‌دلیل کاهش هزینه‌های نگهداری یک ارتش بزرگ، نیاز به نیروی نظامی آموزش‌دیده و متخصص، تغییر شرایط امنیتی پس از پایان جنگ سرد و تمایل به نزدیک‌ترکردن ساختار نیروهای مسلح به الگوهای نظامی کشورهای اروپایی بود. در واقع، اوکراین در اروپای جدیدی که خود را در آن می‌دید، و با تغییر روش‌ها و ابزارهای جنگی، دیگر نیازی به سربازگیری از جوانانی نداشت که عموماً به نظامی‌گری بی‌میل بودند.

در سال ۲۰۰۵ برنامه‌هایی برای پایان‌دادن به سربازی اجباری و تکمیل گذار به ارتش حرفه‌ای تا سال ۲۰۱۰ مطرح شد؛ اما کمبود منابع مالی مانع تحقق این هدف شد و برنامه به تعویق افتاد. در نهایت، دولت «ویکتور یانوکوویچ» تصمیم گرفت این روند را به پایان برساند. در نتیجه، برابر آمارهای غیررسمی، ارتش بزرگی با حدود ۴۵۰ هزار نیرو در سال ۱۹۹۳ به ارتشی با حدود ۱۳۰ هزار نیرو در سال ۲۰۱۳ تبدیل شد.

اما جنگ کریمه معادلات را تغییر داد. با شروع جنگ، دوباره زمزمه‌های سربازگیری اجباری مطرح شد و دولت با یک عقب‌گرد ناچار شد دوباره به نیروهای غیرحرفه‌ای نیز تکیه کند. با شعله‌ورشدن دوباره‌ی جنگ در سال ۲۰۲۱، سیاست‌ها باز هم تغییر کرد و حکومت نظامی و بسیج عمومی اعلام شد. در سال ۲۰۲۴ حتی سن سربازگیری از ۲۷ به ۲۵ سال کاهش یافت تا جوانان بیش‌تری مشمول شوند و در سال ۲۰۲۶، آموزش‌های عمومی نظامی برای دانش‌آموزان و دانشجویان بیش‌تر شد. قبول‌نشدن در درس‌های نظامی یا امتناع از حضور در آن‌ها حتی می‌تواند به اخراج دانشجو از دانشگاه منجر شود.

نمی‌توان پیش‌بینی کرد که اگر جنگ دیگری در اروپا رخ دهد یا ایالات متحده باز مانند جنگ ویتنام به نیروی نظامی پیاده‌ی گسترده نیاز داشته باشد، قوانین به چه شکلی تغییر می‌کنند. بسیاری از کشورهای اروپایی که نظام سربازی اجباری را به شکل‌های گوناگون لغو کرده‌اند، مانند فرانسه و اسپانیا، ممکن است اگر بار دیگر وارد جنگی گسترده شوند، دوباره وضع قبلی را حاکم کنند. باید پذیرفت که عملکرد دولت‌ها در شرایط مشابه تفاوتی ندارد؛ اگر دولتی کاری را نکرده، ممکن است ضرورتی نداشته است و در صورت ضرورت، عیناً همان کاری را خود انجام دهد که حتی به‌خاطر آن از دولتی دیگر انتقاد می‌کرده است.

به‌عنوان یکی از مخالفان سربازی اجباری، می‌دانم که در حال حاضر راهی برای متوقف‌کردن آن وجود ندارد. چنین کاری بی‌تردید مستلزم آن است که جنگ یا تهدید به جنگ وجود نداشته باشد. در این صورت، نیروی نظامی می‌تواند کاهش پیدا کند و سربازگیری حرفه‌ای نیازهای دولت‌ها را برآورده کند. طبیعی است کشورهایی مانند ایران، که در نیم‌قرن اخیر مجبور به تحمل سه جنگ شده‌اند و در بیش‌تر این مدت در معرض تهدیدهایی از این دست قرار داشته‌اند، دیرتر از کشورهایی که چنین تجربه‌هایی را در گذشته‌های دورتر داشته‌اند به این سمت خواهند رفت.



عکس از تسنیم

حقوق بشر

▪ آتش‌بس در بیرون، آماده‌باش در پادگان

روایت یک سرباز اهل سنت از روزهای آموزشی پس از جنگ دوازده‌روزه



آرش کوهی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

دو روز از اعلام آتش‌بس گذشته بود که پیامک اعزام رسید. قرار بود اول تیرماه به خدمت بروم، اما جنگ برنامه را به هم زده بود. پیامک اول گفته بود فعلاً مراجعه نکنند و منتظر تاریخ جدید بماند. هشتم تیر، پیام دیگری آمد: «دهم تیر خودت را معرفی کن.» جنگ ظاهراً تمام شده بود، اما او قرار بود در روزهایی راهی پادگان شود که هنوز نشانه‌های جنگ از زندگی مردم کنار نرفته بود. محل قبلی آموزش آسیب دیده بود و سربازان را به محل دیگری منتقل کرده بودند. کسی نمی‌دانست اگر درگیری دوباره آغاز شود، چه اتفاقی خواهد افتاد. سفر طولانی بود. بخشی از راه را با اتوبوس رفتند و برای رسیدن به مقصد چند بار وسیله عوض کردند. نیمه‌شب به محل آموزش رسیدند؛ خسته از راه، بی‌خبر از برنامه‌ی روزهای بعد و بی‌آن‌که بدانند قرار است

چه مدت آن‌جا بمانند. چند روز نخست در انتظار گذشت. باید می‌ماندند تا بقیه‌ی سربازان هم برسند. مدت دوره هم از ابتدا معلوم نبود. اول صحبت از بیست روز بود، بعد بیست‌وپنج روز شد و سرانجام اعلام کردند آموزش در دو دوره برگزار می‌شود و میان آن‌ها ده روز مرخصی خواهند داشت. در روزهایی که همه‌چیز می‌توانست با یک تصمیم تغییر کند، حتی پایان دوره‌ی سربازی هم زمان مشخصی نداشت.

کلاس در آفتاب، غذا روی خاک

محوطه بزرگ بود؛ آن‌قدر بزرگ که پیمودن طول آن چند ساعت پیاده‌روی می‌خواست. ساختمان‌ها قدیمی بودند و آسایشگاه‌ها شب‌ها محل خواب سربازان. روزها اما به ساختمان‌ها راهی نداشتند. به‌دلیل شرایط جنگی، تجمع در فضای سرپوشیده ممنوع شده بود. کلاس‌ها و غذاخوری به محوطه‌ی باز منتقل شده بودند. سربازان روی زمین می‌نشستند؛ بی‌میز و صندلی، زیر آفتاب. کلاس‌ها همان‌جا برگزار می‌شد و غذا را هم در همان محوطه می‌خوردند. او صحنه‌ای را به یاد می‌آورد که برایش خلاصه‌ی روزهای آموزشی است: «سرهنگ در سایه می‌نشست و ما زیر آفتاب، روی زمین، ساکت می‌نشستیم و گوش می‌دادیم.» روز با بیدارباش حدود سه‌ونیم صبح آغاز می‌شد؛ نیم ساعت پیش از اذان. پنج کلاس پنجاه‌دقیقه‌ای در برنامه بود و میان آن‌ها تمرین‌های بدنی و نظامی انجام می‌شد. شب‌ها حدود ساعت نه می‌خوابیدند. بخشی از روز هم وقت آزاد داشتند؛ در محوطه قدم می‌زدند، منتظر می‌ماندند و ساعت‌ها را می‌گذراندند. زندگی در آسایشگاه هم آسان نبود. بیست روز نخست حمام در دسترس نداشتند. برای رسیدن به حمام باید مسافتی را پیاده می‌رفتند و گاهی به‌جای آن، در دستشویی با آب سرد خودشان را می‌شستند. لباس‌ها را هم همان‌جا می‌شستند. بعدتر حمام آماده شد، اما تعداد زیاد سربازان صف‌های طولانی درست می‌کرد. آب آشامیدنی نیز محدود بود و گاهی برای نوشیدن آب به دستشویی می‌رفتند. با این همه، او از غذا به‌عنوان یکی از نکات مثبت دوره یاد می‌کند. سه وعده غذا می‌دادند و کیفیت آن را مناسب می‌دانست. تجربه‌اش فقط محرومیت و سخت‌گیری نبود؛ در کنار غذای مناسب و ساعت‌هایی برای استراحت، روزهایی هم بود که زیر آفتاب می‌گذشت، با کمبود آب و دشواری حمام و انتظار برای خبری که نمی‌رسید.

ساعت دو؛ آژیر

از اواخر تیرماه، شب‌ها شکل دیگری پیدا کردند. حدود ساعت دو بامداد صدایی شبیه آژیر به گوش می‌رسید. سربازان باید از خواب بلند می‌شدند و به سمت خاکریز می‌رفتند. بعدتر فهمیدند صدا از آمبولانسی پخش می‌شود که برای تمرین از آن استفاده می‌کنند. آژیر واقعی حمله نبود؛ بخشی از تمرین بود. اما در پادگانی که سربازانش تنها چند روز پس از آتش‌بس به آن‌جا آمده بودند و محل قبلی آموزششان نیز آسیب دیده بود، صدای نیمه‌شب نمی‌توانست صدایی معمولی باشد. آن‌ها از وضعیت بیرون خبر چندانی نداشتند. نمی‌دانستند در شهرها چه می‌گذرد و آیا آرامش اعلام‌شده دوام خواهد آورد یا نه. با شنیدن آژیر، باید در تاریکی از آسایشگاه بیرون می‌آمدند و خود را به خاکریز می‌رساندند. به آن‌ها گفته شده بود اگر جنگ دوباره شروع شود، ممکن است به خانه فرستاده شوند. اما در عمل، چیزی که برایشان باقی می‌ماند انتظار بود؛ انتظار برای آژیر بعدی، برای خبر بعدی و برای روشن شدن تکلیفشان. تناقض دیگری هم وجود داشت. با وجود تمرین‌های پناه گرفتن، آموزش عملی نظامی چندان گسترده نبود. شناخت اسلحه، باز و بسته کردن تفنگ و نشانه‌گیری، بخش اصلی آموزش نظامی‌شان را تشکیل می‌داد. به گفته‌ی او، حتی تمرین‌هایی مانند سینه‌خیز رفتن در شرایط جنگی هم به آن‌ها آموزش داده نشد. شب‌ها برای حمله‌ی احتمالی به خاکریز می‌رفتند، اما در روز آموزش عملی متناسب با چنین وضعیتی دریافت نمی‌کردند.

جنگ در کلاس‌ها ادامه داشت

بخش بزرگی از کلاس‌ها عقیدتی و سیاسی بود. سه کلاس از پنج کلاس روزانه به این موضوع اختصاص داشت. سخنرانان از جنگ دوازده‌روزه، آتش‌بس و قدرت نظامی ایران می‌گفتند. روایت غالب، روایت پیروزی ایران و شکست اسرائیل و آمریکا بود. از توان موشکی کشور و امکان مقابله با دشمنان سخن گفته می‌شد؛ گاهی حتی از توانایی حمله‌ی موشکی به نیویورک. به گفته‌ی سرباز، یک مضمون بارها تکرار می‌شد: ایران با ایمان پیروز شده است، نه صرفاً با سلاح. در کلاس‌ها از جنگ ایران و عراق، مسائل اخلاقی و اسلامی، لبنان و حزب‌الله هم صحبت می‌کردند. آمریکا دشمن دیرینه معرفی می‌شد و آتش‌بس نشانه‌ی شکست دشمنان ایران دانسته می‌شد. این آموزش‌ها برای او فقط کلاس‌هایی درباره‌ی تاریخ جنگ یا مسائل مذهبی نبودند. همه‌ی سربازان آن مجموعه اهل سنت بودند و جدا از دیگر سربازان خدمت می‌کردند. به گفته‌ی او، ارتباط چندانی با سربازان شیعه نداشتند. برای نماز جماعت اهل سنت امکاناتی در نظر گرفته شده بود و در مقابل، سربازان شیعه برای نماز به حسینیه می‌رفتند. او برداشت می‌کرد که بخشی از کلاس‌ها می‌خواهد باورهای سربازان را به روایت رسمی حکومت نزدیک کند. گاهی از آن‌ها نظر می‌خواستند، اما اگر پاسخی با دیدگاه سخنرانان هم‌خوان نبود، تلاش می‌کردند نظرشان را تغییر دهند. از نگاه او، قرار نبود سربازان فقط آموزش نظامی ببینند؛ قرار بود با مجموعه‌ای از روایت‌ها و باورها از پادگان خارج شوند و آن‌ها را به

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

دیگران منتقل کنند. رفتار فرماندهان نیز همیشه یکسان نبود. گاهی سخت‌گیری می‌کردند و گاهی با سربازان دوستانه‌تر بودند. او این دوگانگی را نوعی موازنه می‌دانست: از یک طرف باید فرمان‌برداری را یاد می‌گرفتند و از طرف دیگر، چون سربازان اهل سنت بودند، برخوردها نباید بیش از اندازه تند می‌شد. به گفته‌ی او، سربازان جوان‌تر بیش‌تر در معرض تحقیر و تنبیه قرار می‌گرفتند و سن و تحصیلات در نوع رفتار با آن‌ها تأثیر داشت.

سه دقیقه برای خبر گرفتن

در تمام آن روزها، راه ارتباط با بیرون به چند دقیقه تماس تلفنی محدود بود. سربازان در صف می‌ایستادند و اگر نوبتشان می‌رسید، روزانه حدود سه دقیقه فرصت داشتند با خانواده صحبت کنند. تلویزیونی در اختیارشان نبود و خبرها به آن‌ها نمی‌رسید. نمی‌دانستند در شهرها چه می‌گذرد و آیا جنگ واقعاً به پایان رسیده است. سه دقیقه باید برای همه‌چیز کافی می‌بود: پرسیدن حال خانواده، گفتن این‌که خودشان سالم‌اند و تلاش برای فهمیدن اوضاع بیرون. بعد تماس قطع می‌شد و آن‌ها به همان محوطه بازمی‌گشتند؛ به کلاس، صف، آسایشگاه و روزهایی که به‌تدریج شبیه هم می‌شدند. او می‌گوید هفته‌ی اول بیش‌تر درگیر فهمیدن شرایط بودند. هفته‌ی دوم کم‌کم به برنامه عادت کردند و از هفته‌ی سوم دیگر روزها تفاوت چندانی نداشتند. فقط می‌خواستند دوره تمام شود.

دو روز مانده به پایان دوره، به آن‌ها گفتند مدارکشان را تکمیل کنند و امضاهای لازم را بگیرند. تا آن روز کسی دقیقاً نگفته بود چه زمانی قرار است بروند. دوره‌ای که با پیامک تعویق اعزام آغاز شده بود، حالا با چند امضا و دستور اداری تمام می‌شد. اما شاید آن‌چه از آن روزها بیش‌تر در خاطرش مانده، نه کلاس‌هاست و نه حتی آفتاب سوزانی که ساعت‌ها زیر آن می‌نشستند؛ شب‌هاست. ساعت دو بامداد، صدای آژیر، برخاستن از خواب و دویدن به سمت خاکریز. بعد، روز که می‌شد، بازگشت به همان محوطه و همان کلاس‌ها؛ بی‌آن‌که بدانند بیرون چه می‌گذرد. جنگ تمام شده بود؛ دست‌کم روی کاغذ. اما آن‌ها هنوز هر شب، با صدای آژیر، به جنگ برمی‌گشتند.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷



(عکس از ایرنا)



عکس از همشهری آنلاین

اجتماعی

▪ گفتگو با علیرضا شریفی یزدی پیرامون فشارهای روانی خدمت وظیفه تجربه‌ی جنگ، خانواده‌های سربازان و مسیر جایگزین خدمت داوطلبانه



پدرام تحسینی
روزنامه‌نگار

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

خدمت سربازی اجباری اگرچه با هدف تأمین امنیت و دفاع از کشور انجام می‌شود، می‌تواند پیامدهای جدی برای زندگی، سلامت روان و آینده‌ی جوانان و خانواده‌هایشان داشته باشد. حضور اجباری در محیطی نظامی با قوانین سخت‌گیرانه و اختیارات محدود، ممکن است به اضطراب، افسردگی و احساس بی‌اختیاری منجر شود؛ فشارهایی که در شرایط جنگی، با ترس از مرگ و مجروحیت تشدید می‌شوند و خانواده‌های سربازان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته تجربه‌ی سربازی برای همه یکسان نیست و شرایط خدمت، مهارت و تحصیلات افراد در آن نقش دارد.

ماهنامه‌ی خط صلح برای بررسی این موضوع با دکتر «علیرضا شریفی یزدی»، جامعه‌شناس و روان‌شناس اجتماعی، به گفتگو نشسته است. در این گفتگو، پیامدهای روانی سربازی اجباری و جنگ، تعارض دستورات نظامی با باورهای اخلاقی، فشارهای وارد بر خانواده‌ها و امکان کاهش این آسیب‌ها از طریق حرکت به سوی سربازی داوطلبانه و حرفه‌ای بررسی می‌شود.

■ **سربازی اجباری چه تأثیری بر سلامت روان مردان جوان دارد؟ به‌ویژه وقتی فردی برخلاف میل خود مجبور می‌شود مدتی طولانی در محیطی نظامی، با قوانین سخت‌گیرانه و اختیارات محدود زندگی کند؟**

این مسئله یک پارادوکس دارد. ما امروز یک تجربه‌ی جهانی داریم که تقریباً می‌توانیم بگوییم قدمتش حدود یک قرن است. پارادوکس این‌جاست که کشور به هر حال برای حفظ امنیت در حوزه‌های مختلف به نیروی انسانی نیازمند است. طبیعتاً این توانی که باید ایجاد شود، اولاً باید از نیروی جوان تأمین شود. ثانیاً قاعده‌ای که وجود دارد این است که وظیفه‌ی نظام حکمرانی است که بخش بزرگی از جامعه را برای موارد خاص، یعنی زمانی که کشور تحت خطر قرار می‌گیرد — مثل وضعیتی که الان ما با آن مواجه هستیم و دشمن می‌خواهد حمله کند — آماده کند. برای تحقق این امر، مسئله‌ی خدمت اجباری سربازی را در اکثر کشورهای دنیا اجرا کرده‌اند. در بسیاری از کشورها تنها مردان مشمول خدمت سربازی نبودند و زنان هم مشمول این قضیه می‌شدند، از جمله پیش از انقلاب که خانم‌ها بیش‌تر در قالب سپاه دانش، سپاه بهداشت و سپاه ترویج می‌رفتند تا این خدمت را انجام دهند. آن دو سال خدمتشان جزو سابقه‌ی کاری‌شان محسوب می‌شد، چون اکثریت افراد جذب نهادهای دولتی می‌شدند و این دو سال هم بخشی از آن خدمت سی‌ساله‌شان به حساب می‌آمد.

اما بعد از مدتی بسیاری از کشورهای دنیا متوجه شدند که این خدمت اجباری کیفیت لازم را ندارد. از این‌جا وارد پاسخ پرسش شما می‌شوم: وقتی ما به‌صورت اجباری افراد را به خدمت سربازی می‌بریم، اولاً کارایی پایین است. ثانیاً از لحاظ روحی و روانی به افراد فشار می‌آید و دچار مشکل می‌شوند. ثالثاً در مواقعی که نیروی آموزش‌دیده لازم است، افرادی که مثلاً یک سال خدمت سربازی به آن‌ها داده شده، فاقد ارزش لازم برای حفظ امنیت و مقاومت هستند و دوباره باید آموزش داده شوند. در نتیجه مطالعات زیادی در این زمینه صورت گرفت.

پاسخ پرسش شما را می‌توانم این‌گونه بدهم: بسیاری از اختلالات روان، مانند افسردگی — که رایج‌ترین آن‌هاست — اضطراب، وسواس فکری و دوری‌گزینی، در این دوره بروز یا تشدید می‌شود. گرایش به انواع مواد، از سیگار گرفته تا مواد دیگر، متأسفانه شروعش در این دوره است. اصلاً یکی از درگاه‌های مهم ابتلای افراد به مواد و مخصوصاً سیگار، دوره‌ی سربازی است و دیگری خوابگاه‌های دانشجویی که موضوع بحث ما نیست.

مشکل بعدی که برای این افراد پیش می‌آید، اختلالی است که در روند طبیعی زندگی‌شان رخ می‌دهد. به هر حال وقتی یک نفر دو سال مجبور می‌شود در محیط نظامی کار و خدمت کند، طبیعتاً بسیاری از برنامه‌های عادی و روزمره‌ی زندگی دچار اختلال می‌شود؛ چه در بُعد معیشتی و چه در بُعد عاطفی. نکته‌ای که این‌جا وجود دارد این است که سیستم با قانون‌گذاری سعی کرده بخشی از این داستان را جبران کند: از طریق کاهش مدت خدمت سربازی، اعمال شرایط خاص یا معافیت برای افراد خاص. در حالی که امروز مطالعات نشان می‌دهد — فرض بفرمایید — گروهی از کسانی که پدر و مادرشان از همدیگر جدا می‌شوند و مادر سرپرست آن‌هاست، معافیت می‌گیرند، در حالی که شواهد نشان می‌دهد هنوز خانواده از آن‌ها سرپرستی می‌کند، نه آن‌ها از خانواده. یا افرادی که والدینشان به سنین کهولت رسیده‌اند و بحث کهولت سن والدین و امثال این‌ها مطرح است. خب، افرادی که می‌روند خدمت، می‌بینند تبعیض‌هایی وجود دارد. فلان آشنا، خویش، همسایه، دوست و رفیق به این دلایل معاف شده، در حالی که در واقع این آن‌ها نیستند که از پدر و مادر نگهداری می‌کنند و پدر و مادر هنوز سرپرستی این بچه را — به لحاظ مالی و عاطفی — بر عهده دارند. این فرد به این دلیل که مثلاً دو یا سه پسر در خانواده وجود دارد، مجبور می‌شود دو سال از عمرش را در مراکز نظامی بگذراند. این طبیعتاً سرخورده‌اش می‌کند، ناکامش می‌کند و کارایی مورد نظر را از او می‌گیرد. این باز باعث می‌شود ازدواج به تأخیر بیفتد و در کشوری که الان مشکل جایگزینی جمعیت دارد، مشکل به تأخیر افتادن فرزندآوری را در پی داشته باشد.

یکی دیگر از مسائل و مشکلاتی که وجود دارد، بار اقتصادی است که با کم‌ترین کارایی بر پیکر نیروهای مسلح تحمیل می‌شود. به همه‌ی این دلایل، دنیا رویه‌ی خود را تغییر داده است؛ یعنی به جای خدمت اجباری، خدمت داوطلبانه را بنا نهاده است.

■ **همان سربازی حرفه‌ای؟**

بله، خدمت داوطلبانه. این نوع خدمت با ایجاد جذابیت‌های شغلی و مالی، فضایی فراهم کرده است که برخی افراد با طیب خاطر و به‌عنوان یک انتخاب، آن را به‌عنوان شغل برمی‌گزینند. از آن‌جا که این افراد مدت طولانی‌تری در خدمت نیروهای مسلح هستند، فرصت کافی وجود دارد تا مهارت‌های نظامی لازم را کسب کنند. مطالعات نشان می‌دهد بهترین کشورهای دنیا از نظر نیروهای مسلح و ارتش، این روزها از سربازی داوطلبانه — یا همان سربازی حرفه‌ای که شما فرمودید — استفاده می‌کنند و نتایج بسیار خوبی هم به دست آورده‌اند.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آذر ۱۴۰۵
شماره ۱۸۷

■ **وقتی سرباز وظیفه‌ای بی‌آن‌که خودش جنگ را انتخاب کرده باشد، در موقعیت جنگی قرار می‌گیرد، چه فشارهای روانی را تجربه می‌کند؟ ترس از مرگ و آسیب دیدن، یا اجبار به آسیب رساندن به دیگران، چه تأثیری بر او می‌گذارد؟**

شما به کسی اشاره کردید که داوطلبانه نرفته است؛ یعنی سرباز وظیفه‌ای که بدون انتخاب خودش در موقعیت جنگی قرار می‌گیرد. نکته این‌جاست که ما تجربه‌ی جنگ هشت‌ساله را داریم. در جنگ هشت‌ساله‌ی عراق علیه ایران، ما دو دسته نیرو در جبهه داشتیم و خب، من افتخار داشتم خودم آن‌جا باشم. یک دسته، نیروهای مسلح رسمی به معنای شناخته‌شده بودند که در آن دوره عمدتاً ارتش را شامل می‌شد و دسته‌ی دیگر، نیروهای بسیج بودند که از سوی سپاه اعزام می‌شدند.

■ **خودتان بسیجی بودید یا سرباز وظیفه؟**

من بسیجی بودم. این دو نیرو را به‌راحتی هم آن موقع و هم الان می‌شود مقایسه کرد. البته به دلیل شرایط خاص جنگ و اوایل انقلاب، حتی بسیاری از نیروهای سربازی ما هم با طیب خاطر به جبهه می‌رفتند؛ البته نه همه. هم‌زمانی و موازی بودن این دو جریان به‌خوبی نشان می‌داد که بسیاری از ایثارگری‌ها، اتفاقات مثبت و توانمندی‌هایی که به دست می‌آمد، حاصل حضور نیروهای داوطلب بود. در میان نیروهای اجباری نیز هر کس امکان پارتی‌بازی داشت، سعی می‌کرد جبهه نرود و اگر هم می‌رفت، بعضی‌شان از خدمت فرار می‌کردند. البته سربازانی هم بودند که در جبهه رشادت‌های زیادی از خود نشان می‌دادند.

می‌خواهم عرض کنم که در موقع جنگ — و حالا تجربه‌ی کشورهای دیگر را هم بگویم — در دوره‌ای که سربازی اجباری وجود داشت، شواهد نشان می‌داد در آن کشورها وقتی جنگی رخ می‌دهد، میزان فرار از خدمت بسیار بالاست و علاقه‌ی چندانی به حضور در جبهه وجود ندارد. بسیاری از افرادی که در جنگ شرکت می‌کردند، بعد از آن دچار انواع اختلالات روانی، از جمله پی.تی.اس.دی (PTSD) یا استرس پس از سانحه، افسردگی، اضطراب و امثال این‌ها می‌شدند. البته این اختلالات روانی اساساً در جنگ‌ها وجود دارد و افراد بعد از این‌که جنگ تمام می‌شود یا از جبهه برمی‌گردند، تا مدت‌ها با این اختلالات دست‌وپنجه نرم می‌کنند. من خودم تا دو سال، هر وقت صدای موتور را می‌شنیدم، ناخودآگاه سرم را می‌گرفتم و فکر می‌کردم رگبار مسلسل است. این واکنش‌ها برای همه وجود دارد، ولی طبیعتاً برای کسی که داوطلبانه رفته، میزانش خیلی کم‌تر است. کسی که به‌اجبار رفته و در جنگ شرکت کرده نیز کارایی پایین‌تری دارد و همین باعث می‌شود این مسائل روحی و روانی در او به مراتب بیش‌تر شود.

■ **وقتی سرباز احساس می‌کند اختیار و کنترلی بر زندگی‌اش ندارد، چه پیامدهای روانی تجربه می‌کند؟ مثلاً وقتی نمی‌تواند درباره‌ی محل خدمت، شرایط زندگی یا حتی میزان خطری که با آن روبه‌روست تصمیم بگیرد، این وضعیت چه تأثیری بر احساس استقلال و هویت فردی او می‌گذارد؟**

حقیقت ماجرا این است که اساس فلسفه‌ی سربازی اجباری، درگیر کردن همه‌ی نیروهای توانمند کشور، که معمولاً جوانان هستند، برای تحمل سختی‌ها در مواقع بحرانی و پاسداری از کیان و استقلال کشور است. به همین دلیل، در دوره‌های پیش‌تر، سربازان طی دو سال خدمت چندین بار به مناطق مختلف، از گرمسیر و سردسیر گرفته تا مناطق دورافتاده و شهری، منتقل می‌شدند تا با شرایط گوناگون انطباق پیدا کنند. اما در پاسخ به پرسش شما، وقتی انسان احساس می‌کند در موقعیت فشار و اجبار قرار دارد، اراده‌اش سلب می‌شود و آزادی‌هایش خدشه‌دار می‌شود. واکنش افراد نیز بسته به تیپ شخصیتی آن‌ها متفاوت است. برخی دچار درون‌گرایی بیمارگون شدید می‌شوند، در خود فرو می‌روند و ارتباط طبیعی‌شان با محیط قطع می‌شود. گروهی دیگر اضطراب ناشی از این شرایط را به خشم تبدیل می‌کنند و واکنش‌های پرخاشگرانه نشان می‌دهند. مطالعات نشان می‌دهد برخی از این افراد در طول خدمت یا پس از آن دچار پرخاشگری‌های شدید بیمارگون و افسردگی می‌شوند. این فشارها معمولاً زمانی ایجاد می‌شود که فرد اختیار چندانی ندارد و مجبور است کاری را انجام دهد که نه دوستش دارد و نه قبولش دارد. در چنین شرایطی، حتی افرادی که پیش‌تر اختلال روانی، اعم از خلقی، رفتاری یا نگرشی نداشته‌اند، بیش‌تر در معرض ابتلا قرار می‌گیرند. در کسانی هم که زمینه‌ی ژنتیکی یا محیطی اختلالات روانی، مانند اختلالات شخصیت، دارند، این مشکلات ممکن است تشدید یا آشکار شوند. در نتیجه، فشارهای ناشی از این شرایط بر کارایی فرد نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

■ **آیا ممکن است سربازان وظیفه در شرایط جنگی، حتی در صورت عدم مشارکت مستقیم در جنگ، به آسیب‌های روانی بلندمدت دچار شوند؟ چنین آسیب‌هایی چگونه می‌توانند در زندگی شخصی، روابط خانوادگی و آینده‌ی شغلی آنان نمود یابند؟**

در کشور ما مطالعه‌ی کمی روی این مسئله صورت گرفته، ولی در کشورهای دیگر که دائم در حال جنگ‌اند، مانند ارتش آمریکا، ارتش انگلیس و کشورهای مشابه، معمولاً مطالعات می‌گوید بعد از جنگ، تا مدت‌های مدید توان بازسازی روحی و روانی خودشان را ندارند. ثانیاً معمولاً در روابط عاطفی با همسر و فرزندشان که قرار است در آینده صاحب خانواده شوند و خانواده‌ی خودشان را تشکیل دهند، متأسفانه دچار مشکلات و

معضلات خیلی زیادی هستند. همین‌طور برخی مطالعات در دنیا می‌گوید افرادی که چه در جنگ شرکت کرده و چه نکرده‌اند، ولی تحت فشار قرار گرفته‌اند — مثلاً در کشور ما — میزان طلاق در بین خانواده‌های افرادی که چنین مشکلاتی را تجربه کرده‌اند خیلی بالاست. میزان ارتباط سالم این افراد با اعضای خانواده، حتماً خدشه پیدا می‌کند و مشکل برایشان ایجاد می‌شود.

■ **اگر سربازی در موقعیتی قرار گیرد که دستورات نظامی با ارزش‌ها و باورهای اخلاقی‌اش در تضاد باشد، چه تعارض روانی‌ای را تجربه می‌کند؟ آیا این وضعیت می‌تواند به احساس گناه، شرم یا آسیب اخلاقی بینجامد؟**

انسان‌ها وقتی در چنین موقعیتی قرار می‌گیرند — از جمله سربازان — مسئله‌ی دوگانگی ارزشی پیش می‌آید. دوگانگی ارزشی به این معنی است که آن‌چه در بیرون از ما خواسته می‌شود و آن‌چه خودمان به آن معتقدیم، یک فاصله بینشان ایجاد می‌شود. اولین پیامد منفی این مسئله، تشتت و تضعیف هویت انسانی است؛ یعنی اولین جایی که مورد حمله قرار می‌گیرد، هویت فرد است: من اصلاً کیستم؟ من چیستم؟ چون مجبور است ارزش‌های بیرونی را اجرا کند و تمکین کند و اگر نکند مورد مؤاخذه، سرزنش و مجازات قرار می‌گیرد. این دوگانگی مشکلات خیلی زیادی برای او پیش می‌آورد. شبیه بچه‌هایی که در مدرسه یک سری ارزش‌ها و هنجارها به آن‌ها تدریس می‌شود، آموزش داده می‌شود، تلقین می‌شود یا به اجبار به آن‌ها داده می‌شود و در خانواده به نوع دیگری با قضیه برخورد می‌شود. مثل دختری که مدرسه مثلاً حجاب اجباری را به او تحمیل می‌کند، در حالی که خانواده اعتقادی به این قضیه ندارد. این دوگانگی، فرد را اولاً دچار سردرگمی می‌کند. ثانیاً وقتی تعارض و به عبارت بهتر پارادوکس در درون او شکل می‌گیرد، عمدتاً آن را به شکل افسردگی و پرخاشگری نشان می‌دهد، چون اضطراب سنگینی می‌گیرد و این اضطراب در فرد این استعداد را ایجاد می‌کند که سریع مطلب را به سمت خشم و پرخاشگری ببرد. این دیگر حتی کوتاه‌مدت هم نیست که ما بگوییم مثلاً فقط در دوران سربازی خودش را نشان می‌دهد. نه! این پدیده‌ای است که در بلندمدت می‌تواند تمام طول زندگی فرد را، چه بخواهد چه نخواهد، تحت تأثیر قرار دهد.

■ **از خانواده حرف زدید. خانواده‌های سربازان وظیفه در دوران جنگ چه فشارهای روانی را تحمل می‌کنند؟ نگرانی دائمی از سرنوشت فرزند، همسر یا برادر، چه حمایت‌هایی برای کاهش این فشارها می‌توانیم انجام دهیم؟**

این از بحث‌های بسیار مهم است. معمولاً مطالعات نشان می‌دهد میزان فشاری که خانواده‌های سربازان — به‌ویژه والدین و همسر — تحمل می‌کنند، در برخی موارد حتی بیش‌تر از خود سربازان است. شگفت‌آور این‌که پژوهش‌ها می‌گوید با وجود این‌که آن‌ها مستقیماً در مرکز ماجرا نیستند، آسیب‌پذیری‌شان بیش‌تر است. نگرانی اصلی‌شان این است که فرزندشان مثلاً دچار مشکل جسمی شود، حتی اگر چندان درگیر مسائل روحی و روانی او نباشند. همین نگرانی زمینه‌ای می‌شود برای این‌که آن‌ها نیز در معرض ابتلا قرار بگیرند. در خانواده‌هایی که زمینه‌ی ابتلا وجود دارد، احتمال ابتلا به انواع اختلالات گاهی هم از نظر تعداد و هم از نظر شدت، از خود کسانی که خدمت سربازی را انجام می‌دهند نیز بیش‌تر است.

■ **چه حمایت‌هایی می‌شود کرد، چطور می‌شود از این خانواده‌ها حمایت کرد؟**

طی چند سال اخیر حمایت‌های خوبی شکل گرفته است. اگر نگاه کلی و بلندمدت داشته باشیم، بهترین راه طبیعتاً جایگزینی سربازی حرفه‌ای و داوطلبانه با سربازی اجباری است. اما اگر بخواهیم راهکارهای میان‌مدت را بررسی کنیم، نخستین اقدام تقویت مراکز مشاوره در سربازخانه‌ها، پادگان‌ها و مراکز نظامی و انتظامی است. در این زمینه خودم مستقیماً خبر دارم که کارهای بسیار خوبی صورت گرفته است؛ البته میزان تأثیرگذاری آن باید مطالعه شود، ولی افراد توانمندی در آن‌جا تحت عنوان روان‌شناس و مشاور کار می‌کنند و این اولین چیزی است که باید تقویت شود.

در کوتاه‌مدت نیز باید احساس تبعیض تا حد امکان کاهش یابد؛ تبعیضی که بر اساس آن، هر کس دسترسی به آشنایی، موقعیت و شرایط بهتر، توانمندی مالی یا موقعیت اجتماعی بالاتر دارد و متأسفانه فرزندان این افراد شرایط راحت‌تری را برای سربازی سپری می‌کنند، در حالی که کسانی که چنین توانمندی‌ای ندارند یا نمی‌خواهند از آن استفاده کنند، دوره‌ی سربازی‌شان دشوارتر است و دوری از خانواده‌شان بیش‌تر. هم‌چنین حمایت مالی از سربازان باید تقویت شود، چون حقوقی که اکنون به سربازان پرداخت می‌شود، در مقایسه با وضعیت تورمی جامعه اصلاً قابل مقایسه نیست.

اگر این حمایت مالی تقویت شود و دوره‌ی سربازی کوتاه‌تر شود — تا زمانی که شرایط قانونی برای سربازی داوطلبانه یا حرفه‌ای فراهم شود — همه‌ی این اقدامات می‌تواند نقش‌آفرین باشد. توجیه خانواده‌ها، برنامه‌ریزی برای ارتباط با آن‌ها، حضور بیش‌تر سربازان در قالب مرخصی در کنار خانواده و نزدیکی محل خدمت به خانواده نیز می‌تواند اثرگذار و امکان‌پذیر باشد تا بتوانیم اثر این مشکلات و معضلات را کاهش دهیم.

■ **بسیار سپاسگزاریم که وقت ارزشمندتان را در اختیار ما قرار دادید.**



ISBN 978-1-7332858-1-0
90000>
9 781733 285810